

مکتوبات

میرزا فتحعلی آخوندزاده



توجه!

مسئله مذهب، تسویه حساب‌های تاریخی ایرانیان با عرب‌ها نی که هزار و چهارصد سال پیش در مکه‌میزیسته‌اند، گریه بر نظام‌های باطل محکوم بفنا و فنا شده و مسائلی از این‌گونه بدون شک آن ارزش را ندارند که با طرح آنها مردم را از پرداختن به مسائل و گرفتاری‌های اساسی وجودی امروزی جامعه بازداشت. چاپ کتاب مکتوبات، که حاوی مسائلی از این قبیل است، صرفاً بخاطر معرفی یک اثر ادبی ناشناخته و طرح برخی مسائل اجتماعی و فلسفی آنست و گرنه زنده کردن مسائل مردم‌ای که موجود سوء تفاهم باشد و یا هر داختن به مسائل فرعی و دست دوم کارما نیست.

مکتوبات

میرزا فتحعلی آخوندزاده

نسخه‌ها:

برای تهییه کتاب حاضر نسخه خطی مکتوبات موجود در کتابخانه ملی، که نسخه نسبتاً کاملی است اساس قرار گرفت و با نسخه‌های زیر مقابله و تکمیل شد:

۱— روایت ترکی کتاب که بنحو کامل در «جلد دوم- آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده - باکو، ۱۹۶۱» آمده و در متن ما «نسخه‌ترکی» نامیده شده . این نسخه ترکی با مقابله با نسخه موجود در آرشیو آخوندزاده در باکو فر اهم آمده که از آنها پنج تا به فارسی، دو تا به ترکی آذری پچانی و دو تا به روسی بوده است. بعلاوه این نسخه تمام ملحقات کتاب را که آخوندزاده آنها را رأساً به فارسی نوشته در بر دارد.

۲— روایت تاجیکی تحت عنوان «مکتوب‌ها» که به خط سیریل در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان در سال ۱۹۶۲ جاپ شده و ما در اینجا آنرا «نسخه تاجیکی» نامیده‌ایم. این نسخه برای خوانندۀ امروزی تاجیک تنظیم گردیده و انشای آن به فارسی تاجیکی بر گردانده شده؛ با اینهمه مواردی پیش آمد که تو انت به تکمیل نسخه موجود کنم کند.

چنانکه معلوم است آنچه داخل کروشهای آمده از این دو نسخه بر نسخه اصل افزوده شده است. د. مورد آنچه از نسخه ترکی نقل شد تذکری نداده‌ایم ولی آنجا که از نسخه تاجیکی نقل گرده‌ایم در پانویس بآن اشاره شده است.

سرگذشت

میرزا فتحعلی آخوند زاده (۱۸۱۲-۱۸۷۸) از پدری از مردم قصبه خامنه تبریز است که قبل اکنون خدای همان قصبه بوده و بعداً به تجارت پرداخته است. مادرش نیز اهل نوچه از شهرهای ولایت شکی است و خود اویکسال بعد از ازدواج پدر و مادرش در همنون شهر بدنهای می‌آید. دو ساله است که همراه پدر و مادر به قصبه خامنه کوچ می‌کند و شش ساله است که در اثر جدائی آنان به مشکین اردبیل مهاجرت می‌کند و تحقیق حمایت عمومی مادرش قرار می‌گیرد. عمومی مادر، که خود آخوند فاضلی است، در هفت سالگی تعلیم اورا آغاز می‌کند و فارسی و عربی را باومی آموزد. آخوند حاجی علی اصغر، که فتحعلی کوچک را به فرزندی پذیرفته است، تاسیل ۱۸۲۵ در پیلات قزاداغ می‌ماند و در این سال با فرزند خوانده خود و مادر او به گنجه عزیمت می‌کند. در سال ۱۸۲۶ که جنگ میان ایران و روسیه در می‌گیرد آواره می‌شود و پس از شکست ایران و بیان جنگ باز در شهر نوچه اقامت می‌کند. سال ۱۸۳۲ فرا میرسد و میرزا فتحعلی بیست سال است که آخوند حاجی علی اصغر عزم که می‌کند واوزار در گنجه برای تعلیم منطق و فقه بقصد اینکه او را در سلک روحانیت درآورد به معلم موسپارد.

میرزا فتحعلی مینویسد، « تا این تاریخ من بغير از خواندن زبان فارسی و عربی چیزی نمیدانستم واز دنیا بی خبر بودم ۱۴. ولی میرزا شفیع^۲، که معلم خط اوست، وی را باعتراف آشنا میکند و او کار دین را یکسره کثار میگذارد. پس از بازگشت آخوند حاجی علی اصغر از حج فتحعلی با او به «نوحه» بازمیگردد. در اینجا یکسال زبان روسی میخواند و سپس در سال ۱۸۳۶ به تقلیل میرود و بعد وان مترجم زبانهای شرقی به خدمت سردار روسی قفقاز در میآید.

بین سالهای ۱۸۵۰ و ۱۸۵۷ شش کمدی ویک حکایت مینویسد که اورا بعنوان پیشگام ادبیات نوین در زبان ترکی و فارسی معروف میسازد.

در سن ۱۸۵۷ میسیحیه از برای تغییر الفباء اسلام در زبان فارسی کتابچه‌ای تألیف کردم و در سن ۱۸۶۳ برای اعلان این خیال عازم اسلامبول شدم [ولی پس از دو ماه] بی نیل مرام برگشتم. میرزا فتحعلی برای تغییر خط با تهران هم تعاس میگیرد ولی در اینجا نیز به پیشه‌هاد و اعتنائی نمیکنند. پس از این تلاشها و ناکامی‌هاست که او ضمن نوشتن نقدهای درباره نثر و شعر به تصنیف کتاب معروف خویش، «مکتوبات» دست میزند که تا پایان عمر مشتولش میدارد.

انگیزه تألیف کتاب

آخوندزاده، مأیوس از تغییر الفباء، از اسلامبول به تفلیس

-
- ۱ - صفحه ۳۵۰ «الفباء جدید و مکتوبات» با کو، ۱۹۶۳.
 - ۲ - دانشمند آلمانیست و شاعر پارسی گوئی است که در مملکت آلمانیا (آلمان) سرگذشت و فضل اورا در اشعار فارسیه، بقلم آورده‌اند.

بازمیگردد و لی اوآدمی نیست که از تلاش دست بردارد ، و اذاینرو
به کار اساسی تری میپردازد. از خودش بشنویم ، «بعد از چندی بخیال
اینکه سدراه الفباء جدید و سدراه سیویلیز ایون در ملت اسلام دین
اسلام و فنا تیزم آنست برای هدم اساس این دین و رفع فنا تیزم و برای
بیدار کردن طوایف آسیا از خواب غفلت و نادانی و برای اثبات و جوب
پر اتسانیزم در اسلام به تصنیف کمال الدوّله شروع کردم ». ^۱
او در نامه‌ای که بتاریخ ۸ مارس ۱۸۷۲ برای ملکم فرستاده
مینویسد ، «مطالب منافع عامه‌ایم » و فایده اقدامات ماقطه بر ملت
عاید است » و « در صورت انجام خیال ما بعوض سلطنت دیسپوتبیه
سلطنت معتقد و آزادی بیان خواهد آمد ». و باز در همین نامه است که
میگویید ، « بعد از انتشار و ترقی علوم دیسپوتبیم و فنا تیزم و سپرستیون ^۲
نحو احمداند ». ^۳ و باز در جایی دیگر مینویسد ، « غرض من از این نسخه
تنها سیویلیزه شدن ملت من نیست ؛ من میخواهم راه ارباب خیال را
بگشایم و به خیال فیلسوفان و حکماء خودمان که هزار و دویست و
هشتاد و هفت سال است در قید و حبس است آزادی ببخشم و بنی نوع بشر
را از کوری نجات بدهم ». ^۴

۱ - صفحه ۳۵۶ « الفباء جدید و مکتوبات ». این تاریخ
ظاهرآ سال ۱۲۸۰ ه . ق. (۱۸۶۳ میسیح) و پس از بازگشت از
اسلام‌بول بوده است . نام مکتوبات برای اولین بار در کالنامه‌ای
که آخوندزاده برای چاپ کتاب شاه میرزا یوسفخان مستشار الدوله
تنظیم کرده آمده است ، « در سنّة ۱۲۸۳ هـ مایور میرزا فتحعلی
آخوندف کتابی موسوم به نسخه کماز الدوله در زبان ترکی تصنیف
کرده بمعاونت مقرب الحاقان میرزا یوسفخان و خود مصنف آن نسخه
بزبان فارسی ترجمه یافته بود ». ^۵

۲ - Supersion خرافات.

۳ - صفحه ۲۸۰ الفباء جدید و مکتوبات

۴ - صفحه ۱۸۵ الفباء جدید و مکتوبات . از نامه ۱۷
دسامبر ۱۸۷۰ به میرزا یوسف مستشار .

بدینسان آخوندزاده خود انگیزه و هدف خویش را از تألیف «مکتوبات» آشکارا بیان میکند. او صلاح ملت را میخواهد؛ صلاح ملت در نابودی سلطنت استبدادی و تعصّب و خرافات‌مندی است؛ هنگامی این امر امکان پذیر است که ملت سیویلیزه و باتمدن آشنا شود و علم درهیان تمام مردم اشاعه یابد و تنها آنوقت میتوان باین هدف رسیدگه فکر از بندازad گردد و راه ارباب فکر گشوده باشد.

چنین است که آخوندزاده قدم پیش‌منده، راه ارباب خیال را میکشاید. و با برافراشتن پرچم علم به استبداد حکومتی و تعصّب مذهبی - که در این زمان دست در دست یکدیگر ملت را بزنجهیر کشیده و ازرسیدن به کاروان تمدن بازش داشته اند - اعلان جهاد می‌دهد.

وبدینسان «مکتوبات کمال الدوله» در تیرگی استبداد و عقب‌ماندگی قرون وسطائی میهن ما بصورت مانیفست ترقی و آزادی بروی کاغذ می‌آید و دست بدست یکدیگر دارد.

شگردهای نویسنده‌گی

معالم است که کیفر چنین بیان نامه‌ای و چنین نویسنده‌ای چیزی جزو سخن در میان لهیب‌های آتش نخواهد بود. ولی آخوندزاده برای بیان سختان خویش و اشاعه آنها هز ارتش می‌نند؛ اولاً کتاب را به دو بخش تقسیم میکند؛ یکی طرح عقاید از جانب کمال الدوله و دیگری رد آنها در نامه‌های جوابیه جلال الدوله (بگندیم که آخوندزاده حتی در نامه‌های جوابیه نیز باطنز و زبان و شیوه خاص خویش همان عقاید را بنحوی دیگر تأیید میکند). ؓانیا در یادداشتی سعی میکند به خواننده بقیولاند که از بین بردن کتاب بی‌نتیجه است زیرا اگر امروز صاحب اندیشه‌ای را بکشند و کتابش را بسوی اندیشه فرد ازندیقه دیگر

سر بر می آورد و عقایدش را منتشر می کند و تنها راه کارا یNSTست که زبان
منافقان را با طرح اندیشه های صحیح بینندند.

اما راجع به نویسنده کتاب، آخوندزاده همه جا خود را
نسخه بردار می خواند و هی نویسد که مصنفان «مکتوبات» «شاہزاده
هندوستان اقبال الدوله پس از نگذیری و شاهزاده ایران شجاع الدوله
پس علی شاه ظل السلطان، اندکه اینکه «هر دو در بغداد نشسته اند
و بایکدیگر بار موقوف و هم جلیس هستند...» و اضافه می کند که «تفصیر
من درامر آن نسخه همین است که آنرا بعلت ایراد نوشتن از زبان
فارسی بترکی ترجمه کرده ام و از ترجمة ترکیه من نمیدانم که اما
آنرا باز به فارسی اصلی نقل کرده است.»^۱ و در جائی دیگر تأکید
می کند که فقط «بخاطر جواب نوشتن به استنساخ مکتوبات از اصل
نسخه اقدام کرده»، او حتی گاه بار از این هم فراتر می کنند و جواب بهای
جلال الدوله را غیر کافی می شمارد و وعده میدهد که خود او انشاء الله
تعالی و «ب توفیق حضرت باری و تأیید شریعت نبویه به رد مطالب و
خيالات فاسدۀ کمال الدوله بر موجب بر اهین قاطعه عقلیه و نقلیه
جواب شافی خواهد نوشته. در وکالت نامه ای که برای چاپ کتاب به
میرزا یوسف مستشار الدوله میدهد قید می کند که «صاحب
با اسمه خانه»^۲ که باید از تبعه دولت فرانسه باشد - باید اسم خود را
هم در زبان فارسی و عم در زبان ترکی و فرانسه در آخر یا اول نسخه ها
چاپ کرده اعلام دارد که این نسخه از هندوستان باور سیده است.^۳
و بدنبال آن اصرار میورزد که «در هیچ یک از نسخه ها نام مصنف و

۱- چه کسی.

۲- صفحه ۱۸۸ الفبای جدید و مکتوبات. از نامه اواخر
محرم ۱۲۸۳ (ژوئن ۱۸۶۶) بمیرزا عبدالوهاب خان نایب الوزراء.
۳- چاپخانه.

۴- صفحه ۹۱، همانجا.

مستنسخه باید چاپ نگردد . در بدیل لفظ مصنف اسم کمال الدوله
باید نوشته شود و در بدیل اسم مستنسخ نیز همان فرنگی صاحب با اسم خدا به
اسم خود را بنویسد.^۱

علاوه این نسخه بردار ، نسخه کتاب خویش را به کسی جز
معدودی اصحاب سرنشان نمیدهد . نمونه‌ای از این اختیاط رفتار
او با علی خان چنارال قونسل ایران در تقليس است علی خان نزدیک
پنج سال با آخوندزاده از نزدیک در تماش است و برای قبولاند
الفبای او مقامات ایرانی تلاشها میکند و هیچ‌جا و هیچ‌وقت از ارادت
باو درینه نمیورزد ، ولی او تها پس ازعزیزیت علی خان از تقليس
در نامه‌ای «عذرخواهی بی پایان » میکند که « بنابر پاره‌ای توهمند
که مقتضای سرش من است نتوانستم نسخه معلومه ^۲ را بشما بنمایم
و خود را بشمانشان بدهم و بشناسانم » . و تازه‌وقتی کسی آنقدر محروم
راز شد که بتوان کتاب را برای اولین بار از شرط‌های غلاظ و شداد
بمیان می‌آید :

دارنده نسخه حق ندارد نسخه را بکسی نشان دهد و یا آنرا
بغواند مگر به آنکه از نظر معرفت و امانت و انسانیت مورد ثقوق
کامل باشد ؛ نباید از روی آن نسخه بردارد و به کسی بدهد مگر
آنکه ذره‌خصوص شایسته اعتماد باشد ؛ و اجازه ندارد نام
مصنف را به کسی بگویند مگر آنکه محروم را ز باشد .

نویسنده در غالب نامه‌های خویش حتی از ذکر صریح نام
کتاب خودداری میکند و آنرا بنام‌های « نسخه معلومه » ، « جان
دانش » ، « ۱۷۱۴ » و « ۱۷۳۰ » مینحواند .

علت اینهمه اختیاط روشی است و خود در نامه‌هایی که ده
دوازده سال پس از تألیف کتاب درباره چاپ آن نوشته ضمن تأکید اینکه

۱- صفحه ۹۱ الفبای جدید و مکتبات .

۲- منظور « مکتبات » است

در نسخهٔ فارسی نیاید نام او و سرگذشت او نوشته شود علت را چنین ذکر میکنند، «در ملت ما هنوز آزادی خیال نوست و اگر همکیشان من میدانند که من چنین کتاب را تصنیف کرده‌ام هر آینه نسبت‌بمن عداوت شدید اظهار خواهد کرد»^۱ و من «از عداوت هم‌بینان خودم که هنوز مردم را نفهمیده‌اند این نیستم»^۲ و در همین زمان‌ها بهمان‌علی‌خان که حالا مدیر امور خارجه‌آذربایجان شده و در تبریز ساکن امت‌میتویسد، «هر اواجع است که بوعده‌پنده روز بین‌بارت‌شما بیایم اما در خاک دولت شما از خطرات جانی نسیم بخودم این نیستم»^۳.

چاپ کتاب

آخوندزاده از همان روز تألیف کتاب در تلاش چاپ آنست و او لین قدم تنظیم و کالتنامه‌ای بنام میرزا یوسف خان مستشار‌الدوله است با این مقدمه، «درسته ۱۲۸۳ مایور میرزا فتحعلی آخوندوف کتابی موسوم به نسخهٔ کمال‌الدوله در زبان ترکی مخلوط با اشعار فارسیه و بعض آیات و احادیث و امثال عربیه تصنیف کرده بمعاونت مقرب‌الخاقان میرزا یوسف خان سرتیپ دوم و خود مصنف آن نسخه بزبان فارسی ترجمه یافته بود»^۴ پس بنا بر قوانین ملل یوردو-با

۱ - صفحه ۳۲۳ الفای جدید و مکتوبات از نامه مارس ۱۸۷۶ به نیکلای جنرال قونسول سابق فرانسه در رشت.

۲ - همانجا نامه ۱۸۷۲ دسامبر به نیکلای

۳ - همانجا . نامه ۱۰ اذانویه ۱۸۷۴ به علی‌خان جنرال قونسول سابق تفلیس .

۴ - تمام ملحقاتی که آخوندزاده به کتاب افزوده و قسمت بزرگی از حجم آنرا تشکیل میدهد مستقیماً بزمان فارسی نوشته شده است. امروزه متن فارسی کتاب نسخه اصل بحساب می‌آید بنحوی که حتی‌من‌ای چاپ ترکی آن ازمن ترکی خود آخوندزاده استفاده نمیشود و نسخه ترکی را نیز ازمن فارسی ترجمه میکنند.

حق طبع هر تصنیف مخصوص خود مصنفات است اما مصنف با کمال رضای خاطر و شعور همین حق خود را به مقرب الخاقان میرزا یوسف خان واکنای می‌سازد .^۱

چند سال میگذرد و میرزا یوسف به چاپ کتاب، حتی در فرانسه موفق نمیشود و مصنف دست بدامن هر کس میزند، به جلال الدین میرزا در تهران که کسی را برای چاپ کتاب پیدا کند؛ به ملکم در الامبول و به مانکجی زدشتی که شاید در بمبئی به چاپش بررساند؛ ضمن شرطناهای ترجمه آنرا به زبانهای فرانسه، آلمانی و انگلیسی به آدولف برژه^۲ و امیگذارد و اورا در چاپ این ترجمه‌ها و همچنین چاپ روسی آن در خارج از روسیه مختار می‌کند؛ حتی بسوی پاریس، به نیکلای فرانسوی رومیا ورد و «جمعیح حقوقات چاپ آنرا در فرنگستان و ترجمه آنرا به کل السنّة یوروپا و منافع فروش و انتشارش را»^۳ کلا با و امیگذارد.

همه وعده میدهند، همه تلاش میکنند ولی «کمال الدوله» همچنان در نهانی باقی میماند و معلوم میشود که در هر جا مسلمانان هستند چاپ آن ممکن نیست حتی در هندوستان؛ زیرا در اینجا هم «أهل اسلام باید کتابت کنند» و بنا بر این چاپ آن غیرممکن است.^۴ اما آخوندزاده هیچگاه مأیوس نبوده است. درست است که «راه کمال الدوّله هنوز مسدود است لکن دوستان و همراهان زیاد

۱ - صفحه ۹۰ الفای جدید و مکتبات. نقل از «شرطname».

۲ - آدولف پتر و ویچ برژه شرق‌شناس و فرقان‌شناس معروف روسیه است او مدیر «عملیات کمیسیون باستانیگاری قفقاز» و نویسنده کتاب «شاعر ان آذر بایجان» است که در لایپزیک چاپ و منتشر شده است.

۳ - از نامه ۶ دسامبر ۱۸۷۲ به نیکلای.

۴ - از نامه مانکجی بتاریخ ۲۸ دی ۱۲۹۳ (۲۵ آوریل ۱۸۷۶).

دارد.^۱ « عنقریب دوستانم نسخه را در طرفی بچاپ خواهند رساند و در کل آسیا و افریقیه منتشر خواهند کرد. ^۲ بفرض آنکه امروز هم نتوان آنرا چاپ کرده يحتمل بعداز جندي کسي از فرزندان و اخلاق‌ها صاحب معرفت و قدرت گردد و نسخه را بهمان سبك که نوشته شده است بچاپ برساند و در کل آسیا موج سعادت و نیکبختی نوع بشر که امروز غرق دریای ظلمت وجهات است بشود. ^۳ ولی او تا زمان چاپ کتاب صن نمی‌کند و در هر گوشة جهان محروم ازی می‌باشد و نسخه‌ای از کتاب خود را برای او می‌فرستد. خود او حتی در سال ۱۸۷۱ نوشته بود که « نسخه‌جات متعدد کمال الدوله در دست درستان و هم‌ازان من در اطراف عالم موجود است. ^۴ و خبر میداد که « کمال الدوله در میان عرفای طهران شوری افکنه است که بتقریر نمی‌گنجد. جمیع عرفای طهران نسخه را بدینه است. ^۵ نسخه‌های خطی کمال الدوله آنچنان بوسعت اینجا و آنجا داشت بدست می‌گردد که هیچ روش نیافر کار ایرانی آن عصر از تأثیر آن بر کنار نمی‌ماند. هر کس بنحوی و متناسب با سلیمانی خویش مطالب آنرا اینجا و آنجا تکرار می‌کند و حتی برخی بسیار آن دست به نوشتن کتابها و مقالات می‌زنند. ^۶

- ۱ - صفحه ۲۲۲ الفبای جدید و مکتوبات. نامه مورخ ۲۰ مهر ۱۸۷۱ به جلال الدین میرزا.
- ۲ - صفحه ۲۳۴ همانجا. نامه ۲ زوئن ۱۸۷۱ به مملکم.
- ۳ - صفحه ۱۸۵ همانجا. نامه ۱۷ دسامبر ۱۸۷۰ به میرزا یوسف خان مستشار الدوله.
- ۴ - از همان نامه ۲ زوئن ۱۸۷۱ به مملکم.
- ۵ - نامه مورخ ۱۱۴ آکتبر ۱۸۷۱ به مملکم.
- ۶ - مانند « سه مکتوب » و « چند خطابه » میرزا آفخان کرمانی.

رعایت اصول

اما چاپ کتاب همچنان غیر محدود بود و همه تلاشها بینهایه
ماند زیرا آخوندزاده برای چاپ کتاب حاضر بهیچگونه گذشت و با
انحراف از اصول نبود. اگر نویسنده بعضی اصول را زیر پامیه‌هاد
شاید چاپ کتابش ممکن میشد ولی او بهیچوجه تن باین کار نمیداد.
نیکلای^۱ نیز سبق فرانسه در رشت یکی از کسانی بود که
آخوندزاده برای چاپ اصل و ترجمه «مکتبات» در فرانسه، دست
بدامن او شده بود. او پیشنهاد میکرد بهتر است با میحیان متخصصی
که «مشغول انتشار انوار دین عیسی و تکذیب سایر دیان» هستند
گفتگو کند شاید آنها چاپش کنند، ولی آخوندزاده با آن همه اشتباعی
که برای چاپ کتاب دارد این پیشنهاد را با قاطعیت رد میکند.
او بهیچوجه حاضر نیست سب شود که مبلغان دین‌های دیگر کتاب
اور ارای اثبات حقانیت خود و حمله به اسلام دستاویز کنند و به
نیکلامینویسد: «نسخه کمال الدوّله نه از آن قبیل تصنیفات است که
پسند طبع بعضی اشخاص متخصص بیفتد. در این باب با اشخاص مذکور
هر گز گفت و شنود هم جایز نیست.»^۲

نویسنده در عین حال بهیچوجه حاضر نیست در کتاب دست
برده شود اگرچه این کار بقیمت چاپ نشدن کتاب تمام شود. او
این نکته را در نامه ووکالت‌نامه‌ای که بتاریخ ۶ دسامبر ۱۸۷۲ برای
هین «نیکلای» بپاریس میفرستد همه حقوق خود را با واگذار
میکند «شرطیکه بهیچ منظور در نسخه تغییر و تبدل جایز نباشد
بلکه همانظور که نسخه نوشته شده است بچاپ برساند.»^۳
دلیل این سختگیری را در نامه‌هائی که قبل از میرزا یوسف

۱ - صفحه ۳۰۷ النبای جدید و مکتبات . نامه ۱۵ زوئن ۱۸۷۳ بـ نیکلای.
۲ - صفحه ۲۹۹ همانجا.

خان نوشته آورده است، میرزا یو-ف یکبار در تاریخ ۲۹ جمادی
الثانی ۱۲۸۶ (۱۸۶۹م) از پاریس نوشته بود که «میرزا کاظم بیک اکامال الدوله را مطلع کردند ولی از راه ملاحظه عاقبت کار چندین
تفییرات لازم دیدند، ولی با جاره شما. اگر آن تغییرات داده شود بالآخر
میتوان منتشر کرد که احمد را هم راه گله و حرف نباشد.»^۲ و بار
دیگر نیز از تهران خبر داده بود که «یکی از دوستان و فارسیان که
محرم را زاست» حاضر است کتاب اورا چاپ کند ولی بشرطی که از
تندی و صراحت آن کاسته شود. ولی آخوندزاده در جواب نامه های
او با قاطعیت نوشت: «اگر نسخه ۱۷۱۴ ۱۹۱۰ ۳۷۳۰ وضع و
ترکیب، بدون کم و زیاد و بدون تغییر و تبدیل و بدون پرده کشی و
سرپوشی چاپ کردن ممکن است بچاپ برسد و اگر ممکن نیست
نسخه را با واسطه تغییر و تبدیل خشک و بی آتش و بی تأثیر و بی طراوت
نمودن جایز نیست. بگذارید همان نظور که هست بماند.»^۳

ومکتوبات بهمان طور که بود ماند و چاپ نشد تا سرانجام
در سال ۱۹۲۴ - یعنی درست چهل و شش سال پس از مرگ نویسنده -
پس از سلب قدرت از عداصر استبداد و تعصب چاپ آن امکان پذیر
شد و برای نخستین بار در باکو از طرف «کمیته الفبای جدید»
منتشر گردید و سپس به کتابهای درسی خلق آذربایجان راه یافت
ولی هنوز هم در جهان اسلام هر جا که استبداد و تعصب حکومت دارد
چاپ و انتشار آن گناهی بزرگ بشمار میورد.

۱ - بنا بنوشه فریدون آدمیت میرزا کاظم بیک معلم
زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در دانشگاه غازان و پطرزبورگ
و سپس رئیس بخش ایرانشنازی داشتگاه اخیر بود.

۲ - صفحه ۳۷۲ همانجا.

۳ - منظور «مکتوبات» است.

۴ - صفحه ۱۸۵ «الفبای جدید و مکتوبات» از نامه ۱۷
دسامبر ۱۸۷۰.

نقد طنز آمیز

لحن کمال الدوله چگونه است و آخوند زاده چرا اصرار
داشت که مکتوب بهمان شکل باقی بماند؟
بقول خود او محتوی کتاب چیزی نیست که حکمای اسلام
بدان واقع نبوده باشند. مطالب آن تاحدی هر بوط به حکومت
و بطور عمدۀ درباره مذهب اسلام است و بسیاری از ادانایان از این
مطالب با خبر و تاحدودی با نویسنده آن همن باشند «اما
هیچکس از ایشان با ظهار معلومات خود تصریح اجسارت نکرده است.»^۱
تنها فرق کمال الدوله با این آگاهان در آنست که او سخنان خویش
را بصراحت بیان کرده و بویشه «نظیرش بدین وضوح و بدین دلایل
تا امروز در حق دین اسلام بقلم نیامده است.»^۲
آخوند زاده میگوید: «مکتوبات کمال الدوله کرتیکاست،
مواعظ و نصایح نیست.»^۳ و «کرتیکابی عیب‌گیری و بی‌سرزنش و بی
استهزا و بی‌تمسخر نوشته نمیشود.»^۴ و مکتوبات کمال الدوله علاوه بر
نقد طنز آمیزی که دارد بسیار صریح و روشن است و هیچ‌زایر اپرده
پوشی نمیکند.

نویسنده مکتوبات شیوه نقد را در برابر شیوه موعظه و
نصیحت میگذارد و معتقد است که پندواندرز چه مشفقاته وجه تهدید.
آمیز در طبایعی که به بدکاری عادت کرده‌اند تأثیری ندارد. اگر
عظ و نصیحت اتری داشت گلستان و بوستان شیخ سعدی باید سبب
میشد که ایران به گلستان بدل گردد و اگر تهدید جهنم و وعده
بهشت ثمری داشت اینهمه مستمکر و راهزن و آدمکش و مردم فرب
در میان ملل مسلمان پیدا نمیشد و حال آنکه انتقاد از اعمال

۱- صفحه ۳۵۶ «الفبای جدید و مکتوبات»، نقل از «بی‌اغرافیا».
۲- صفحه ۲۰۶ همانجا.

بدکاران آنان را درین ابراقرآن رسوم ایکنند و سبب میشود ازترس
رسوائی خویش دست از معاصی بکشند . و فضیلت نقد در آنست که
باطنز واستهzaء همراه باشد زیرا با برایمن قطعی و تجربه حکمای
اروپا « بشبوت رسیده است که قایق و ذمایم را از طبیعت شریعه هیچ
چیز قلع نمیکند مگر کرتوکا واستهzaء و تمخر و برای تربیت ملت
و اصلاح و تهدیب اخلاق همکیشان و برای نظم دولت و انفاذ اوامر
و نواحی آن نافع تراز کر تیک و سیله ای نیست . »

علاوه بر این، حسن نقد طنز آمیزدر آنست که حتی د تهدیب
اخلاق آیندگان نیز تأثیر مثبت خواهد داشت . از اینجاست که
کمال الدلوه شیوه نقد وطنز را بر گز بدھ است زیرا اگر او نیز میخواست
باب نصیحت و موقعه بکشاید نوشته اش « بی شور و بی نمک و بی لذت »
میشد واژاں میافقاد . « اگر من نیز نرم و ملایم و با پرده مینوشتم
آن نقطه تصنیف من نیز مثل تصنیف ملای رومی و شیخ محمود شبستری
عبدالرحمن جامی و سایر عرفای متقدمین ما میشد ولای حقیقت نادر
آن وضع و روش تصنیف است که این حضرات عالی در درجات اختیار
کرده اند . »^۱ ریز آثار آنان هیچ ظری فیار نهاده است و علم آنست
که اینان ازترس جان مسائل را با صراحت بعماهه مردم عرضه نکرده اند
و حال آنکه فیلسوفان فرنگ چون ولتر^۲ فرانسوی و بوکل^۳ انگلیسی
مسائلی را که خود فهمیده اند « بعامه مردم نیز بنطبق ادراک خودشان
در کمال صراحت بدون جین و هراس و بدون پرده کشی و سرپوشی

۱ - صفحه ۲۰۶ النبای جدید و مکتوبات.

۲ - صفحه ۱۸۵ همانجا.

۳ - ولتر (۱۷۷۸ - ۱۶۹۴) متفکر بزرگ فرانسوی.

۴ - هری توماس باکل (۱۸۶۲ - ۱۸۲۱) تاریخ نکارو
جامعه شناس انگلیسی ، نویسنده کتاب معروف « تاریخ تمدن
انگلیس »

فهمانیده‌اند و باعث سیویلیزناسیون امروزی یوروپا شده‌اند.^۱
آخوند زاده البته از آنهمه رنجش و اعتراض که بر اثر لعن
کمال الدوله ایجاد شده تعجب نمیکند زیرا خود توجه دارد که این
اولین اثری است که با این زبان نوشته شده ولی مشقانه تذکر
میدهد که «شینیدن این نوع طعن و سرزنش و تعرض از بیگانگان
دشوار و گرانست [اما] از نزدیکان نباید موجب کدورت و رنجش
گردد و نباید حمل بر بغض و کج خلقی نموده شود. رسم کرتیکاچین
است.»^۲ او میپرسد که «چرا از کرتیکای کمال الدوله باید رنجیده
 بشویم؟ کمال الدوله که بیگانه نیست، همکیش و هموطن و هم ملت
 خودمانست، برادریست که با اخلاق و اطوار برادران خود طعن و
 سرزنش میکند.»^۳

میرزا فتحعلی نه تنها در بیان افکار خویش این شیوه را انتخاب
کرده بلکه مخالفان و معاندان را به مبارزه‌ای بهمین شیوه و طریقه
دعوت میکند و مینویسد: «بهل فاضلی از راسخون فی العلم به دد جمع
مطالب کمال الدوله، خواه در امور پولتیکه و اوضاع مملکت ایران
خواهد امورد بینه‌جواب و کرتیکاب نموده بمهین سختی و تعرض، جزای
کمال الدوله ایست نه آنکه به تصنیف او تغییرداده شود و آنرا خشک
و بی‌لذت کرد.»^۴

نتایج کتاب

میرزا فتحعلی به «مکتوبات کمال الدوله» امیدهای فراوان

۱ - صفحه ۱۸۵ الفای جدید و مکتوبات.

۲ - صفحه ۲۱۸ همانجا.

۳ - صفحه ۲۰۸ همانجا.

۴ - صفحه ۲۱۹ الفای جدید و مکتوبات. نامه اوت ۱۸۶۹ به میرزا یوسف خان.

بسته بود. او میگفت که چاپ مکتوبات «قدم او لست بدا برۀ پویلیزه»^۱ و مینوشت که «انشاء الله تعالی اگر مکتوبات کمال الدوله منتشر گردد ملت من نیز قدم بدا برۀ تربیت و معرفت خواهد گذاشت»^۲ او یقین داشت که وقتی کتابش بچاپ بر سر نسخه جات متعدد ساخت ترازین از هر گوشۀ عالم پی دری ی ظهور خواهد کرد.^۳ و در این انتشار چنین آثاری تنصیب از میان برخواهد خاست، مردم بدنبال علم و ترقی خواهند رفت و جامعه اصلاح خواهد شد. او که از آوارگی پارسیان و زرتشتیان رنجیده خاطر بود اعتقاد داشت که «بعد از انتشار تصنیف کمال الدوله بروی ایشان نسیم سعادت و فرخندگی خواهد وزید و در هر جا که باشند عزیز و محترم خواهند شد».^۴

او معتقد بود که علت تیره بختی ملت اسلام تعصّب مذهبی اوست و تعصّب مذهبی را ناشی از بیدانشی مردم میدانست و با کتاب خویش میخواست اصلا اساس هر گونه اعتقاد به مذهب را سست گردد. از این رو عقیده داشت که اگر جامعه اصلاح نشود هر روز یک باب زیر اک از گوشه‌ای سر بر می‌آورد و آشوبی برآه می‌اندازد. او مینوشت، «چاره سد راه مذهب با بی درایران انتشار مطلب کمال الدوله است فيما بین عموم ملت والا عنقریب کل ایران با بی مذهب خواهد شد و سلسۀ قاجاریه منقرض خواهد گشت»^۵

۱- صفحه ۱۶۳ الفبای جدید و مکتوبات.

۲- صفحه ۲۰۷ همانجا.

۳- صفحه ۱۸۵ همانجا. نامه ۱۷ دسامبر ۱۸۷۰ به میرزا یوسف خان

۴- صفحه ۲۲۳ همانجا نامه ۲۰ مه ۱۸۷۱ به جلال الدین میرزا

۵- صفحه ۲۱۹ همانجا. نامه ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ به میرزا یوسف خان مستشار الدر له

مشاهده میشود که آخوندزاده چسان به تأثیر معجز آسای اثر خویش اعتقاد داشت و این اعتقاد بیشتر از آنجا ناشی میشود که ذهنیات برای آخوندزاده اهمیت مقام اول دارند. او میانند بیشید که سعاد و علم گشاینده همه معماه است و تنها هنگامی تیره بختی از میان ملت اسلام رخت برخواهد بست که به حربه سعاد و داش مجهز شود.

فضیلت علم

تمام تلاش‌های چندین ساله آخوندزاده برای تغییر خط ایرانیان و ترکان، که همگی بی نتیجه‌ماند، از همین تلقی او مایه میگرفت که تصور میکرد سبب ویرانی ایران و عقب ماندنگی آن ناشی از بی‌سروادی است. در نامه‌ای که به میرزا یوسف خان در تهران مینویسد^۱ درباره تغییر خط چنین احتجاج میکند: « ایران خراب است . بجه سبب ؟ بسبب آنکه مردمش بی جیز و فقیرند . بجه سبب مردم ایران بی چیز و فقیرند ؟ بسبب آنکه از راه ورسم و شر و طزراعت و تجارت و گلهداری و کاسبی و امثال آنها اطلاع ندارند . [سبب این بی اطلاعی ندانستن «علم معاش» است که خود ناشی از عدم تصنیف کتاب در این زمینه‌ها و نخریدن آنهاست .] بجه سبب هیچکس آنها را انمستا ند؛ بسبب آنکه مردم ایران بی‌سروادند مگریکی از هزار . » و می‌پنداشد که اگر الفبای آسان‌تری جای الفبای کدوئی را بگیرد سرانجام ایران آبادان خواهد شد .

در نامه‌ای به ملکم در اسلامبول اظهار امیدواری میکند که در صورت اجرای نظرات‌ما « ملت نیکبخت و سعادتمند گردد . بازار بی‌هنر انکسادی خواهد رزید و ترقی مراتب باعتبار مراتب فضل خواهد بود . » و اضافه میکند که سبب مخالفت صاحبان قدرت در عثمانی

۱ - صفحه ۲۷۳ الفبای جدید و مکتوبات . از نامه ۱۲۸۸ ه . ق . (۱۸۷۲ میسیحی)

آنستکه آنها خوب فهمیدند و دانستند که سلطنت دیسپو تیه ایشان و دین ایشان بعد از اجرای الفباعجید و بعد از انتشار ترقی علوم از میان بدر خواهد رفت.^۱

او نه تنها آبادی و ثروت وطن ، سعادتمندی و نیکبختی ملت و انعدام سلطنت مطلق و خرافات دین را از تابع سواد داشتند میداند بلکه یقین دارد که تمام اقدامات ترقی طلبانه ای که در کشور صورت گیرد بدون عمومی شدن سواد و عالم شدن عامه خلق صورتی است نقش برآب برای رهایی ملت از نکبت بی ترتیبی و جمیع تدبیر ممکنه قبل از وضع الفباء جدید و قبل از اقدام با انتشار علوم در کشور ایران بی ثمر و ثبات است. در این حالت ایران مانند بنا یست که در صحرای ریگسار گذاشته شود و هر وقت که باد و زد این بیارا اهباء منشور و با زمین هموار خواهد نمود.^۲ کسی که خواهان ترقی است «باید وسیله ای بجوید که ملت را شریک خیالات خود بکند و آماده بتقویت بناهای خود نماید، و این وسیله عبارت از وضع الفباء جدید و انتشار علوم است»^۳

آخوند زاده به ضرورت تقدم علم بر عمل ایمانی راسخ دارد و در نامه ای که به ملکم مینویسد با قاطعیت تمام مطلبی را که در مقاله ای با مضای «شارل مسر» خطاب به عالی پاشای عثمانی در این زمینه نوشته شده بود، تائید می کند. در آنجا آمده بود که «بی ثمری سعی و تلاش طوایف اسلامیه مطلقاً ناشی از آنست که فيما بین ایشان ترقی معنوی و خیالی به ترقی صوری و فلی سبقت و تقدم نجسته است یعنی ترقی علمی که با صطلاح فرنگیان ترقی (Théorie) (ثوری) است

-
- ۱ - صفحه ۲۸۰ الفبای جدید و مکتوبات. از نامه سال ۱۲۸۸ ه. ق. (۱۸۷۲ میلادی)
 - ۲ - صفحه ۲۷۰ همانجا. از نامه مورخ ۱۸۷۲ میلادی به میرزا یوسف خان

به ترقی عملی یعنی Pratique سبقت نکرده است.^۱

ماهیت علم

اما این علم که بر عمل باید سبقت جوید چگونه چیزی است؟ آخوندزاده در جواب این سوال «علوم فرنگستان» را دربرابر ما می‌کناراد، و آنرا خون‌گرم و تازه‌ای مهداند که باید در رگه‌ای مردم ایران ریخته شود تا آنرا بجنبش درآورد. خلق اروپا خود از برگت علم بجا تی رسیدند. در همان اینان نیز تا چندی پیش بعلت بی‌دانشی «شارات و فساد آنَا فَانَا تزايد می‌بذریفت و ولی هنگامیکه خلق بر هنرمند فیلسوفان بتحصیل علم و معرفت شروع کردند، علاوه بر ترقیاتی که نموده‌اند شarat و فساد در پوروپا نسبت به ممالک آزیا^۲ باعلا درجه تخفیف رسیده است.^۳

«استعداد جملی ملت من از استعداد جملی امم یوروپا بصر اتب بیشتر است»^۴ اولی اگر اینان «تا امروز از ام سیویلیزه شده در عقب مانده‌اند» علت آنست که بدانش خود اعتماد می‌کنند «و حال آنکه «اول آدم باید مقلد و مقتبس شود و بعد از تکمیل یافتن در علوم و فنون بدیگران مجتهد و رهنما گردد. امم یوروپا اخترات و وایجادات را از یکدیگر اقتباس کرده‌اند که بدین درجه معرفت و کمال رسیده‌اند»^۵

او مسئولان قوم را دعوت می‌کند تا «مدارس عالیه بجهت علم طب و حکمت و شیمی و سایر علوم با منفعت بنانموده ملت را از ظلمت

۱ - صفحه ۲۷۹ الفای جدید و مکتوبات . نامه ۸ مارس

۱۸۷۲

۲ - آسیا

۳ - صفحه ۱۵۹ همانجا

۴ - صفحه ۲۰۷ همانجا

۵ - صفحه ۲۲۷ همانجا

جهالت خلاص کرده بروشنایی علم و بصیرت داخل سازند.»
البته او به اخذ سطحی و قالبی ترتیباتی که در فرنگستان رواج دارد معتقد نیست و در نقد کتاب «یک کلمه»، نوشته میرزا یوسفخان مستشارالدوله، به او ایراد میگیرد که در کتاب خویش ترتیباتی را که میان اروپائیان رایج است میخواهد بدون پایه و مایه ذهنی درکشود خویش برقرار سازد. «زعم شما جنان بود که اتخاذ آن برای تحصیل مراد کافی است اما غافل بودید از اینکه ترقی معنوی و خمالی بدین ترقی صوری و فلسفی سبقت و تقدم نجسته است. اتخاذ تجربه دیگران حاصلی نخواهد بخشید و تقیکه انسان باسas^۱ خوال و طرح اندازی عقول ارباب تجربه بی نیزه باشد.»^۲ برای آنکه بتوان به تمدن و ترتیبات آن دسترسی پیدا کرد «باید مردم بقبول خیالات یوروپائیان استعداد بهم رسانند، باید خیالات یوروپائیان در عقول مردم ایران به تجارت و مصنوعات یوروپائیان سبقت و تقدم داشته باشد.»^۳ بدینسان آخوندزاده برای اخذ تمدن فرنگی و تقلید از شیوه های زندگی او بی بردن به ماهیت فکری و معنوی اروپائیان را لازم میداند.

عامهٔ خلق

اما چنانکه در همه جامی بینیم، آخوندزاده به آشنازی چندتن مسئولان امور با فرهنگ جدید و علم اروپائی اکتفا نمیکند. مطمح نظر او در این میان «عامهٔ ملت» است. اساساً در نظر او معیار همه‌چیز ملت و مصلحت اوست.

-
- ۱- در متن نوشته شده بود «باسواد» که تصور می‌رود غلط باشد.
 - ۲- ۳۵۲ صفحه ۲۶۸ الفبای جدید و مکتوبات. ازنامه ۳ مارس ۱۸۷۲ به میرزا یوسفخان در تهران

اگر میخواهد الفباء را تغییردهد برای این است که ملت باسوان شود . منافع ملت برهمه چیز مقید است و اگر تغییر الفباء «برفرض خلاف شرع هم باشد اما [جون] مصلحت ملت در آنست»^۱ باید شرع را بکناری نهاد و اگر با تغییر الفباء «حسن خط» از میان میروند و چندهزار کتاب فراموش میشود بجهنم ۱ «بقدان حسن خط و چندهزار کتاب تألف نباید خورد ، بحال بیچاره بیسوادان دلسویزی بایدداشت»^۲ .

اگر صنعت چاپ در ایران بکار میروند باید آنقدر کتب و فور بهم رسانند که هر بینوا به تحصیل آن قادر گردد . با یاری فکر توده های کثیری بود که «فرون از حساب در مالک عثمانی دروس و افغانستان و هندوستان و ترکستان و عربستان و فرنگستان از کثرت ظلم و شدت فقر پر اکنده شده بی سرما یه در کمال ذلت به فملکی و نوکری روزگار میگذرانند» .

اویا بند هیچ دینی جزا انسانیت نیست . «ترجیح من با آن دین است که بواسطه آن انسان در این دنیا نیکبخت و آزاد تواندش .» این هوما نیست بزرگ که دلسرخ توده های فلکزده میهن خویش است بقول خودش برای رهائی بشر اذکوری تا بمراحل اشها دت پیش میروند و از قبایش دن خویش نیز بیم ندارد . «جهلنت از آن زندگانی حاصل است که انسان شست یا هفتاد سال چون حیوان در کوری عمر برآند و بکوری هم از دنیا بروند»^۳ . باید دست بکاری زد که نفعی به خلق رساند . «هر چه باشد باشد ، هر چه خواهند گفت بگویند . غاینش اینست که مرآ تکفیر کنند . بهل بکنند باک

۱ - صفحه ۲۷۳ الفباء جدید و مکتوبات . نامه مورخ ۱۲۸۸ (۱۸۷۲) بهمیرزا یوسفخان

۲ - صفحه ۸ همانجا

۳ - صفحه ۱۸۵ همانجا

نadar،۱

همین شیفتگی در راه سعادت انسانها و بویژه ممل اسلام و ایران است که اورا به نوشتن «مکتوبات کمال الدوله» و امیدارد.

محتوای «مکتوبات»

آخوندزاده در «مکتوبات کمال الدوله» تمام نظرات اجتماعی و فلسفی خود را بسط داده است. او خود همه این مطالب را تحت دو عنوان کلی خلاصه کرده و مینویسد: «در این تصنیف دو قسم مطالب است؛ یکی شامل بیانات متأفیزیسان، دیگری شامل باساز خانگی و اندرونی ملت اسلام». آخوندزاده در طرح این دو مقوله، نقص‌های هریک از آنها را بر ملاموسازد و خود بعنوان فیلسوفی مادی و متفکر اجتماعی ترقیخواه جلوه می‌کند. در زمینه فلسفه، متأفیزیک را می‌کوبد و بر تمام عواقب و عوارض آن و طور عمدۀ ادیان - وبالاخص دین اسلام - خط بطلان می‌کشد. و در زمینه اجتماعی یا بقیه خودش «اسرار خانگی و اندرونی ملت اسلام» به پرده‌دری می‌پردازد و تمام عناصر منحصراً اجتماعی را بی‌پروا فاش و رسوا می‌سازد.

نویسنده برای جلوگیری از هر گونه شباهه از پیش هشدار میدهد که او از نظر منهی پای بندجهنج طریقه و فرقه خاصی نیست و صریحاً می‌کوید «من کل ادیان را بی‌معنی و افسانه حساب می‌کنم» [و] نسبت به جمیع ادیان بی‌اهتمامیم». از نظر اجتماعی نیز هیچ‌قصدی جز ترقی و تعالیم مردم خویش ندارد. او خود را «شخصی دوستدار وطن و محبّملت» می‌خواند و می‌کوید که مردی «لهم ال وا زالکان پروقره»^۳ و طالبان سویلوزه است. ولی بر ایسم او هم جنبه‌فلسفی دارد

۱ - صفحه ۱۶۶ الفبای جدید مکتوبات.

۲ - صفحه ۳۲۲ همانجا از نامه مورخ ۱۸۷۴ به مسوو
نیکلای فرانسوی

۳ - پروگره، ترقی

وهم جنبه اجتماعی . خودش در تعریف لیبرال مینویسد : « لیبرال عبارت از آن کسی است که در خیالات خود بکلی آزاد بوده و ابداً به تهدیدات دینیه مقید نشده و با مردمی که خارج از گنجایش عقل و بیرون از دایره قانون طبیعت باشند، گزارع نمایند . و نیز در اوضاع سلطنت صاحب خیالات حکیمانه باشد، آزاده و بلا قید».

در مورد افکار خویش از معاومندان دعوت میکند تا باوی به ماجراه برخیزند نه اینکه کتابش را بسوزند . اگر « در حقیقت پاره‌ای از آنها بحث داشته باشید بحث خودتان را اعلام بدارید ». « به کل مطالب کمال دوله خواه در امور پول تقدیر خواه در امور دینیه اگر بتوانند قریتکاب نویسنده و یا اگر آنها را از قبیل هذیانات میدانند « جواب شافی » منتشر سازند که « دیگر از آنها به منذهب و دین و ملک و آئین احتمال صدمه متصور نباشد . ولی البته در استدلالات و کربیتیک خویش از « دلایل نقلیه و نصیه » استفاده نکنند که در نزد مردم با فرهنگ « هر گز مقبول نخواهد شد ».

اینک اصول افکار آخوندزاده در « مکتوبات کمال دوله » تا منافقان چگونه با آن موافقه شوند ،

برای رسیدن به حقیقت حیات و فلسفه وجود باید قبل از همه عقل را سند و حجت قرار داد و اعتقاد و نقل و نص را بکناری نهاد . بدون شک عقل انسانی در هر لحظه از زمان گرفتار محدودیت - هائی است و این محدودیتها در اساس به محدودیت امکانات ما ، که همان حواس پنجگانه ماست ، مربوط میشود . آخوندزاده معتقد است که با این محدودیت حواس ، انسان به بسیاری چیزها ، از جمله حقیقت و ماهیت روح و یا موجود پی نمیتواند برد اما ممکن است که روزی بجای حواس پنجگانه ده حس داشته باشی آنوقت بفهمی که موجود چیست ، روح چیست » ولی هرچه هست ابزار ما

فلا همین حواس ماست و حقیقت اینستکه با همین حواس هم ، اگر نتوان فی المثل حقیقت روح را دریافت ، میتوان وجود و حیات و قوانین آنها را بدرستی درک کرد .

قبل از همه باید دانست آنچه « که ظاهر نیست باور کردن را شایسته نیست » و با یذریز فتن این اصل می‌باید ریم که **مُصانع** و **موجدی** در کار نیست و کائنات خود بخود وجود دارد . علیرغم استدلال هم‌تشریعین وجود مستلزم سبب نیست زیرا درینصورت گرفتار در رو تسلسل میشویم که خود امری نادرست است . وجود بدون سبب امکان پذیر است و در اینجا مراد از وجود ماهیت اشیاء ویا ضد عدم صرف است . اشیاء باین معنی در ماهیت ذات خویش به سبب نیازی ندارند . این تبدلات و انتقالات وجود است که به سبب محتاج است و سبب درحقیقت تنها بر ظاهرات وجود حاکم است .

اما کائنات وجود واحدی است متظاهر در کثرات لاتحصی که زمان و مکان فی الجمله از مقتضیات و تکیفات اوست .

این وجود واحد از لی است ، وابدی نیز خواهد بود . بقول علی ذکر السلام « عالم قدیم است و زمان نامتناهی » . ماده معدهم نمیشود و از عدم نیز هیچ چیز بوجود نمی‌آید وجود واحد کائنات خود هم خالق است وهم مخلوق ، هیچ قوه عاقله و هیچ نیروی ارادی سبب پیدایش و مرگ چیزی نمیشود . ازینروست که وجود خالقی عاقل پذیر فتنی نیست .

کثرات که ظاهرات وجود واحد کائنات است مدام در تغییر است و مرگ تصوری است که انسان از تبدل اشیاء دارد . « ترکیب موالید از عناصر است ، باقتضای طبیعت چند روزی عناصر با هم دیگر تألیف یافته‌اند ، و قبیکه ترکیب جسد متعلاشی شد معاد عنصر باز عنصر است . از این و قیامتی در کار نیست و « کاخ بدن را بعد از خراب شدن بوطن بالاتر و ناز و نعیم عروج و به نار و حجیمه

نژول نیست . »

متغیرات در تغییر خویش قادر اختیار نند . همه مجبورند ، و
جبری اختیار بودن کل است در بروز خود ؛ در « ظهور جزء از کل
نه کل را اختیاری است و نه جزء را » هر آنکس را که مذهب غیر
جبر است – نبی فرمود کومانند گیراست .

تغییرات تابع قانون است و موحد و موجود که جمماً وجودی
واحد و قادر و کامل است خود از قوانین تعیین میکند . شعور و
اراده هیچیک از اجزاء و ذرات کائنات قادر نیست این قانون را
برهم ذندواز اینتر و معجزات و کرامات و سحر از موهوماتند .
وجود واحد کائنات با کثرات خوبیش جامع اضداد است و
از موسي و فرعون اباشتہ است ولی این تعارض اجزاء د . حقیقت ناشی
از اعراض است و چون به جوهر خویش بازگردند تعارض و دوئی از
میان برخواهد خاست .

چون به بیر نگی رسی کان داشتی

موسی و فرعون کردند آشتی .

و اماماً مده، این وجود واحد قدیم و مجبور و لاشور که کثرات آن
تح تأثیر اسپهاب مدام در حال تغییر استه و در قبول همکان نیست و عده ای
از روح و عقل و مانند اینها سخن میگویند و وجود آنها را نافی سلطه
بلامنازع ماده میدانند .

ولی روح نیزار قانون عمومی کائنات مستثنی نیست زیرا
خود از تکیفات ماده است . « روح کوییتی است در اجراء مرکبة ذیحیات
که بعد از ترکیب اجسام موافق قوانین و شروط خلق تپیدا میشود .
وقتی این جسم ترکیبی متلاشی شد هم آن کیفیت زایل میشود . مثالش
اینسنکه توجند اجزاء اعدانیه را در یکجا جمع میکنی و موافق
قانون علم آنها را بیکدیگر ممزوج و مرکب میسازی ، کوییتی

از آن حاصل میشود که اسم آنرا قوه تلفرانیه یعنی روح تلفرانی میگوئیم . و قیکه همان ترکیب را که با آن اجزا داده بودی برهم کردی قوه تلفرانیه یعنی روح تلفرانی زائل و محو می شود « پس روح نیز مادی است؛ و این تنها روح نیست بلکه عقل و خیال و رؤایا و مانند اینها نیز هیچیک قائم بذات نیستند؛ و فی المثل « رؤایا چیزی نیست مگر عمل مغز در حال خواهید»، واذاینجا -ت که هیچ چیز جز ماده قائم بذات نیست ، هیچ چیز جز ماده خالق نیست، هیچ چیز جز ماده از ای وابدی نیست .

وبار دیگر باصل درک انسان از کائنات بازگردیم . ما به ماهیت و حقیقت روح انسان و دروح تلکراف و قوه مفناطیسی و حرارت و نور و مانند اینها - تا آنزمان که تنبیری ناگهانی و عظیم درک و ثابت کنیم که اینها همه از مقتضیات و خواص ماده است و تابع قوانین عینی خاصی است .

و تنبیه، نه تنها ممکن است بلکه از ضروریات حیات است . هر پدیده‌ای در عالم وجود نویتی دارد و چون مهلتش سرآمد جای خود را به دیگری مهرباند و دیگر هیچگاه بازنمیگردد . از جمله دول و ادیان را نیز اعمارهست چنانکه اشخاص را،^۱ و فی المثل « احیای دین زردشت و قوانین زردشتیان و احیای دولت کیانیان بعد از این درایران از ممکنات نیست »،^۲

نهالازمه این تنبیر اسباب است . من با آنکس که میگویید «الوط او اشر ارعقا و صلحا نخواهند شد و اهرمن فرشته نخواهد گشت شریک نیستم»، در صورتیکه فرشته اهرمن تواند شد اهرمن نیز

۲۹۱ - صفحه ۱۲۳ الفبای جدید و مکنوبات . از نامه به جلال الدین میرزا بتاریخ ۲۰ مه ۱۸۷۰

فرشته میتواند شد. «کافی است سببی وجود داشته باشد. » به چه سبب فرشته اهرمن شده است؟ وقتیکه همان سبب رفع شد باز اهرمن فرشته خواهدگشت.» تقدیر و تکلیف روزاول سخنی بمعنی و تغییر ناشی از سبب امری جاری است.

حال که حیات در تغییر است و بازگشتی وجود ندارد انسان باید از زندگی تمتع کیرد. جسمانیزمانند بقیای اشیاء ازتر کم بمقتی عناصر بوجود آمده و «مادام که ثبات ترکوب جسد و سلامت هیئت باقی است بهرجیز که مرغوب طبیع است و آن ضرر حیوانی متصور نیست باید توسل جست. عاقل باید از جمیع لذات دنیویه بهره ببرد و از هیچ گونه مشتهیات احتراز ننماید»

آخوندزاده فیلسوفی است بتعابیری خوشین؛ ومدعی است که «در طبیعت بشریه یک قوه و خاصیت مودوعه میباشد که انسان را به تشخیص عمل خیر از عمل شر و عمل حسن از عمل سیئی و به محظوظ بودن از عدل خیر و منضر شدن از عمل شر قبل میکند.» از اینرو نباید از آن بپمداشت که کامیوئی از لذات دنیوی انسان را گمراها سازد. شاید در اینجا منظور او مجرد انسان باشد و گرنه ماناظر که معلوم است انسان مجسم تابع محیط و اسباب است که از فرشته اهرمن از فرعون موسی میسازد.

اما دین، و بیویز دین اسلام، با شکل کنونی خویش مانع تمتع انسان از نعمات زندگی است زیرا واعظان و عالمان مدام در گوش مردمان و سوشه میکنند که، «نفعه پردازی مکن حرامت، تیاتر مروحر ام است، رقص مکن مکروه است، ساز هنر حرامت، شتر بیج مبارز حرامت، تصویر مکن حرامت» غافل که طبیعت انسان باحزن و فرح سر شته است و داز و سایل فرح و سرور کناره جو شدن حواس را معمطل و عقل را مکدر میکند «چنانکه مزاهده عاقلترین مردم

بلکه «کودن ناس و ابله زمانه است.»

و این اشکال نه دروغ عظ و اعتنان است که در ذات دین است .

دین «عقل انسانی را بالکلیه از درجه شرافت و اعتماد انداخته و در حبس ابدی نگاهداشته » زیرا در دین نقل بر عقل و اعتقاد بر عالم روحانی دارد ، و حال آنکه « دین و ایمان باعلم و حکمت دو حالت متناقضند و هر گز در بیکذات جمع نمیتوانندند ». «

آخوندزاده فیلسوفی است ترقیخواه و معتقد است که «عقاید دینیه پرده بصیرت مردم شده وایشان را از ترقیات در امور دنیویه مانع می‌آید »؛ عامل ترقی بشر علم است و علم بادین در تناقض است و جمع این دو حالت متناقضه [نیز بنتظر] محال می‌آید » ولا محاله کتاب «مکتوبات» «هدم اساس دین » را وجهه همت خود قرار مهدد.

برای ورود «به ایران علوم و بولیز اسیون » با دین و شوق دیدار حواران بهشتی » باید خدا حافظ گفت؛ برای رهائی خلق از سرگردانی و جلوگیری از فتنه هائی چون فتن شیخ احمد بحرینی و باب و دکن رابع باید علم را بجای دیر نهاد؛ برای حصول به پروگره ولیبرالیسم باید از قید عقاید راست؛ برای نجات از ظلم دیسپوت باید دست بدامن علم زد و دین را بگناری گذاشت؛ برای تحصیل علم سیاست باید با کفار فرنگ معاشرت کرد و از مواعظ «علمای فاناتیک و شارلاتان» و «عقاید پوج آنان » در گذشت؛ وبالآخر برای حفظ استقلال و جلوگیری از اسارت ملی باید به «هدم اساس عقاید دینیه» پرداخت . «سعادت و فیروزی نوع بشر و قتی رو خواهد داد که عقل انسانی از حبس ابدی نجات یابد و تنها عقل حاکم مطلق شود نه نقل »

با اینهمه آخوندزاده فیلسوفی است واقع بین و میداند که « عمر دین اسلام هنوز با آخر نرسیده است» و « در ایران دین اسلام

پایدار و برقرار خواهد ماند». ولی این را نیز مهدا نموده اسلام «بدان روش و حالات که ساق بود» دیگر مقدور نیست و از این روش ریحاً اعلام میکنند که «مصنف نمیخواهد مردم آتا است^۲ بشوند و دین و ایمان نداشته باشند بلکه حرف مصنف اینست که دین اسلام بنابر تقاضای عصر و اوضاع زمانه بر پرستانتزم محتاج است» تغییر احکام و قوانین دین امری است طبیعی . مبنی بر اسلام خود طی بیست و سه سال نبوت خویش احکام و آیات را بارها موافق وقت و احتیاج عوض کرده است «چکو؛ ممکن است طی هزار و دویست و هشتاد سال «بعض احکام و قوانین او بنا بر تقاضای ایام و امور مستوجب تغییر و تبدیل نگردد»؛ «پرستانتزم در این اسلام مغض بخاطر حب بشر از واجبات است» . و بخلاف «دوام دین اسلام وقتی ممکن است که با شعور کنه معرفت دین را بفهمی و بعد بجهت امتهاز ملت از سایر ملل در مسلمانی باقی بمانی»، اساساً مقصود اصلی ادیان برخلاف آنچه تصور شده عبادت و اعتقاد صرف نیست بلکه این دو از فروعاتند و در هر دین هدف اصلی اخلاق است: چون کسی به اصل مقصود یعنی اخلاق حسته دست یافت فروعات خود بخود از او ساقط است . و پرستانتیسم جز این چیزی نیست .

پرستانتیسم «عبارت از مذهبی است که حقوق الله و تکالیف عبادة الله جمیعاً در آن ساقط بوده و فقط حقوق الناس باقی بماند . «پرستانتیزم باید در جهتی صورت گیرد که مسلمانان بتوانند از آزادی جسمی و معنوی و مساوات حقوقی برخوردار شوند ، همه افراد اسلام از دکوروانات اجباراً سواد بیاموزند ، دیسپویز

۱ - صفحه ۲۲۳ الفای جدید و مکتوبات . ازنامه مورخ ۲۰ مه ۱۸۷۰ به اهزاده جلال الدین میرزا
۲ - آتا است ، منکر وجود خدا ، کافر .

سلطین شرق تخفیف یابد و برای اداره اجتماع تنظیمات حکیماهه ای داده شود. و بدینسان آخوندزاده به مسائل اجتماعی میرسد. در آغاز کتاب تذکری و یا بقول آخوندزاده «قید»ی و «ود» دارد که در آن گفته میشود «جمیع مطالب این مکاتبات سه گانه را بر مسئله مساوات حقوقی تطبیق میتوان کرد.» و یاد آور میگردد که این کتاب به مسائل مربوط «مساوات مالیه» نمیپردازد. نویسنده کتاب بخوبی میداند که مساوات اقتصادی امکان پذیر است و به خواننده خبر میدهد که «فیما بین جماعات و حشیان مساوات مالیه برقرار است و کسی نمیتواند مال مخصوص داشته باشد، تعیش ایشان همیشه از غنایم حنک و از محصولات شکار بری یا بحری وار محصولات اضیه میشود که پیران قوم دریک جا جمع میکنند و بر هر یک از افراد جماعات از آنها قسم میدهند.» ا. اینهمه تصور میکنند که «مسارات مالیه درین دنیا با وجود همین اوضاع و تراکیب ملل و ا وجود همین اخلاق طبیع مردم که مشاهده میشود امکان پذیر نیست مگر اینکه این دنیا تغییر دیگر باید و بنی آدم خلقت و طبیعت دیگر بیدا نماید» بد رت تیپ آخوندزاده خود را بعنوان تبلیغ همده پیشendar آرمان های انسانی و اجتماعی بسورد زوازی مترقب معرفی میکند. سراسر این کتاب و تمام مقالات و نامه های او از این آرمانها و تکرار آنها انباشته است، آزادی جسمانی و روحانی، مساوات حقوقی، عدالت، رفاه و ثروت، آزادی ملی، آبادی و استقلال وطن، ترقی و تمدن، سلطنت قانون؛ و او خود میان آتشین دیگر دندۀ این آرمان هاست.

به میهن خودنگاه کنیم و ببینیم که این اصول تاچه حد در آن جاری است. در اینجا زمانی مردم از نعمت و راحت برخودار بودند، در داخل مملکت آزاد و در خارج محترم میزیستند؛ کسی به کسی

پارای تهدی نداشت، مالیات مقرر اتی داشت، هیچ حاکمی نمیتوانست کسی را بیازارد و بکشد؛ اجر و مكافایت هر کس بر طبق قانون معلوم بود؛ مملکت آباد بود و از شوکت و سعادت بهره داشت. درست است که «آنگونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان وینکی دنیا بمتنزله شمعی است در مقابل آفتاب» ولی «نسبت به [وضع] حالیه ایران مانند نور است در مقابل ظلمت» ای ایران، اکنون «زمین تو خراب و اهل تو نادان و از سوی لیزانسون جهان بیخبر و از نعمت آزادی محروم و پادشاه تودیسه هوت اهل تو فزون از حساب در محالک عثمانی و روس و افغانستان و هندوستان و ترکستان و عربستان و فرنگستان اذکر نظر ظلم و شدت فقر پر اکنده شده در کمال ذلت به فلکی و نوکری روز گارمی گزدراند. پادشاه تو از پر و قری دنیا غافل و بیخیز در پایتخت نشسته چنان میداند که سلطنت عبارتست از پوشیدن البسه فاخر و خوردن اغذیه لطیفه و تسلط داشتن به مال و جان رعایا و زیرستان. «تجار بی ما یه، دهقان بی استطاعت، مداخل خزینه کم، مدخل گمر کخانه و سایر مداخل دیوانیه بی نظم. در هر جا تحمیل در گردان فقر است. نه بجهت تحصیل مالیات قانونی معین است نه بجهت صرف مالیات قاعده‌ای، نه قانونی هست و نه نظامی و نه اختیار معینی یک کتاب قانون در دست نیست و جزای هیچ گاه و اجر هیچ ثواب معین نمیباشد» درین سیاست که در میان طوایف و هنر نهیزی بهره است آلان در ایران مشاهده میشود می‌بینی آدم دونیمه شده از دروازه‌های شهر آوین آن گشته است. میشنوی که امروز پنج دست مقطوع گشته، پنج چشم کنده، پنج گوش و دماغ بریده شده است» گذشته از اینها ملت تو از علم و هنر نهیزی بهره است. «الآن در اروپا درعلم طب ترقیات و افره ظاهر شده اما، اطبای ایران هنوز از قواعد زمان سقراط و بقراط دست بر نداشته‌دام از مزاج سرد و

گرم و صفراء و بلغم حرف میزند. ادبیاتش یا عبارت از آنست که «طها رتا فلان طور باید گرفت و هنگام قضای حاجت ننگینی بدن خود را بر پای چپ دایدازد از خود شامل است بر نقل پاره‌ای افسانه‌های بنی اصل که اسم آنها را معجزات گذاشته‌اندویا منتصنیفات مملو از انحرافات و مبالغات و قاقفه‌بردازی و عبارات مغلق و تملقات بی‌اندازه که اسم آنها را «تاریخ» نهاده‌اند.

همه این بدینختی‌ها از ظلم سلاطین مستبدمنشا میکیرد «از غفلت و بی‌اهتمامی ایشان وطن ما امروز» در چنان حالت و ملت ما در چنان «تنزل امت که مستوجب گریه وزاری است. سلاطین سلف ما بغیر از اینکه خوده‌اند، نوشیده‌اند، پوشیده‌اند. گذشته‌اند چیزی نکرده‌اند.» حتی سلاطین ساسانی برای حفظ نفس «مادران و خواهران و دختران و عمه‌گان و خاله‌گان خودشان رانکاج میکردند» کاری که «در میان طوایف وحشی‌صفت [نیز] که مش حیوانات در بیشه‌ها میگردند» قبیح و شنیع شمرده میشود. سلاطین بعد از هجرت بوز همکی از کوچک و بزرگ که «کلاد سپوت و شبیه‌حرامی باشیان بوده‌اند»^۱ بالشکر کشی‌ها و خونریزی‌های بیهوده انواع مصوبت‌ها بر سر هردم آورده‌اند. و شاه امروزی نیز که خود مستبدی متلون المزاج است «از اوضاع عالم بیخبر، از علوم اداره و تربیت نادان، و از رسوم عدالت و مردم و رعیت پروردی و وطن پرستی عاری و غافل است و نمی‌فهمد که در جمیع صفحات ملک خود بقدره‌های از معدلت علامتی و اثری وجود»^۲ ندارد و باور میکند که کره زمین در پشت گوگا و در پشت ماهی قرار گرفته است. «و در «روزنامه» خود «بغیر از سور اسب شدن و یا با کاسک، راه رفتن و یا بشکار مشغول شدن گذارش دیگری»^۳

۱ - صفحه ۲۲۵ الفبای جدید. مکتوّات نامه موّخ ۲۰

۱۸۷۱ هـ

۲ - صفحه ۳۳۰ همانجا

ندارد. شاهزادگان و درباریان نیز دست کمی از او ندارند. «این وجودها در بشریت با [ساده‌ترین افراد] مساوی و از علم و فضل مثل ایشان محروم و از جهت اخلاق نیز بمن ادب از خود ایشان پست تر [ند]». در این ویرانگری سلطان مستبد تنها نیست بلکه علمای فنا تیک اسلام نیز یار و یاو، و عامل همدست پادشاهانند. نویسنده مکتوبات دریکجا خطاب به ایران می‌نویسد، «ثائیر ظلم دیسپوتو وزور فنا تیزم علماء به ضفت و ناتوانی اهل تو باعث شده و جوهر قابلیت ترا زنگ آلود و ترا بعدنابت طبع و ذلت و عبودیت و تملق و ریا و نفاق و مکرو خدعا و جبن و تقیه خوگرساخته». و «أهل ایران از عدم توجه و اهتمام دیسپورت و از بی‌انصافی علماء یکی از هزارشان بخواندن قادر نیست». و در جای دیگر هنگامیکه از حریت رو حانی وجسمانی سخن می‌گویند اظهار عقیده می‌کند که «حریت رو حانیه مارا اولیای دین اسلام و حریت جسمانیه ما را فرمانزرویان دیسپوتی ازدست ماگرفته»‌اند. و از آنجاکه «مساویات عبارت از وجود این دوماده است» از مساوات نیز در میان ما خبری نیست.

آخوند زاده که از سلب آزادیهای معنوی بشری بیش از همه رنج می‌برد یکسره به فنا تیزم اسلامی و علمای اسلام اعلان جهاد میدهد و مهندی می‌نویسد، «پیغمبر اسلام چه حق داشت که با نزول آیه حجاب، نصف بُنی نوع بشر را که طایفه انان است الی مورد دهور به حبس ابدی انداخت» و «آزادیت را که از اعظم حقوق بشریت است بالمرء از ایشان سلب کرد»؛ و چرا با مشروع شمردن تعدد زوجات عدالت را نسبت به این طایفه زیر پا نهاد و آنان را ازلنلت عشق و محبت محروم ساخت؟ سپس اضافه می‌کند که «آنچه در قرآن بجهت رعایت عدالت در این ماده گفته شده زاید است بعلت اینکه در این ماده عدالت وجود ذهنی ندارد». او در عین حال «کثرت زوجات [را] منافقی مسئله مساوات» میداند. و این سلب آزادی و مساوات تنها در مورد زنان

فیست بلکه درمورد تمام افراد ملت اذن و مرد جاری است . و اینجاست که نویسنده میگوید صرف بوجود آمدن از « والدین مشتخصین » که « بر حسب اتفاق » صورت گرفته نمیتواند برای هیچکس امتیاز و رجحانی بوجود آورد .

برای استقرار حریت و مساوات و از عیان رفتن « مغایرت باطنی فهمابین ملت و سلطنت » باید دین از سیاست جدا شود ، و سلطنت « علما را در اداره شریک خود نسازد ». امور مراجعته به وزارت عدليه سهدهشود و « علمای روحانیه هرگز بامور مراجعته مداخله نکنند ».^۱ ولی این نتیجه حاصل نخواهد شد مگر اینکه استبداد جای خود را به « سلطنت معتمله » بینند زیرا تهاهکاری مردم از مراجعته به علما خودداری خواهد کرد و « مناصب سلطنت را اهل ظلمه » نخواهند شمرد که « اساس سلطنت از روی قوانین وضع بشود ». « پادشاه حقیقی به کسی اطلاق میشود که تابع قانون بوده ، و در فکر آبادی و آسیش وطن و در فکر تربیت و ترقی ملت باشد »^۲ (نه اینکه بروش زمان حال [مردم] از راه ترس باوانشهار اطاعت بکنند) . و در تعریف سلطنت مشروطه یا بقول آخوندزاده « معتمله » باید گفت که در اینجا « پادشاه اصلاحات ندارد که برخلاف قوانین اقدام کند ».

بعلاوه برای بقا و دوام سلطنت معتمله و ترقی ملک باید ملت به سلاح علم مجهز شود که در غیر اینصورت تمام اقدامات بی وایه و اساس خواهد بود . باید دانست که اصولا آخوندزاده برای علم منتبث عظیم و مقامی اولی قائل است . بزعم اوچاره همه بدینختی های

۱- صفحه ۲۰۰ ، الفبای جدید و مکتوبات ، نامه ۲۵ مارس ۱۸۷۱ به میهن زادیوسف خان مستشار ادوله .

۲- صفحه ۲۲۵ ، الفبای جدید و مکتوبات ، نامه ۱۸۷۱ هـ ۱۴۲۰ به جلال الدین میرزا .

مردم ایران « در ترویج علوم طبیعت و حکمت است فيما بین کل طبقات ملت از فقیر و غنی، از بزرگ و کوچک، از شهری و روستایی ». او همچنان است که مردم خود را عبد رذیل عمر و وزید، خواه پیغمبر و امام باشد و خواه دیسپوت، ندانند و میگفت تنهایه حصول باین مقصود ترویج علم است و هنگامیکه « علم رواج یافت خلق از جهالت و فتنه و آشوب آزاد میگردد و از دیسپوت نیز آزادی مییابد. اخلاق حسنۀ نیز در اثر علم بدست موآید و موعظه و نصیحت در پیدایش آن تأثیری ندارد . تاکنون « بیم جهنم و امید بهشت هر گز مانع صدور جرائم نبوده است »؛ جمیع دزدان و راهزنان و قاتلان ازعماً- الناشتده که به جهنم و بهشت اعتماد دارند و حال آنکه از عرفاهی چکش دزد و راهزن ندیده است. « سبب کافی برگزمعاصی و جرائم علم است »، قدرت و قوت و عظمت قدیمه دولت ایران نیز تنها در اثر نشر علم در میان عموم ناس بدست خواهد آمد . آخوند زاده که ترویج کننده بزرگ ناسیونالیسم است « عقلای ملت » را بر حذر میدارد که در دنیای کوئنی حوادث اسارت و فقدان آزادی ملی و استقلال و تسلط وغلبة ملل و دول بیکاره بر ملت‌ها کاملاً ممکن الوقوع است و نمونه چنین اسارتی را میتوان تسلط انگلیس بر هند شمرد . او میگوید نگاه کنید « که انگلیس با اهالی هندوستان چگونه رفتار میکند »، رفتارهایی « انگلیس سیویلیزه و صاحب قوانین با اهالی هندوستان »، از رفتار دیسپوت بعراقب بدن است و « نسبت به انگلیسان باز هزار رحمت به دیسپوت ». و می‌افزاید که تنها راه جلوگیری از چنین اسارتی « انتشار علوم [است] در کل اصناف ملت » .
چنانکه معلوم است نویسنده « مکعبات » نظر با انتشار علم

۱ - صفحه ۱۵۹ ، الفبای جدید و مکتوبات ، از نامه زانویه ۱۸۷۰.

درمیان عموم ناس دارد و تفصیل علوم را از جانب خواهی کافی نمیداند.
او میگوید ما به علم و صنعت فرنگان احتیاج داریم و اگر عوام انسان
بزبان مادری خود با این علوم آشنا نشوند «ملت اسلام در باب تمنع
از نتایج علوم و صنایع باید مستصل فرنگان و انگلیسان را بوطن
خود دعوت بکند و بامداد آیشان فقط بکاری شروع نماید» و این امری
است مشکل وزیانیار. پس باید یک آکادمی تأسیس کرد که اعضای
آن «جمعیع کتب علوم و صنایع اهالی آور و پارا بتدربیج ترجمه کنند»^۱
و در اختیار عموم بگذارند.

طبعی است که کسب علم بدون سواد مکان پذیر نیست و سرانجام
میرسم به حلقة اصلی زنجیر مشکلات که خط کوئی ملل اسلام است
زیرا بسون تغییر و اصلاح خط حاضر و برقراری خطی آسان محال
است که عموم ناس بتوانند از نعمت سواد برخوردار شوند.

آخوند زاده که همیشه منافع عامه خلق را در نظر دارد از
گسترش سواد میان مردم از طریق خط آسان چنان بوده می‌آید که
حتی کار دولت استعماری بروس را در زمینه ترویج الفبای تازه‌دار
میان اهل داغستان و چچن می‌ستاید و اظهار امیدواری می‌کند که این
مردمان بتوانند با کمک این‌گونه الفبا از ظلم‌مانیت به نهادنیت
رهبری شوند.^۲

میرزا فتحعلی آخوند زاده بدون گسترش علم درمیان عوام
الناس حتی قانونگزاری‌ها و اصلاحات را امری بی‌بایه و اساس
می‌شمارد. میرزا حسین خان مشیرالدوله در ۱۲۸۷ هجری قمری

-
- ۱- از نامه به محرر روزنامه «حقایق» بتاریخ ۱۲۹۰ هجری قمری
 - ۲- صفحه ۲۴۵ الفبای جدید و مکتوبات، از نامه ۱۸ ژوئن ۱۸۷۱ به ملکم.

(۱۸۷۱) به وزارت عدليه و سال بعد (۱۸۷۲) به صدارت ميرسدو
 عده‌اي از اصلاح طلبان از جمله ميرزا يوسفخان مستشار الدوله و
 ميرزا ملکم خان را برای وضع قوانين و تنظيمات و اصلاحات بدور
 خود گرد می‌آورد. آخوندزاده از بي ثمری و موقعی بودن قوانین و
 اصلاحات او سخن بميان می‌آورد. « بدون تربیت ملت قوانین
 فایده نخواهد بخشید. امور وزیر ميرزا نبی خان^۱ در طهران به تغیير
 الفبا مختلف نشده بنای وضع قوانین گذاشته است. شمارا خبر ميکنم
 که از پيش نخواهد رفت.»^۲ « اين قوانين را که خواهد خواند؟ مگر
 سواد چند نفر خواص رجهت قوانين و تنظيمات کفايت ميکند؟»^۳ وقتی
 « ملت تربیت نيا بد و کافه مردم صاحب سواد نشود بعداز رحلت شما
 و سایر اركان وزارت عدليه از دار دنيا جمیع زحمات شما در وضع
 قوانين و در بنای دستگاه جديده بهدر خواهد رفت و مردم باز بعياق
 كهنه عود خواهند کرد.»^۴ و باز هم در همین زمان به ميرزا يوسفخان
 مستشار الدوله نوشت که « وضع قوانين شما امروز در ايران با آن
 ميماند که بيك عن ابهه برای کشيدنش چهار حيوان مختلف السير بسته
 شوند.»^۵ بدیهی است که چنین چرخی برآه نخواهد رفت. آخوندزاده
 اين اقدامات را « بازي چجه » می‌پنداشت و مهمنوشت: « جمیع تنظيمات و
 وتجديفات خوبست ولی بناست و پای بست ندارد و پيدوام است، امر

۱ - منظور ميرزا حسين خان مشير الدوله است.

۲ - ازانame ۲۰ مه ۱۸۷۱ به مملکم.

۳ - صفحه ۱۹۷ الفبای جديد و مكتوبات . نامه مارس ۱۸۷۱ به مملکم.

۴ - صفحه ۲۰۰ همانجا . نامه ۲۵ مارس ۱۸۷۱ به ميرزا يوسفخان.

۵ - صفحه ۲۶۷ همانجا . نامه ۳ مارس ۱۸۷۲ به ميرزا يوسفخان.

موقعی است. بعد از چند روز نسیاً منسی خواهد شد. باید علوم و معارف فیما بین کل اصناف ملت از اهلی و ادنی، از وضعی و شریف بلا استثناء عمومیت می پذیرد؛ شبان و کشتکار و تاجر و عطار نیز آن استعداد را داشته باشند که وزرا دارند و جمیع ملت در جمیع تدا بین اولیای دولت شرکت داشته باشد.^۱

جالب اینجاست که او در سخنان خود، چنانکه می بینیم، سرانجام به ضرورت استقرار یک دموکراسی وسیع میرسد. او میگوید باید همه اهل ایران لیبرال شود تا عراوه ترقی مرأه افتد، و نشان میدهد که منظور نهائی او از انتشار علوم «تدارک لیبرالها» است که بتوانند اصلاحات را دائمی سازند.^۲

اما ممکن میتوان به دوام وزارت و صدارت درجه‌های سپوتنی متلون المزاج چون ناصرالدین شاه امیدوار بود و فرمتی کافی برای انجام اصلاحات عمیق بdst آورد؛ آخوندزاده یقین دارد که چنین امری امکان پذیر نیست و نکبت و هلاکت قریب پسر میرزا نبی خان را بدست این شاه مستبد، که «وزراء سالفه» را به نکبت و هلاکت رساند، «بعمن اليقين مشاهده»^۳ میکند. اخطاب به ملکم نیز، که از جانب مشیرالدوله برای تنظیم قوانین بتهران دعوت شده بود، مهنویسید: «بوجه کارمیر وید؛ بقوای تشخیص فروشی و تحصیل القاب و مناصب»^۴ و بدینسان مخالفت خود را، که قبل بارها و

۱- از همان نامه ۳ مارس ۱۸۷۲ میلادی، به میرزا یوسف خان.

۲- نامه ۱۲۸۸ هجری قمری (۱۸۷۲ میلادی) به میرزا یوسف خان.

۳- صفحه ۱۹۶ الفبای جدید و مکتوبات. نامه مارس ۱۸۷۱ به ملکم.

۴- صفحه ۲۷۹ همانجا. نامه ۸ مارس ۱۸۷۲ به ملکم.

بارها بالاصلاحات ووضع قوانین وخدمت روشنگران ترقیخواه در حکومت اظهارداشته بود، صریحاً روی کاغذ میآورد.

پس چه باید کرد؟ متفکر بزرگ ما در جواب این سوال خطاب به اهل ایران میگوید، «اگر توازن نشأه آزادیت و حقوق انسانیت خبردار میبودی طالب علم شده، فراموشخانه‌ها گشادی، مجمع‌ها بنامینمودی، وسائل اتفاق را دریافت میکردم [وسانجام] برای خود فکری میکردی و خود را از قیود عقاید پوچ واز ظلم دیسپوت نجات میدادی.» و این امر امکان پذیر هم هست زیرا «تو در عدد و استطاعت بمراقب از دیسپوت زیادتری [و] برای توقیف یکدلی و یک جهتی لازم است.»

اما این «فکر»ی که باید اهل ایران برای خود میکرد چه بود؟ بقول آخوندزاده «روولسیون»، واو این کلمه را چنین تعریف میکند:

«روولسیون عبارت از آنچنان حالتی است که مردم از رفتار بی‌قانون و پادشاه دیسپوت و نظام بستوه آمده و بشورش اتفاق کرده اورا رفع نموده بجهت آسایش و سعادت خودقاون و وضع کنند. و پوچ بودن عقاید مذهبیه را فهمیده بمخالفت علمابرخاسته و برای خود بر حسب تجویز فیلسوفان موافق عقل آینن تازه بر گزینند.»

و بدینسان متفکر بزرگ و ترقیخواه که بنیانگذار فکر علمی در فلسفه‌وچالمه شناسی درمیهن ماست به آخرین کلام خویش و آخرین کلام خلق میرسد

م. . ب. . مؤمنی

۵۰-۳-۵



منابع مقدمه :

- ۱ - میرزا فتحعلی آخوندآوف. النبای جدید
مکتوبات چاپ باکو ۱۹۶۳ ، گردآورنده وردآکتور
حمید محمدزاده ، حمید آراسلی
- ۲ - متن کتاب «مکتوبات کمال الدوله»

جناب فخامت نصاب مطاع لازم الاحترام من

نظر بخواهش جناب شما نسخه کمال الدوله فرستاده میشود در ضمن
چند شروط: اولاً این نسخه را باید در وقت فراغت از ابتدا شروع کرده
تا انتها خوانده باشد و بدون ترتیب مطالعه ننمایید . ثانیاً بعد از خواندن
اگر بحقیقت مطالب کمال الدوله اعتراف داشته باشد اجازه دارید که
نسخه را در پیش خود تان نگاه دارید والا آنرا باید باز بفرستید . ثالثاً اگر
بحقیقت بعض مطالبش معتبر شده و در حقیقت پاره‌ای از آنها بحث داشته
باشید باید بحث خود تان را بتوسط من بجمع اعلان بدارید که جواب آن
از کمال الدوله مطلوب شود و بجناب شما ابلاغ یابد . رابعاً اذن داده نمیشود
این نسخه را بکسی نشان بدھید یا بخوانید مگر کسانی که معرفت و

امان و انسانیت ایشان و ثوق کامل داشته باشد. خاماً از این نسخه نسخه دیگر بهیچ کس اجازه ندارید که بدھید مگر بکسانیکه در هر خصوص شایسته جناب اعتماد شما بوده باشند. سادساً اجازه ندارید که بهیچ کس نام و مصنف را اظهار بکنید مگر بکسانیکه ایشان را محترم را زشمرده باشد. امام استنسخ، نام او بهیچوجه نباید ظاهر بشود. سابعاً بکسانیکه باعتقاد شما راسخون فی العلم شمرده می شوند باید نکلیف نموده باشد که بكل مطالب کمال الدوله خواه در امور پولیتیقه^۱ خواه در امور دینیه اگر بتوانند قریتکا^۲ بنویسد و بواسطه شما باین طرف بفرستند که مقصود خود کمال الدوله است یا قبول میکند یا بادلایل رد می سازد. اما در قریتکا دلایل نقلیه و نصیه هرگز مقبول نخواهد شد و شایسته التفات نخواهد گشت. ثامناً اگر کسی بارای قریتکا نوشن نداشته باشد باری بیان حالتی را که از خواندن این نسخه باو رو خواهد داد البته بقلم درآورده باین طرف بفرستد و این زحمت از خود جناب شما نیز مسئول است.

دیگر اجمالاً در حق مصنف نسخه بجناب شما چند کلمه نوشتن لازم می آید. مکرم الیه شخصی است صاحب تصنیفات عدیده، دوستدار وطن و محب ملت. از تصنیف نسخه کمال الدوله مراورا هرگز غرض

-
- ۱ - پولیتیکی .
 - ۲ - کریتیک.

شخصی در نظر نیست بعلت اینکه نسبت با ایران و ملت اسلام معاذ الله بغضنی ندارد، چون آن در کل فرنگستان که یوروپا می‌گویند این مسئله‌دا بر است که آیا عقاید باطله موجب سعادت ملک و ملت است یا اینکه موجب ذلت ملک و ملت است.

کل فیلسوفان و حکیمان این اقلیم متفرقند درینکه عقاید باطله موجب ذلت ملک و ملت است در هر خصوص. حتی اشهر^۱ ایشان از متأخرین حکیم انگلیسی بوقل^۲ نام که تصنیف جهانگیر و مسلم کل شده است در این عقیده زیاده بر دیگران غور کرده است و یکی از دلایلش اینست که ملت اسپانیا یعنی اندلس و ملت شویتسیا^۳ و ملت ریم^۴ تابع پاپا^۵ که مقید در عقاید باطله و پیرو اقاویل کشیشان و افسانه‌گویان می‌باشند در علوم و صنایع و در اقتدار ملتی آنا فاناً يوماً فيوماً^۶ رو در تنزل و ذلت هستند و اما سایر مملک یوروپا و خصوصاً انگلیس و فرانسه و ینکی دنیا که از قید عقاید باطله وارسته، پیرو عقل و حکمتند در علوم و صنایع و در اقتدار ملتی روز بروز

۱- مشهورترین.

۲- تلفظ ترکی نام بوکل است

۳- سوئیڈ.

۴- روم ، ایتالیا .

۵- پاپ . میرزا فتحعلی این اسامی را با تلفظ روسی آنها نوشته است.

۶- لحظه بلحظه و روز بروز.

ساعت بساعت رو در ترقی و سعادت هستند . بواسطه مروزمان بهشت و حور در این عصر در نظر آن جلوه سابق را ندارد که مردم به آرزوی آنها شوqمند شهادت بوده خودشان را در مقابل دشمنان قویدست بکشتن دهنده و بدین وسیله اقتدار ملتی باقی ماند . عقلای ملت را در این عصر واجب است که بجهت اقتدار ملتی و حراست وطن از سلط و تقلب ملل و دول بیگانه در تدارک رد آنگونه ذلت که عبارت از اسیری و فقدان آزادی و استقلال است و وقوعش در این عالم حوادث از ممکنات قریب به یقین است بسویه باشد ، و تدبیر رد آن نوع ذلت منحصر است با انتشار علوم در کل اصناف ملت و کاشتن تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن پروری در مزرع ضمیر ایشان که همه این صفات از خصایص مردانگی و فقط شمرده می شود چنانکه ملل قادره فرنگستان الحال بدین صفت موصوفند و این مراد هرگز تیسر پذیر ^۱ نخواهد شد مگر بدھم اساس عقاید دینیه که پرده بصیرت مردم شده ایشان را از ترقیات در امور دنیویه مانع می آید . مصنف نسخه کمال الدوله نیز در این عقیده است یعنی لیبرال و اسلامیان مسلک پرورقه ^۲ و طالبان سیلو بیلزه ^۳ است .

۱- سمیسر و ممکن .

۲- هرگز ، ترقی .

۳- تمدن

گر نیابد بگوش رغبت کس
بر رسولان پیام باشد و بس
سبب نسخهٔ کمال الدوله همین است که ذکر شد و الا منظور دیگر
اصلًا متصور نیست.

منتظر جواب هستم

۱ - در کتاب «الفبای جدید و مکتوپات» چاپ باکو - ۱۹۶۳ صفحه ۱۳۷ نامه‌ای بعنوان حاجی شیخ محسن خان وزیر مختار ایران در لندن که تاریخ ۱۸۶۹ فوریه دارد چاپ شده که از فرمادن نسخه کمال‌الدوله برای شخص نامبرده حکایت می‌کند. این نامه‌تا آنجاکه مربوط به «مکتوپات» است مختصرتر از نامه چاپ شده در بالاست و ظاهراً نشان آنست که نامه چاپ شده در بالا در تاریخی پس از ۱۸۶۹ فوریه نوشته شده است. میرزا فتحعلی نامه به حاجی شیخ محسن خان راعمداً بدون امضاء برای او فرماده است. بهر حال چنانکه معلوم است میرزا فتحعلی برای هر کس که نسخه‌ای از «مکتوپات» را می‌فرستاده چنین نامه‌ای نیز ضمیمه‌اش می‌گرده است. بنابراین باید نامه را خارج از متن اصلی کتاب دانست.

مکتوبات

[سجاد مکتوب بیست که مستنسخ نسخه کمال الدوّله بیکی
از متشرعنین ملت اسلام فرستاده است در سنّه ۱۲۸۰]

بر ارباب خبرت و معرفت واضح آشکار است که در هیچ عصر و اوان جهان از ملاحده وزنادقه خالی نبوده است وهم نخواهد بود . تشدد و تغییط در حق این طایفه هر گز منمر نتیجه نمیشود بعلت اینکه این طایفه کمراه یک نفر دونفر وهم در داخل مملکت نیستند و در یک عصر مخصوصاً ظهور نمیکنند که از عهده ایشان توان برآمد بلکه عدد ایشان از حد احصا بیرون نست ، از عهده کدامیک از ایشان توانیم آمد: وقتیکه مصنفان فرنگ و روس و سایر ملل یوروپیا سبب ظهور بابیان را نیز حمل بر قصورات سلطنت ایران و سنتی اساس آن و بطلان دین اسلام کرده تصنیفات عدیده نوشته در اقطار عالم منتشر ساخته اند و اهتماماتی را که از اهل ایران در دفع این طایفه ضاله بعمل آمده است ناشی از جهالت و نادانی و عدم قابلیت تشخیص میان خیرو شر شمرده مستحق سرزنش و استهزأ دانسته اند . از

روزیکه در اقلیم یوروپا هر کسی را از افراد نوع بشر در نظر خیالاتش خواه باطله و فاسد خواه صحیحه و سلیمه اذن آزادی داده شده است از هر گوشه جهان زنادقه سربزده، خیالات خودشان را بقلم در میآورند و کسی مانع ایشان نمی‌شود و در بی آزار ایشان نمی‌باشد . معلوم کل عالم است که زنادقه‌فرنگیان و لترورینان^۱ نامان و سایرین چه نوع تصنیفات در بطلان دین مسیحی در میان خود مسیحیان منتشر کرده‌اند اما رؤسای دولت و ملت اصلاً تشدید در باب تعزیر^۲ ایشان جایزه نشمرده‌اند زیرا فهمیده‌اند که علاج اینکار و سد راه تأثیر آن گونه خیالات باطله تشدید نیست بلکه رد آنهاست با اجوبه^۳ حکیمانه که مبنی به برآهین عقلیه و نقلیه بوده باشد چنان‌که امام عالی‌مقام علی‌ابن‌ابی طالب علیه السلام در احتجاج زنده‌یقی اصلاً اظهار تشدید نکرده اورا با اجوبه حکیمانه در مقابل ایراداتش ملزم فرمود . بعد از آن ، اعتراضات آن زنده‌یقی که بعض آنها بدتر از اعتراضات کمال‌الدوله بود در نظر خلائق بالمره از تأثیر افتاد . تفصیل این احتجاج در تأثیف شیخ سعید ابی منصور احمد طبرسی ثبت است بدین عبارت: جاء بعض الزنادقه الى امير المؤمنین: [فقال] لولافي القرآن من الاختلاف والتناقض

-
- ۱ - ارنست ژوزف رنان (۱۸۹۲-۱۸۲۳) فیلسوف و آکادمیسین فرانسوی .
 - ۲ - در اصل تعذیر نوشته شده بود؛ معنی تنبیه است .
 - ۳ - جواب‌ها .

لدخلت فى دينكم الى آخره^۱. همچنین على بن موسى الرضا عليه التحية والثنا
در مجلس مأمون که خلیفه باقدرت بود جواب چند نفر ملاحده و زنادقه
را بدون تشدید و تغییظ از روی علم و حکمت داده ایشان را مغلوب کرد.
اشخاصیکه تألف شیخ طبرسی را دیده‌اند و خوانده‌اند واز تفصیلات این
احتجاجات مخبر ند و همچنین سایر امامان و اولیای دین در اعصار مختلفه
با زنادقه و ملاحده مناظرات داشته ایشان را با ادله ساخت کرده و اعترافات
ایشان را از درجه اعتبار ساقط فرموده‌اند. پس اگر پسر ناخلف اور نگک-
زیب^۲ خیالات فاسدۀ خود را بقلم آورده اراده صدمه‌زدن بعقاید دینیه اسلام
کرده است اورا نیز از جمله زنادقه و ملاحده توان شمرده که پیش از این
بوده‌اند و بعد از این نیز خواهند بود و از خیالات باطله‌اش بقوت باطن
صاحب شریعت هرگز رخنه‌ای بدین اسلام نخواهد رسید و او نیز مثل سایر
زنادقه در بحر کنمای غرق خواهد شد و نور شریعت غرا چون نور خورد شید
جهان آرا تا انفراض عالم ضیا بخش کل آفاق خواهد گشت بشرطیکه در
بطلان خیالات فاسدۀ اش جواب شافی نوشته شود تا آنکه همان خیالات در
نظر مردم بی تأثیر و بی مقدار گردد و جواب آن سکوت واقع شود و با ظهار
تشدد و شکوه گردد هر آینه این حالت دلالت بر عجز علمای دینیه و عقلای
ملت خواهد کرد و زنادقه را جری خواهد ساخت. بر فرض که عمر و وزن دیاز
جواب نوشتن در مقابل آنها عاجز گردد مگر فاضلی که از جمله راسخین

-
- ۱ - یکی از کافران نزد امیر المؤمنین آمد و گفت اگر در قرآن اختلاف
و تناقض نبود بدین شما در می‌آمدم.
 - ۲ - منظور شاهزاده هندوستان کمال الدوله است.

فی العلم باشد پیدا نخواهد شد که جواب این هذیفات را از روی عقل و حکمت نوشته آنها را بی تأثیر سازد چنانکه در یوروپا^۱ از هر طرف به رد تصنیفات ولتر ورینان جواب‌ها نوشته آنها را بی تأثیر و مصنفان آنها را در نظر مردم خوار نمودند و دین مسیحی نهاینکه از ایرادات زنادقه نقصان پذیر نگردید بلکه آنآ فآن در ترقی و رواج است و چنانکه امامان عالی درجات اقوال زنادقه و ملاحده را با اجوبه حکیمانه در خیال مردم از درجه اعتبار افکنند. بغیر ازین تدبیر سدراء انتشار اینگونه تصنیفات و تصرف آنها در عقیده عوام از ممکنات بوده است و هم نخواهد بود.

من که نسخه مکتوبات کمال دوله بدهستم رسید اول بدرجهای آشفته خاطر شدم که میخواستم آنرا پاره بکنم و یا بسوزانم بعد خیال کردم که از این نوع حرارت من چه فایده حاصل خواهد شد؟ برفرض که من یک نسخه آنرا پاره کردم یا بسوختم آیا بدین وسیله راه انتشار نسخه‌های دیگر آن بسته میشود. پس از تأمل این معنی از نیت خود صرف نظر کردم حالا بنابر خواهش شما این نسخه را به قردن شما میفرستم بشرطیکه به مردم طالب آن در فکر جواب نوشتند باید و بهمین منظور این مراسله را در ابتدای نسخه^۲

۱- اروپا.

۲- در نسخه‌های اساسی که سورداستفاده نسخه‌تر کی بوده و همچنین در نسخه‌تاجیکی این نامه در اول کتاب آورده شده و از آنجاکه آخوندزاده خود نیز نوشته که «این مراسله را در ابتدای نسخه مرقوم داشتم» ما آنرا در اول کتاب آوردیم.

مرقوم داشتم که بتلقین غیرت اسلام ازین فکر غفلت را جایز نشمرده باشد
و اگر بواسطه اهتمام شماره مقابل این هذیانات جواب شافی ظهور کند و منتشر
گردد دیگر از آنها بمذهب و دین و ملک و آین اصلاً احتمال صدمه متصور
نیست، والسلام . [



زاهد از کوچه رندان بسلامت بگذر
تاخرا بت نکنند صحبت بدناشی چند

صورت سه طغرامکتوبی است که شاهزاده
هندوستان کمال الدوله [فرزند اورنگ
زیب به دوست خود] شاهزاده ایران
جلال الدوله [ساکن مصر] نوشته و جواب
جلال الدوله که به کمال الدوله مرقوم داشته
است (بتاریخ ۱۲۸۰ هجری)

[قید ،

جميع مطالب این مکتوبات سهگانه را بر مسئلهٔ مساوات حقوقیه که حقیقتش فيما بین حکم‌امم‌جمع‌علیه است در کمال سهولت تطبیق می‌توان کرد . اما تطبیق آنها بر مسئلهٔ مساوات مایه که حقیقتش فيما بین حکما هنوز مختلف فیه است هرگز ممکن نیست . فهم و ادراک مسئلهٔ مساوات مایه برای ما معاصرین بغایت دشوار است . اگرچه بعضی از حکم‌ای فرنگستان مساوات مایه را نیز بر طبق پاره‌ای دلائل بعد از چند قرن ممکن الوقوع می‌پندارند و لکن دیگران نیز از حکما بهره اقوال ایشان دلائل مشمارند و علی‌الظاهر متبدار بدهن اینست که مساوات مایه درین دنیا با وجود همین اوضاع و تراکیب ملل و باوجود همین اخلاق و طبایع مردم که مشاهده می‌شود امکان پذیر نیست مگر اینکه این دنیا تغییر دیگر بیابد و بنی‌آدم خلقت و طبیعت دیگر پیدا کند .]

۱- در یکی از نسخه‌ها در زیر این قید آخوندزاده نوشته است: «فاضل شهرو روعالم السنه شرقیه و غربیه و مصنف تصنیفات عدیده نافعه میرزا کاظم بگ مرحوم درسنئه هر ز هشتصد و هفتاد و پنج مسیحی مکتوبات کمال الدوله را در نزد یکی از دوستانش سراپا خوانده در صفحه‌یک ورق آن نسخه باخط خود این کلمات را نوشته است . بارک الله کمال الدوله، بارک الله کمال الدوله .» (این دوست‌همان میرزا یوسف مستشار الدوله است که در یکی از نامه‌های خود به آخوندزاده این مطلب را یادآوری می‌کند .)

هنگام نوشتن این مکتوبات از اصل نسخه پاره‌ای الفاظ درالسنّة فرنگستان پیش‌آمد که ترجمة مطابق آنها در زبان اسلام بسیار دشوار می‌نمود فلهذا راقم مکتوبات همان الفاظ را بعینه با حروف اسلام نقل نموده است . درینصورت لازم آمد که شرح همان الفاظ در ابتدامرقوم گردد که خوانندگان از اصل مفهوم آنها مخبر شوند .

نخست لفظ دیسپوٽ عبارت از پادشاهیست که در اعمال خود بهیچ قانون‌متسلک و مقید نبوده و بمال و جان مردم بلاحد و انحصار سلطنت داشته و همیشه بهوای نفس خود رفتار بکند و مردم در تحت سلطنت او عبدنی و رذیل بوده از حقوق آزادی و بشریت بکلی محروم باشند . [کلمه دیسپوٽیزم در زبان عربی به یک لفظ استبداد بسیار مطابق ادامیشود .]^۱ دوم سیویلیزاسیون عبارت از نجات یافتن ملتی است از حالت جاهلیت و وحشیگری و تحصیل نمودن معرفت لازمه در امور معيشت و بدرجۀ کمال رسیدن در علوم و صنایع و تهذیب اخلاق بقدر امکان و مهارت پیدا کردن در آداب تمدن .

۱- نقل از نسخه تاجیکی .

سیم لیتراتور عبارت از هر نوع تصنیفات است نثرآ یا نظمآ .

چهارم فاناتیک عبارت از کسیست که قیودات مذهبیه و دینیه و تعصبات ملتی او بدرجهای باشد که نسبت به مخالفین مذهب و دین و مغایرین ملت و آین خود عداوت شدیده داشته واز ایشان متنفر بوده و هنگام فرصت از قصد نمودن بمال و جان و ناموس ایشان مضایقه نکرده در حق ایشان اصلاً ترحم روا نبیند .

پنجم فیلسفه عبارت از آنچنان شخصی است که در علوم عقلیه کامل باشد و سبب حکمت جمیع اشیا را بروفق قانون طبیعت مشخص نماید و هرگز بخوارق عادات و معجزات و وحی و کرامات و دمل و جفر و انقلاب فلزات کثیفه به فلزات نفیسه یعنی کیمیا و امثال آنها هرگز باور نکند و بوجود ملائکه و جنه و شیاطین و دیو و پری مطلقاً معتقد نباشدو کسانیرا که به امثال اینگونه موهمات معتقدند احمق و سفیه بداند واز ارزذل افراد بني نوع بشر حساب بکند . باصطلاح اهالی فرنگستان در دنیا کاملتر از فیلسوف وجودی نمیباشد .

ششم روولسیون عبارت از آنچنان حالتی است که مردم از رفتار بی قانون پادشاه دیسپوت و ظالم بستوه آمده و بشورش اتفاق کرده او را دفع نموده بجهت آسایش و سعادت خود قانون وضع کنند و یا اینکه پوج بودن عقاید مذهبیه را فهمیده بر مخالفت علماء برخاسته و برای خود بحسب

تجویز فیلوسوفان موافق عقل آین تازه برگزینند.

هفتم پروقره عبارت از آنست که مردم در هر خصوص از قبیل علوم
و صنایع و عقاید آن‌آفان طالب ترقی بوده و در نجات یافتن از حالت جهالت
و حشیگری کوشش نمایند.

هشتم پوئزی عبارتست از آنچنان انشائی که شامل باشد بر بیان
احوال و اخلاق یک شخص یا یک طایفه‌ای کماه و حقه و یا بشرح یک مطلب
و یا بر وصف اوضاع عالم طبیعت بانظم در کمال جودت و تأثیر.

نهم پاپریوت عبارت از آنکسی است که بجهت وطن پرستی و حب
ملت از بذل مال و جان مضایقه نکرده و بجهت منافع و آزادی وطن و
ملت خود ساعی و جفا کش باشد. این حالت و خاصیت همیشه در مردان
غیر تمدن بروز می‌کند. از آنجلمه پغمبر ما محمد صعاست که بجهت سعادت
وطن خود عن بستان وبالخصوص مکه که عشیره او قریش در آنجاساکن بود
با مر عظیمه و شاقه اقدام نمود.

دهم شانزمان سبی^۱ عبارت از یک حادثه و تغییر عظیم است که در
کائنات ظهور کند مثل قیامت، و یا در کره ارض واقع بشود مثل طوفان
نوح، و باد ر اوضاع سلاطین یا در اطرار بنبی نوع بشر حادث گردد مثل زوال
سلطنت رومیان و فتنه چنگیز.

۱- بنظر میرسد که اصل آن *Changement subit* باشد که بمعنای تغییر
ناگهانی است.

یازدهم پولیتیک عبارت از همه آنگونه امور و علوم است که بسلطنت و مملکت تعلق و مدخلیت داشته باشد و صرفه و صلاح سلطنت و مملکت در آن منظور بشود.

دوازدهم پروتستانیسم عبارت از مذهبی است که حقوق‌الله و تعالیف عباده‌الله جمیعاً در آن ساقط بوده فقط حقوق‌الناس باقی بماند. ابتدا ایجاداً‌ین نوع مذهب در میان ملت اسلام بااهتمام علی ذکرِ‌السلام اسماعیلی وقوع یافت.

برداشت غل‌شرع بتأیید ایزدی

مخدومن روزگار علی ذکرِ‌السلام

و در اواخر ایام از اهالی فرنگستان نیز فرقی^۱ چند پیرو این مذهب شدند.

سیزدهم نیبرال عبارت از آن‌کسی است که در خیالات خود بکلی آزاد بوده و ابداً به تهدیدات دینیه مقید نشده و با مریکه خارج از گنجایش عقل و بیرون از دایره قانون طبیعت باشد هر گز اعتبار نکند اگرچه اکثر طوایف عالم در آن باب شهادت بددهد و اگرچه بطور تواریخ و کتب در حقیقت آنگونه امور روایت نکند و نیز در اوضاع سلطنت صاحب خیالات حکیمانه باشد، آزاده و بلا قید.

۱- فرقه‌هائی.

چهاردهم الکتریسیت عبارت از یک قوه برقیه حرارتیه است که در کمون جمیع اشیا مستور میباشد.

پانزدهم پنзор^۱ عبارت از فیلوسوف و یا حکیم فیلوسوف مانند و کثیر الفکر و صاحب خیال که باقتضای عقل سلیم بجهت نمودن خیر و شر مردم تصنیفات بنویسد خواه در امور پولیتیک و خواه در باب عقاید . در عقیده فیلوسوفان منآخرین فرنگستان پنзор حقیقی و مستحق تنظیم عبارت از وجودیست که در ارائه^۲ خیر و شر ابني جنس خود با هیچگونه ملامت و عداوت تقاضد نورزد و در افشاء خیالات حکیمانه خود از هیچگونه واهمه احتراز نکنند یعنی بر طبق مضمون آیه شریفه بیجا هدون فی سبیل اللہ و لا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يوتیه من يشاء والله واسع عليم^۳ وجودی باشد . دوفضل .

شانزدهم شارلاتان عبارت از آدم ریا کار و عوام فرب و منافق است . هفدهم پارلمان عبارت از دومجه است که دریکی و کلای رعایا و در دیگری و کلای نجبا جالس میباشد و کل قوانین سلطنت در مجمع اولی ترتیب یافته بمالحظه مجمع ثانی پیشنهاد میشود . در صورت موافقت

۱ - ظاهرآ منظور همان کلمه پانسور Penseur فرانسه معنای متفسر است .

۲ - ارائه ، نشان دادن .

۳ - در راه خدامجا هده میکنند و از ملامت هیچ بلایت کننده ای نمیترسند . این فضل خدا است آنرا به کسی میدهد که میخواهد و خدا وسعت دهنده دانا است . (سوره مائدہ، آیه ۵۷)

این دوم جمع بامضای پادشاه رسیده مجری میگردد و پادشاه اصلا قدرت ندارد که برخلاف قوانین مزبوره اقدام کند.

هجدهم [گز نقون]^۱، پترارق و ولتر هرسه^۲ از فیلوسوفان مشهور فرنگستان بودند.

نوزدهم شیمی که باصطلاح ایران کیمیا باشد عبارت از آن علمی است که فهمیدن خواص و طبیعت اشیا و فلزات و تغییر اجزای مرکبات بواسطه دانستن آن مقدور میشود بخلاف عقیده اهل ایران که فقط انقلاب ماهیت فلزات را بواسطه دانستن آن علم از ممکنات میپنداresند.

[بیستم علم یستتوو^۳ عبارت از دانستن ماهیت و طبیعت کلی اشیا است.

بیست و یکم کوپرنیک و نیوتون هردو از حکماء مشهور فرنگستانند^۴.

۱- نقل از نسخه تاجیکی.

۲- در نسخه اصلی «هردو» نوشته شده بود که ماطباعه پیروی از نسخه تاجیکی در اینجا «هرمه» نوشتم. پترارک (۱۳۷۴ - ۱۳۰۴) شاعر هومانیست فرانسوی.

۳- یستستوو کلمه روسی و به معنی علوم طبیعی است.

۴- نقل از نسخه تاجیکی.

مکتوب اول کمال الدوله

درماه رمضان سنه ۱۴۸۰ هجریه از تبریز +

ای دوست عزیز من جلال الدوله عاقبت سخن ترا شنیدم و بعد از
سفر انگلیس و فرانسه وینکی دنیا^۱ بخاک ایران آمدم اما پشیمان شده‌ام. کاش
نیامدی و کاش اهل این ولایت را که با من هم مذهبند ندیدمی و از احوال
ایشان مطلع نگشتمی. جکرم کباب شد. ای ایران، کوآن شوکت و سعادت

+ قید: اگرچه شاهزاده جلال الدوله به رد مطالب کمال الدوله جوانی
بسیار پسندیده و ظرفانه نوشته است اما جواب او در نظر نگارنده این مکتوبات از
اصل نسخه چندان شافی و کافی ننموده‌انه ابتوفیق حضرت باری و تأیید باطن شریعت
نبویه صلوات الله علیه نگارنده مکتوبات از اصل نسخه به رد مطالب و خیالات فاسد
کمال الدوله بر موجب براهین قاطعه عقلیه [و] نقلیه جواب شافی خواهد نوشته
انشاء الله تعالی؛ و همین بخاطر جواب نوشتن، نگارنده باستنساخ این مکتوبات
از اصل نسخه اقدام کرده است .
۱- امریکا.

توکم در عهد کیومرث و جمشید و کشتاپ و انوشیروان و خسرو پرویز میبود. اگرچه آنگونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ممل فرنگستان وینگی دنیا بمنزله شمعی است در مقابل آفتاب لیکن نسبت به حالیه ایران مانند نور است در بر ابر ظلمت. ای ایران، زمانی که سلاطین توبه پیمان فرنگ عمل میکردند چند هزار سال در صفحه ارم مثال دنیا بعظمت و سعادت کامران میبودند و مردم در زیر سایه سلطنت ایشان از نعمات الهی بهره یاب شده در عز تو آسایش زندگانی میکردند، بی چیزی نمیداشتند و گدائی نمیدانستند، در داخل مملکت آزاد و در خارج آن محترم میبودند و شهرت [و] عظمت سلاطین ایران کل آفاق را فراگرفته بود چنانکه درین خصوص شهادت میدهد تواریخ ملت یونان نه اخبار ملت ایران، بسب آنکه در میان ایرانیان آثار سلاطین ایران و کتب وقوایین ایشان نیانده است.

در عهد سلاطین فرس نظر با حکام پیمان فرنگ در هر شهر محاسبان میبودند و به مالی که از رعایا بخزینه دولت واصل میشد واقف کشته در دفاتر قید میکردند و این محاسبان نیز در اطراف و نواحی کماشکان میداشتند.

از جانب پادشاهان در جمیع شهرها و قایع نگاران و کارگذاران و کارآگاهان و داروغگان میشدند^۱ و شغل هر یک از ایشان معین میبود و

۱- میبودند یا وجود داشتند. «میشدند» نحوه بیان ترکی است.

پیوسته ایشان از احوال مملکت و رعایا مستحضر شده بعرض پادشاه میرسانیدند و پادشاه نیز بروفق احکام فرنگ در امور واقعه رفتار مینمود. کسی در حق احدی بر جور و تعدی یارا نداشت، برای حفظ لشکر هم قانون جداگانه مقرر بود چنانچه اگر رؤسای لشکر در ایصال مرسوم افواج کوتاهی مینمودند هر آینه مورد بازخواست میشدند. رعایا از محصولات ارضیه خود بخزانه نیم عشر عاید میداشتند اما در عهد ساسایان رعایا یک عشردادن را بر ضای خودشان قبول کردند و در هر ولایت مالیات دبوانیه کلا به مقام‌های خاص و مسمی با اسم خزینه عاید شده مخارج سلطنت کل‌از همان مقام‌ها موضوع میشد و اصلاً بر عهده رعایا و سایر ممکن‌های مداخل از طرف دیوان حوالجات و بروات صادر نمی‌گشت. در هیچ‌جا از ممالک ایران حکام ولایات قادر به کشنن أحدی نبودند اگرچه مستحق قتل هم میشد. اول بایستی بعرض پادشاه برسانند و هر حکمی که از جانب پادشاه باقتضای احکام [پیمان]^۱ فرنگی صادر می‌گردید مجری میشد و بقدر امکان از قتل نفووس اجتناب می‌ورزیدند. در باب حقیقت اخباری که توسط جاسوسان میرسید تفییش بلیغ بعمل می‌آوردند. سپاهیان هیچ‌وقت در قید خیمه و خرگاه نمی‌بودند و همیشه بزحمت و جفا عادت میداشتند. کسی را بدون جرم ثابت از شغلش معزول نمی‌کردند و بخود کسانی که عمر خودشان را در خدمت صرف کرده

۱- از نسخه تاجیکی.

بودند وهم به عیالشان روزی مقرر میداشتند. از جانب مردان وزنان جدا-
گانه بیمارستانها بود که بیماران غریب و بیکس را در آنجامعالجه و پرستاری
میکردند، پرستاران زنان نسوان بود. کوران و شلان و عاجزان و بیکسان
در بیمارستانهای پادشاهی روزی خوار میبودند. در هیچ سرزمین فقیر و گدا
نمیشد.^۱ در خدمت پادشاه همیشه ندیمان خردمند نیکونهاد میبودند و
همیشه پادشاه را بکارهای نیک رهنمونی میکردند. علاوه بر ندیمان در
حضور پادشاه موبد بزرگی نیز قیام میداشت که از جمیع علوم خصوصاً حکایات
و تواریخ و احکام پیمان فرنگ باخبر میبود و در امور مشکله به پادشاه
مصلحت نما و رهنما میشد. پادشاه هر روز بار میداد اما در هر هفته یک روز
مخصوص بار میبود یعنی روز سماع^۲ عرایض مردم. در روز مزبور هر حاجتمند
را مقدور میشد که پادشاه را دیده درد خود را اظهار بکند. پادشاه بار عایا
در یک خوان طعام میخورد. در یام خانه^۳ ها از جانب دولت اسبهای گذاشته و
چاپاران تعیین کرده بودند که اخبار و وقایع را از ولایات بموجب اعلام
و کلا بعرض پادشاه به وکلا میرسانیدند. در بیمان فرنگ اجر و مكافایت
اعمال نیک و بد معین بود. اگر کسی گناهکار میشد^۴ از نزدیکان پادشاه احمدی

۱- وجود نداشت یا پیدا نمیشد. ترکی است.

۲- استماع، شنیدن.

۳- چاهارخانه

۴- بود. ترکی است.

قادر بر شفاعت او نمی‌بود. اگر کسی در منفعت ملت و مملکت مصدر خدمتی می‌شد مستحق اجر مقرر می‌گردید. اگر بخصم غالب می‌شدند به عجزه و مساکین و مسافرین و عامه سکنه و رعایا با خسارتم نمیرسانیدند. بدآنوسطه حضرت یزدان سلاطین آن عهد را مؤید فرموده بود که عروس مملکت را بزیور عدل و انصاف آرایش داده بودند. طلاب و تجار و مسافران در عهد ایشان به اکناف عالم با سودگی تردد کرده در هر جا همیشه معزز و محترم می‌بودند. ندیمان پادشاه هر روز از احکام پیمان فرهنگ [را] در حضور او می‌خوانندند. بجهت مشکوی زرین یعنی حرمانخانه پادشاه نیز قانون مخصوص برقرار بود. پادشاه را بانوی بانوی می‌شد عمله و خدمه اواز طایفه نسوان، اما او اختیار فرمانروائی در امور مملکت نمیداشت.

ای جلال الدوله قواعد سلطنت فرس بسیار زیاد می‌بود و برای هر امری فارسیان قاعدة مقرر میداشتند. نسبت بآن عصر که هنوز علوم و صنایع را ترقی زیاد نبود ذکر همه قوانین ملوک فرس باعث تطویل کلام می‌شود. احکام پیمان فرهنگ بسیار است همه را در این مکتوب درج کردن موجب اشکال می‌باشد.

از نتایج احکام پیمان فرهنگ می‌بود که سلاطین فرس در عالم نامداری داشتند و ملت فارس بر گزینه ملل دنیا بود [و عدالت ایشان به

مرتبه‌ای بودکه تا امروزه درالسنّة طوایف روی زمین عدالت فریدون و نوشیروان ضربالمثل است] و برجهانیان آشکاراست که در دور قدیم عرصه ملک سلاطین فرس درچه وسعت میبود: از طرف شمال رود جیحون و دریاچه آرال و باب‌الابواب دربند، از طرف جنوب خلیج فارس و بحر عمان، از سمت مشرق رودخانه سلحجه^۱ مابین سند و هندوستان، از سمت مغرب تا باسفور یعنی بازار اسلامبول و کنار بحر سفید. بالجمله ولایات بلوچستان و افغانستان و کابلستان و غور و سیستان و لاهور و کشمیر و شکارپور و تمامی سند و بلخ و خیوه و اورگنج و دشت قپچاق و شیروانات و بابل زمین و بلاد حیره و دیار بکر و ارمن زمین و ولایت سیری^۲ یعنی شام و حلب همه این ممالک در زیر اقتدار سلاطین ایران میبود و رعایای ایشان در چه عزت و سعادت میبودند. حیف بتوا ای ایران. کوآن شوکت، کوآن قدرت، کوآن سعادت، عربهای بر هنهو گرسنه یکهزار و دویست و هشتاد سال است که ترا

۱ - در نسخه تاجیکی این اسم با ضم من و لام آمده است . انگلیسی آن سوتاج Sutleg است. رودخانه‌ای است که از غرب تبت سرچشمه میگیرد و در پنجاب جریان مییابد .

۲ - سوریه.

بدبخت کرده‌اند. زمین تو خراب و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان
ییخبر و از نعمت آزادی محروم و پادشاه تودیسپوت است. تأثیر ظلم دیسپوت وزور
فنا تیز [م] علما به ضعف و ناتوانی [اهل]^۱ توباعث شده و جوهر قابلیت ترا
زنگ آلد و ترا به دنائی طبع و رذالت و ذلت و عبودیت و تملق و دیا و
نفاق و مکر و خدعا و جبن و تقیه خوگر ساخته و جمیع خصایص حسنی را
از صداقت وعدالت و وفا و جوانمردی و شجاعت و علوی طلبی و بلند همتی و
بی‌طبعی از طبیعت تو سلب کرده و طینت ترا با ضد این صفات محدوده مخمر
نموده و بحتمل چندین صد سال خواهد گذشت که تو رونق نخواهی یافت و
با آسایش و سعادت نخواهی رسید و ملت تو با ملل سیویلیزه شده برابر نخواهد
شد. اهل تو فزون از حساب در ممالک عثمانی و روس و افغانستان و هندوستان
و ترکستان و عربستان و فرنگستان از کثرت ظلم و شدت فقر پراکنده شده
بی‌سرمایه در کمال ذلت ب فعلگی و نوکری روزگار می‌گذراند. در هرجا
منکوب و خوار و مبتلای انواع مشقت‌ها هستند و قریب به دویست هزار از
اهل تو ذکوراً و اناناً باعیال و اطفال در دست ترکمان در سخت ترین اسیری
گرفتار و همیشه با قاله و افغان روزگار ب سرمیرند و کسی بداد ایشان نمیرسد
و در خیال خلاصی ایشان نمی‌باشد.

۱ - نقل از نسخه تاجیکی.

پادشاه تو از پر و قری دنیا غافل و یخبر در پایتخت خود نشسته چنان
میداند که سلطنت عبارتست از پوشیدن البسهٔ فاخر و خوردن اغذیهٔ لطیفه
و تسلط داشتن بمال و جان رعایا و زیرستان بی حد و انحصار، و رکوع و
سجود کردن مردم به او و ایستادن ایشان در فرمابنده‌داری او مثل عبد رذیل
[و ستون شعرای احمق او را به اغراقات طفلا نه مثل این فرد:

بپخت آسوده داری دل ، هراسان قیصر و خاقان
بپروم از ناله شیبور به چین از ناله شندف^۱ .
و از اینگونه تملقات ابله فریب خرسند می‌شود و به دروغگو صله
هم میدهد و مطلقاً نمیداند که نه قیصر و نه خاقان و نه دیگران در هیچ مکان
او را بحساب نمی‌آورند [و هرگز مقید نمی‌باشد که در ممالک خارجه
بخلاف نیکنامی شهرت دارد و اهالی هر مملکت بیگانه وقتی که نامش
می‌شنود او را خوار می‌شمارد و نسبت به رعایا و مأمورین او بحقارت نظر
می‌کند و با ایشان مغرو رانه رفتار مینماید. پادشاه غیر تمدن و صاحب ناموس
از چنین سلطنت عار باید داشت و از چنین ریاست بیزار باید شد. ای ایران،

۱- دهل، نقاره بزرگ.

بیچاره فردوسی علیه‌الحمدہ هشت‌صد سال قبل ازین این روز ترا باله‌ام دانسته
از زبان رستم پور هر زد شاه خبر داده است .
از نامه رستم که به برادرش نوشته است :

چو بخت عرب برعجم چیره شد	همی بخت ساسانیان تیره شد
پرآمد ز شاهان جهان را قفیز ^۱	نهان شد زدو گشت پیدا پشیز
همان زشت شد خوب، شد خوب زشت	شده راه دوزخ پدید از بهشت
دگر گونه شد چبرخ گردون بجهر	ز آزاد کان باک بیرید مهر
به ایرانیان زارو گریمان شدم	ز ساسانیان نیز بریان شدم
درینچ آن سرو تاج واورنگ و تخت	درینچ آن بزرگی و آن فرو تخت
درینچ آن سرو تاج و آن مهرو داد	که خواهد شدن تخت شاهی بیاد
کرین پس شکست آید از تازیان	ستاره نگردد مگر بر زیان
چو با تخت منبر برابر شود	همه نام بوبکر و عمر شود
تبهگ. رد این رنجهای دراز	نشیبی دراز است پیشش فراز
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر	ز اختر همه تازیان را است بهر
ز پیمان بگردند وز راستی	گرامی شود کڑی و کاستی

۱ - پیمانه . واحد وزن و مسافت هم هست که در هر زمان فرق نمی‌کند .
درینجا یعنی پیمانه شاهان پرشد یعنی عمر شاهی بسر رمید .

<p>ز نفرین نداشت باز آفرین دل مردمان سنگ خارا شود نژاد و بزرگی ناید بکار روان و زبانها شود پر جفا نژادی پدید آید اندی میان سخنهای بکردار بازی بود بکوشش ز هرگونه سازند دام</p>	<p>رباید همی این از آن آن ازین نهانی بتر ز آشکارا شود شود بنده بیهند شهریار بگیتی نمایند کسی دا وفا از ایران وازنرک و از تازیان نمدهقان ، همه ترک وتازی بود نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام این عربها</p>
<p>شود روزگار بد آراسته بجوبیند و دین اندر آرند پیش +</p>	<p>بریزند خون از پی خواسته زیان کسان از پی سود خویش</p>

+ [قید : ای جلال الدوله بر صدق قول فردوسی که پیغمبر عربها برای نه کردن و خوردن مال مردم دین را وسیله کرده بود شاهد معتقد است و حیدر عصره فی العلم والمعرفت الفاضل المغربي عبدالرحمن بن خلدون که در جزء اول تاریخ خود در بیان طبیعت عربها میگوید : فصل فی ان العرب لا يتغلبون الا على البساطط (فصل بیست و پنجم در اینکه قوم عرب تنها بر جلگه های صاف دست میباشد .)

فصل فی ان العرب لا يحصل لهم الملك الا بصبغة دينيه من نبوة او ولادة (فصل بیست و هفتم در اینکه هادشاهی و کشورداری برای تازیان حاصل نمیشود مگر بشیوه دینی از قبیل پیامبری یا ولایت .)

فصل فی ان العرب اذا تغلبوا على اوطان اسرع اليها الخراب (فصل بیست و ششم در اینکه هر گاه قوم عرب بر کشورهایی دست یابد بر سرعت آن ←

ز پیشی و بیشی ندارند هوش

خورش نان کشکین و پشمینه پوش

مالک روپویرانی میروند .) ←

در فصل اول

وذلك ان العرب بطبيعة التوحش الذى فيهم اهل انتهاك وعيث بيهبون
ماقدروا عليه (درفصل اول: زيرا اين قوم بر حسب طبيعت وحشىگری کهدارند
بنار تگری و خرابکاری عادت گرفته اند و بی آنکه آهنگ غلبه وجهانگیری داشته
باشند آنچه دسترسی پیدا کنند آنرا بغارت میبرند...)

در فصل ثانی

وانهم لخلق التوحش الذى فيهم اصعب الام انقياد بعضهم البعض للغاظة
والانفة وبعد الهمة والمنافسة في الرياسة فقلها تجمع اهواؤهم فذا كان الدين
بالنبوة او الولایة كان الوازع لهم من انفسهم و ذهب خلق الكبر والمنافسة
منهم فسهل انقيادهم واجتمعهم وحصل لهم التغلب والملك (درفصل دوم :
زيرا چون این قوم برخوبی وحشیگری هستند رامشدن و انقیاد گروهی از آنان
نسبت بدسته دیگر بعلت درشت خوئی و عارونگ و فزون جوئی ورقابت و همچشمی
در ریاست از دشوارترین کارهast از اینروکمتر تمایلات ایشان در پیرامون
یک امر همانگ و متوجه شود لیکن هنگامیکه ازراه پیامبری یا ولایت به کیشی
گرایند آنوقت حاکم و رادع آنان از نفوس خودشان بر بیخیزد و خوبی خود
خواهی و همچشمی از میان آنان رخت بر می بندد و در توجه انقیاد و اجتماع
ایشان آسان میشودو... غلبه و کشورداری برای ایشان حاصل میشود.)

در فصل ثالث :

هذا في حالهم على العموم وفي طبيعتهم انتهاك مافي ايدي الناس وان رزقهم
في ضلال رمادهم وليس عندهم في اخذ ما في الناس حديثهون اليه بل كلما امتدت
اعينهم الى مال او متع او ماعون انتهوه و اذاتم اقتدارهم على ذلك بالتلغلب
←

← والملک بطلت السیاسة فی حفظ اموال الناس و خرب العمران. (در فصل ثالث:
بطور کلی عادت و طرز رفتار عرب چنین است و گذشته از این خوی آنان
غار تکریست که هرچه را در دست دیگران بیابند میربایند و تاراج میکنند و
روزی آنان در پرتو نیزه های ایشان فراهم میآید و در ریودن اموال دیگران
باندازه وحد سعینی قائل نیست: بلکه چشم ایشان بهر گونه ثروت یا کالا یا بازار
است و هنگامی که فرمانروائی و قدرت آنان در آن سرزمین مسلم گردد آنوقت
بسیاست حفظ اموال مردم توجهی ندارند و حقوق و اموال همگان پایمال دستبرد
зорمندان میشود واز میان میرود و عمران و تمدن به ویرانی میگراید .)
۱ هنر واضح و روشن میگردد که عرب طایفه ایست بی شغل و بیکار و متهرور و

شجاع و وحشی و تعیش ایشان بالتر جیع باتاخت و تاراج است و اتفاق ایشان با
یکدیگر امربیست بسیار مشکل مگراینکه شخصی بشیوه نبوت یا امامت ایشان
را برسر خود جمع کند و برایشان آمر باشد آنوقت عالم را زیر و زبر تواند کرد
چنانکه کردند . او اول کسی که مقتضای عربها را فهمید و شیوه نبوت را در میان
ایشان شعار خود کرد پیغمبر اسلام بود اگرچه بعداز مشاهده ترقیات او در
این شیوه اسود العین و مسیلمه و مسجاح و طلیجه بن خویلد نیز این مطلب را فهمیدند
و در عهد خود او بتقلید او ذا هب شیوه اش شدند و ادعای نبوت کردند و بعض
قبایل را تاب خودشان نمودند و کم و بیش فرمانرواگشتند اما ایشان نه در عقل
ونه در تدبیر حریف پیغمبر اسلام نبودند . کار ایشان از پیش نرفت ، پیروان
اسلام بحسب عدد از پیروان ایشان زیاد بودند و دین اسلام بواسطه اسبیقت

←

۱ - برای ترجمه های فارسی از کتاب « مقدمه ابن خلدون » ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۳۶ از صفحه ۲۹۰ تا ۲۹۵ استفاده شد .

دیگر بار فردوسی مرحوم در نامه‌ای که از زبان رستم پور هرمزد شاه به سعد و قاص نوشته است خبر میدهد :

بکی نامه‌ای بر حیران سفید
نوشتند پر بیم و چندی امید
جهان پهلوان رستم کینه خواه
بعنوان بر ازپور هرمزد شاه

استقرار بهم رسانده بود لهذا مسلمانان این مدعیان نبوت را از میان برداشتند.
بعد از آنکه با نبوت کسی نتوانست نام آوری بجاید عربهای ابدیعوت ولايت
و امامت گذاشتند.

در پنجمین درست دیگر علیوان به بازار امامت بازی رواج
میدادند و متصل این هنگامه برپا بود تا یکه چنگیزیان ظهور کردن و سلطنت
عربها را بر باد دادند و دنیارا از آشوب مدغایان امامت آسوده نمودند و عربها
باز رجوع کردن به حالت سابقه‌ای که قبل از بعثت پیغمبر اسلام داشتند. تنها
دین اسلام در غایبی ایشان و در عقاید طوائفی که زیاده بر شصده سال محکوم
حکم ایشان بودند باقی ماند. از آثار وحشیت عربها چنانکه این خلدون اشاره
کرده است بعضی اینهاست که ایشان به سحر و جادو و چشم زخم و کهانت و
دیوپری و عفریت و جن و شیطان و ملک و بامثال این قبیل موجودات خیالیه
باور می‌کنند. همین حالت در میان وحشیان آفریقیه و ینکی دنیا و آفستراالیا
مشاهده می‌شود. وحشیت ایشان را پیغمبر اسلام بعبارت جاهاست تعبیر کرده است.
وهم یکی از آثار وحشیت عربها اینست که بر اسم هر مرد اگر صاحب
پسر باشد اسم پسرش را ملحق مینمایند مثلًا محمد را یا ابابالقاسم، علی را یا
ابالحسن، حسین را یا بابعبدالله خطاب می‌کنند. این رسم در میان بعض وحشیان
آفریقیه و ینکی دنیا و آفستراالیا متداول است. سبیش اینست که فیما بین جماعات
وحشیان مسناوات مالیه برقرار است و کسی نمیتواند که مال مخصوص داشته
باشد پس تعیش ایشان همیشه از غنایم جنگ و از مخصوصات شکاربری یا بحری

←

پر از رای و پرداش و پردرنگ
 چه مردی و آین و راه توجیست
 بر هنر سپید بر هنر سپاه
 نه بیل و نه تخت و نه بارو بنه
 عرب را بجایی رسیده است کار

سوی سعد و قاص جوینده جنگ
 بمن بازگوی آنکه شاه تو کیست
 بنزد که جوئی همی دستگاه
 بنانی تو سیری و هم گرسنه
 ز شیر شتر خوردن و سوسما +

←

واژ مخصوصات ارضیه میشود که پیران قوم دریکجا جمع میکنند و پر هریک از
 افراد جماعات از آنها قسمت میدهند. کسی که ولد داشته باشد نسبت به مرد
 بی ولد از غایب و مخصوصات نصیب زیاد میبرد چونکه وحشیان خطندارند لهذا
 برای امتیاز مردان ذی ولد از مردان بی ولد اسم ولد را بر اسم پدر الحاق
 میسازند عربها نیز در قدیم الایام بکلی وحشی بودند و این رسم ارزشمند و حشیت
 تا این عصر در میان ایشان باقی مانده است. علمای ما تا امروز نفهمیده اند
 که آیا به چه سبب بر اسماء عربها اسماء اولاد ایشان الحاق میباشد . وحشیت
 عربها تا امروز هم بکلی زایل نشده است].

+ [قید : ای جلال الدوله ، جناب عبدالرحمن بن خلدون در جزء
 اول تاریخ خود مینویسد در فصل انقلاب خلافت بملک (فصل ۲۸ ازیاب
 سوم از کتاب اول) :

الاعراب لقد كانوا اكثیر أمة يأكلون العقارب والخناقوں ويغذرون بالكل العلهز و
 هو وبرالابل يمهون بالحجارة في الدم ويطبخونه وقربياً من هذا كان حال قريش
 في مطاعهم ومساكنهم حتى اذا اجتمع عصبية العرب على الدين من نبوة
 محمد صل الله عليه وسلم زحفوا الى امم فارس والروم فابتزوا واسلكهم واستباحوا
 دنياهم فزخرت بحار الرفه لهم حتى كان الفارس الواحد يقسم له في بعض الغزوات

←

تفو باد بر چرخ گردان نفو
 ز راه خرد مهر و آزرم نیست
 همی تخت و تاج آیدت آرزوی
 سخن بر گرافه نکوئی همی
 جهانگر باندازه جوئی همی
 سخنگوی مردی بر ما فرست
 بدان تا بگوید که رای تو چیست

←

ثلاثون الفا من الذهب اونحوها فاستولوا من ذالك على مالا ياخذه الحصر.
 (اعراب غالباً انواع كزدمها و خبرذوك^۱ ميغوردن و بهخوردن علهز
 افتخار ميگردن و آن پشمشر است که آنرا روی سنگ باخون در میامیزندو
 میپزند و وضع قريش نيز در خوراك و مسكن نزديك باين شيوه زندگي بود تا
 اينکه عصبيت عرب درزبزير لوای دين متعد گردید زيرا خداوند ايشان را
 بهنبوت محمد ص گرامي داشته بود از ايerno بسوی کشورهای ايران و روم
 لشکر کشیدند و سر زمين هائی را که خداوند بر حسب وعده صدق با آنان ارزاني
 داشته بود مطالبه کردن و حق سلطنت را بزور بازستندن و باصور دنیای خود
 متوجه شدند در نتيجه در بیانی از رفاه و توانگري بدست آوردن بحدی
 که سهم يك تن سواره از غنایم در بخش غزوات می هزار قطعه زر ياقریب بدان
 شده بود و بدین سبب برثروتی استیلا یافتند که حدود حصر نداشت.
 (آخوندزاده این قید و قید قبلی را در نامه ۲۵ مارس ۱۸۷۱ برای میرزا
 یوسف خان فرستاده که به نسخه خود اضافه کند.^۲)

- ۱ - خبرذوك جانور کشیقی است که از سوسک کوچکتر است و آنرا سر گین گردانک هم میگویند.
- ۲ - ترجمة فارسی از صفحه ۴۰۲ و ۴۰۳ از «مقدمه این خلدون» ترجمه محمد پروین گنابادی نقل شده است.

ای جلال الدوّله سعدوقاًص مغیره را بسفیری فرستاده در جواب نامه
رستم بین چه نوشته و بنگر که بخاطر چگونه خیالات جفنگ و عقايد پوج
سعادت اهل ایران را این راهزنان بر باد دادند:

پذیره شدش با سپاهی چو گرد	چوبشنید سعد آن گرانمایه مرد
سخنهای رستم بدو کرد یاد	هم آنگاه فیروز الف نامه بداد
وزان نامه پهلوی خیره ماند	سخنهاش بشنید چون او بخواند
پدید آورید اندرو خوببوزشت	بتازی یکی نامه پاسخ نوشت
محمد رسولش بحق رهنمای	سر نامه بنوشت نام خدای
ز گفتار بیغمبر هاشمی	ذ جنی سخن گفت وز آدمی
ز تهدید و ز رسماهی جدید	ز توحید ^[۱] و قرآن و وعد و وعید
ز فردوس وجوی می و جوی شیر	ز قطران وز آتش ز مهریز
درخت بهشت و می انگیان	ز کافور و از مشک و ماء معین
دو عالم بشادی و شاهی و راست	که گرشاه پذیرد این دین راست
همه ساله با بوی ورنگونگار	همان تاج یابد همان گوشوار
تنش چون گلاب مصعد ^[۲] بود	شفیع از گناهش محمد بود
نباید بیاغ بلا خار کشت	بکاری که پاداش یابی بهشت

الف – فیروز نام ایلچی رستم است.

۱ – گلاب تبخیر شونده.

تن یزدگرد و جهان فراغ
همه تخت و تاج و همه جشن و سور
دو چشم تو اندر سرای سپنج
بس اینم بدستی برین تخت عاج
جهانی کجا شربت آب سرد
هر آنکس به پیش من آید بجنگ
بهشتست اگر بگرود جای اوی
همیشه بود آن و این بگذرد

بنکلیف سعد و قاص دین اسلام را قبول کردیم . نظر بوعده‌های او باستی در هردو عالم بشادی و شاهی بوده باشیم . از عالم آخرت هنوز که خبر نداریم حرفيست که سعد و قاص و سایرین میگویند بایام بعالمندی ، از هجرت تا این زمان بایرانیان مصیبت‌هائی رسیده است که در هیچ یک از صفحات دنیا خلق بدانگونه مصائب گرفتار نکردیده است . آیا لشکر کشی و خونریزی عربها را بگوییم یا لشکر کشی و خونریزی دیالمه و صفاریان و سامانیان و غزنویان و ملوك طبرستان و ملوك مازندران و ملوك اولاد زیار و ملوك طبقه اسماعیلیه و ملوك سلجوقیان و اتابکیان و خوارزمشاهیان و چنگیزیان و آل مظفر و تیموریان و سلاطین غور و ملوك رستمداران و سربداران و ملوك کرت و شیبانیان و چوبانیان و آغ توپونلو

و فراق‌بیونلو و پادشاهان صفویه و خوانین افغانیه و افشاریه وزنده‌هوقاجاریه
و علاوه برینان در گوشوکنار آنقدر ملوک طوایف و صاحبان داعیه و خروج
پیدا شده است که بحساب نمی‌آید. نتیجه بشارتی که سعدوقاص خبرداده
بود این شد. تنها اهل ایران نیست، خود عربها به‌چهره‌ز دیدند. حالا
در دنیا گمنام‌تر و بدبهخت‌تر از عربها طایفه‌ای نیست پس چرا دین اسلام
ما یه سعادت ایشان نشد الحال گرسنه و بر هنره، بی علم و بی هنر در گوشده‌ای
افتاده می‌ماند؛ هر گاه در بت پرستی باقی می‌بودند يحتمل به روزی میرسیدند.
احتمال زیاد می‌رود که افسانه‌های عقاید اسلامیه آن بیچارگان را نیاز
طوائف سیویلز [ه] شده عقب انداخت.

ای جلال‌الدوله، از این سخنها توگمان مبر که بلکه من سایر
ادیان و مذاهبرا بر دین اسلام مر جح میدارم. اگر بنا بر ترجیح می‌شد باز
دین اسلام از سایر ادیان مقبول و برگزیده منست، اینقدر هست که
من کل ادیان را بی‌معنی و افسانه حساب می‌کنم. [من نسبت به جمیع ادیان
می‌اعتئام و به‌هیچیک از آنان بامیدنچات در آخرت مایل نیستم. ترجیح
من به آن دین است که بواسطه آن انسان درین دنیا نیکبخت و آزاد
تواند شد.] حالا توبمن جواب بده که آیا در مدت این یک‌هزار و دویست
وهشتاد سال ظهور این‌همه سلسله‌های سلاطین برای ملت چه فایده داشت
وملت چرا باید اینقدر ناتوان باشد که هر دودام از گوش و کنار سر بلند
کرده ملت ایران را دوچار این‌گونه بلیات نماید. به این نوع بدبهختی

اهل ایران عربها سبب شدند. از چهارصد سال متجاوز است که در دنیا باسمه خانه^۱ اختراع شده به انتشار علوم و کثرت لیتراتور واسطه عمده گردیده [اما]^۲ اهل ایران دیروز باسمه خانه بنادر است آنرا هم از سفاهت باسمه خانه سنگی که باعتقد خودشان در آن حسن خط ظاهر است؛ دیگر آنقدر شعور ندارند بفهمند که حسن خط شرط الزم نیست و در باسمه خانه سنگی کتب غلط چاپ میشود چنانکه يك کتاب باسمه بی غلط در ایران وجود ندارد و نیز گرانها میباشد و کتب وفور بهم نمیرساند و هر بینوا به تحصیل آن قادر نمیگردد؛ ولیتراترش نیز شامل اینگونه مطالبست که طهارت را فلان طور باید گرفت و نماز را فلان وضع باید گذارد [اگر در رکعت‌های نمازشک بکنی میان يك و دو بنا را به همچیج باید گذاشت و اگر شک بکنی میان دو و سه بنا را به چهار باید گذاشت] و فطره و زکوه و خمس را بفلان نهج باید داد و هنگام قضای حاجت رو بقبله باید نشست و سنگینی بدن خود را بر پای چپ باید انداخت و اسم اینگونه هذیانات را احکام شرعیه نهاده اند و یا شامل است بر نقل بارهای از افسانه‌های بی‌اصل که اسم آنها را معجزات گذاشته‌اند و یا بر تصنیفات مملو از اغراقات و مبالغات و قافیه‌پردازی و عبارات مغلقه و تملقات بی‌اندازه که اسم آنها را تاریخ گذاشته‌اند و ابدآ نمی‌دانند که پوئزی چگونه باید

۱ - چاپخانه.

۲ - از نسخه تاجیکی.

بود . هرگونه منظومه‌های پر پوچ^۱ را پوئزی حساب میکنند و چنان پندارند که پوئزی عبارتست از نظم کردن چند الفاظ بمعنی در یک وزن معین و از قافیه دادن به آخر آنها واز وصف نمودن محبویان با صفات غیر واقع و ستودن بهار و خزان با شبیهات غیرطبیعی چنانکه دیوان یکی از شعرای متاخرین طهران متخلص به قآنی ازینگونه مزخرفات مشحونست دیگر خیال نکرده‌اند^۲ که در پوئزی مضمون باید بر اتاب از مضامین منشآت نثریه مؤثرتر باشد و پوئزی باید شامل شود بر حکایتی یا شکایتی در حالت وجود موافق واقع و مطابق اوضاع و حالات فرح افزایا یا حزن انگیز مؤثر و دلنشیں چنانکه کلام فردوسی رحمه‌الله است . الحق میتوان گفت که در میان ملت اسلام پوئزی فقط عبارت از اشعار فردوسی است که نظری آن تا امروز بهیچکس از ملت اسلام مقدور نکرده‌است . اگر مردم از حقیقت پوئزی و از شرایط آن آگاه باشند بتحمل به شعر گفتن مانند فردوسی قادر نیشوند زیرا که کلام فصیح و شعر مقبول از قبیل خوارق عادات و ممتنعات نیست بلکه از قبیل ممکناست . در عهد قدیم میان ملت یونان شاعری مشهور بود اسمش هومر که محاربات و وقایع حادثه ملت یونان را در عصر قدیم و مبارزات و هنرهای پهلوانان ایشان را مثل فردوسی بنظم آورده است بطور یکه تا حال بگفتن نظری اشعار او آفریده‌ای قادر نیست

۱ - توخالی .

۲ - فکر نکرده‌اند ، نیاندیشیده‌اند .

و همچنین در میان ملت انگلیس چند صد سال قبل ازین شاعری پیدا شد
شکسپیر نام که مصائب سلاطین انگلیس را بر شنونده نظم کشیده بطرزی مؤثر
که در حالت سماع شنونده هر قدر سختی داشت از گریه خودداری نمی تواند
کرد . این قبیل شعر از در میان کل ملل موجود است . در نشر نیز
گاهگاه این نوع کلام فصیح و مؤثر و جيد^۱ اتفاق میافتد مثل قرآن در
لسان عرب . این نوع قابلیت از وداعی طبیعت بشریه است که گاهگاه بر
حسب اتفاق از افراد بُنی نوع انسان بروز میکنند و اینکونه و دیمه را نسبت
الهام داده میشود . اهل ایران حتی صنعت صحافی را نیز تاحال در کنگره اند ،
کتبی که صحافت میکنند اوراق آنها در دو روز مانند احکام دولت خودشان
پراکنده و متفرق میشود با اینکه هر روز می بینند کتبی که در فرنسستان
مجلد شده است چقدر محکم است که اگر صد سال هم استعمال یابد رخنه
نمی پذیرد و زحمت کمیش هم کمتر است و سایر طوایف امروز به راه عراوه
اکتفا نکرده در هر جا راههای آهن می سازند اما در غالب جاهای مملکت
ایران رام سواره هم دشوار است . ملت و رئیس ملت هنوز در کنگره اند
که برای آبادی مملکت و رواج تجارت و آزادی ملت از فقر تعمیر طرق
از الزم وسائل هم دشوار است . راهها خراب ، قریبها ویران ، شهرها بی رونق ،
کوچهها تنگ و بی اندام و قبرستانها در میان کوچه باعث بر کثافات هوا

۱- خوب ، نیک .

محض بخاطر اینکه به استخوان‌های پوسیده متعددین^۱ هر روز در لسان عرب پنج‌شش کلمه با اسم فاتحه خوانده باشند. علاوه بر عیوب مذکوره در بعضی از این مزارها که از تحلیل مواد حیوانیه قازی^۲ موسوم به قاز مولدا الماء کبریتی^۳ حاصل می‌شود و از آن شعله‌های کوچک وضعیف نمایان می‌گردد. همچنین در مزبله‌ها و با تلاقی‌ها از لجن و گلولای از تحلیل و تغصن مواد نباتیه قاز مزبور تکون یافته بر ترکیب شمع خود بخود می‌سوزد بیچاره مردمان بی‌سود و از علوم بیخبر ایران شعله‌های قاز را در قبرستانها حمل می‌کنند براینکه صاحب مزار گناهکار بوده و ملائکه عذاب در قبر او را با آتش عذاب می‌کنند و شعله‌های قاز را در مزبله‌ها معجزه‌پنداشته اعتقاد مینمایند که محل ظهرور آن مدفن یکی از امامان یا اولیای دین است و بتعجیل تمام در محل مزبور مبلغها خرج نموده آثار وابنیه بزرگ برپا داشته همان مزبله را مقام استجابت دعاها و محل استشفای مرضای خودشان میدانند علمای نیز بعض اینکه عوام را ازین اعتقادات پوچ منع کرده باز دارند و با ایشان بگویند همان پولها را که باین قسم چیزها خرج مینمایند هر یمنخاره‌ها بسازند و مدارس عالیه بجهت علم طب و حکمت و شیمی و سایر علوم با منفعت بنا نموده ملت را از ظلمت جهالت خلاص کرده بروشنایی علم و بصیرت

۱ - رهگذران.

۲ - قاز تلفظ ترکی گاز است.

۳ - ظاهرآ منظور همان گاز نیدرژن سولفوره است.

داخل سازند مردم را باینگونه اعمال یفایده وعوام فریب و ناپسندیده زیاده ترغیب میکنند [وهم اکثری از مسلمانان، ایرانی باشد یا عثمانی، بداشتن ساعت در بغل خودشان معتمد است. اگر وقتی بسبب ضرورتی از آشناei میپرسی فلاں ساعت کدام است او قبل از آنکه بتو جواب بدهد از تو میپرسد در کدام ساعت آفتاب غروب میکند. وقت غروب بمالحظه فصول سال و وضع اقالیم مختلف است درینصورت از هردو طرف درخصوص دانستن وقت غروب بعدس و تخمين بی معنی شروع میگردد. عاقبت آشناi تو جواب غیر صریحی بتومیدهد که بغروب آفتاب چهار ساعت و پیست و هفت دقیقه مانده است. بعد از این جواب باید تو خود قیاس بکنی که هنگام سؤال تو ساعت چندم باید بشود خواه دلت چاک شود باید این قیاس را تو خود بکنی. آشکار است که بداهنآ بدون تأمل مخصوص نخواهی دانست که کدام ساعت است و از ملال خاطر با چین ابرو که علامت دلتگی است باشناi خود خطاب میکنی شما چرا ساعت خودتان را با سیاق فرنگیان از نصف النهار تا نصف النهار کوکنیمیکنید این جواب طعن آمیز را ازاومیشنوی عجب است از شما که مارا بتقلید کفار تکلیف میکنید. تونیز جوابش را چنین رد میکنی پس شما چرا در استعمال عینک به کفار تقلید میکنید مگر اختراع عینک واستعمالش عمل این کفار خاکسار نیست اما شمار در کمال میل خاطر از این اختراع ایشان منتفع میشوید و در استعمال عینک با ایشان تقلید میکنید؟ در مقابل این ایراد دیگر جواب نمیشنوی. نگاه کن که این ملت در تحت

قیود دین اسلام به‌چه درجه سفاهت رسیده است .]

در روی آب خزینه حمامها چرک مانند نفت نمایان و هر ناپاک و صاحب فروح^۱ و متعفن داخل حمام شده چابک خود را بهیشت غریب بخزینه غلطانیده غسل می‌کند باعتقد خودش کویا پاک می‌شود بجهت اینکه مجتهد گفته است آب خزینه حمام کر است مردار نمی‌شود با اینکه مردم نادان می‌بینند که ناپاک‌ترین ناپاک‌های است باز قیاس می‌کنند که پاکست . کجائي حمامهای اسلامبول که در خزینه‌های حمام‌ها از چندین جا شیرها یعنی فواره‌ها قرار داده‌اند در وقت لزوم شیر را باز می‌کنند آب پاکیزه‌جاری می‌شود ، در زیرش غسل ترتیبی بعمل می‌آوری .

ایرانیان خانه‌خراب در ماده حمام نیز خدمات خالف‌العامه^۲ رامعمول کرده‌اند . بانظر نگاه می‌کنی می‌بینی که تجارت بی‌مایه ، بانظر دیگر نگاه می‌کنی می‌بینی که دهقان بی‌استطاعت و مداخل خزینه پادشاه کم ، دخل گمر کخانه و سایر مداخل دیوانیه بی‌نظم . از دولتمدان و ارباب مداخل و صاحبان املاک و کل نجبا و جمیع علماء که صاحبان مکنت و استقلال هستند و از همه موقوفات یک پشیزی بخزینه پادشاه عاید نمی‌شود . در هر جا تحمیل در گردن فقر است و محصلان ایشان [را] در هر گذر گاه

۱- زخم‌ها .

۲- آنچه مخالف‌عامه است آنرا بگیر و برگزین .

بجهت تحصیل مالیات بر^۱ شکنجه می‌کشند. نه بجهت تحصیل مالیات قانونی معین است و نه بجهت صرف مالیات قاعده‌ای مقرر است. تحصیل مالیات هر ولایت به عهده حاکم ولایت محل می‌شود و صرفش نیز بر^۲ موجب برات معمول می‌گردد. اکثر اوقات از میراهای بسیار مداخل دیوان بحصول نمیرسد، اکثر اوقات بر موجب برات وجوه مطلوب وصول نمی‌یابد و ازین جهت بعض مخارج ضروریه بی‌ادا مانده مورث اختلال در امور عظیمه می‌باشد و نسبت بدولت باعث کسر شأن می‌گردد. مثلاً بعض اوقات در دول خارجه وجود وظایف ماً مورین دولت بر موجب برات لاوصول می‌ماند و اشخاص مذکوره در ممالک اجنبیه خوار بلکه رسوای می‌گردند [جنابان سفرا و قونسوان و سایر مأموران خارجه صبر کنید خواه از گرسنگی بمیرید. نه خیر، چنین خیال نباید کرد. ایشان نیز الحمد لله خر نیستند+] مگر در ممالک خارجه تبعه ایران نیست. چرا ایشان را باقسام ببهانه‌ها لخت نکنند تا که وظیفه برسد. [با وجودی که درین عصر بواسطه ترقی علوم و تجارب در دول منظمه برای این امر بنوعی قاعده وضع کرده‌اند که هرگز از مال دیوان فلسي^۳ تلف نمی‌شود و هرگز جبدای از وظیفه^۴ ارباب مناصب لاوصول نمی‌ماند. مثلاً در هر جا مداخل ولایات کلا

۲۹۱- «بر» غالباً بجای «به» بکار رفته . نمونه‌هایی از این قبیل در موارد دیگر نیز دیده می‌شود .

۳- پول سیاه، پشیز.

۴- مواجب، حقوق.

+ تید: کلام حاجی بابا در داستان معلوم تصنیف موریر.

بمقام خاص و جدا گانه انتقال میابد و این مقام‌ها را با اسم خزینه موسوم میدارند و بعد مخارج سلطنت موافق تعیینی که بیش از وقت صورت یافته است کلا بهمان مقام‌ها حواله‌می شود و همان مقام‌ها هر گز صرفه‌ای ندارند که در اجرای وجود مطلوبه بتأخیر اقدام کنند حتی دولت عثمانیه نیز آن این قاعده را معمول می‌دارد . و در ضمن وجود این قاعده که وضعش امری است ساده و آسان چه فواید لاتحصی^۱ مندرج است که به تعداد نمی‌آید و در ضمن عدمش چه مفاسد عظیمه هویدا است که به حصر نمی‌گنجد و مردم نیز گرسنه و نادان و بیساد و در معابر و کوچمه‌ها گدا یابن بیحساب ؛ در هر طرف سادات باشال و عمامة سبز و آبی جلو مردم را گرفته می‌گویند من به هیزم چینی نمیروم، آب نمی‌ورم، زمین نمی‌کارم، کشت نمیدروم، مفت می‌غورم، ویل ویل^۲ می‌گردم، من ازاولا دآن اجداد هستم که ترا باین روز و باین ذلت انداخته‌اند . به باشاه هالیات بدنه، به قفر افطره وز کوتاه بذل کن، قربانی کش . صد تومان یا دو بیست تومان خرج کش به حج رو، عربه‌ای گرسنه را سیر نما و پنج یکث مداخل خود را نیز بمن‌ده . علاوه بر اینها بیچاره مردم بمرتبه‌ای نادان هستند که وجود این بلیه‌ها را ابدآ درک نکرده در کوچه و برزن سینه زنان و موی کنان ناله شاخصی و اخSSI^۳ را بعرض میرساند ؛ می‌پرسی که

۱- بیشمار، بیحساب.

۲- ولول.

۳- شاحسین و احسین.

باباچه خبر است، آخر چه شده است؟ جواب میدهد که چرا هزار و دویست و چند سال قبل ازین ده و پانزده عرب ده و پانزده عرب را در صحرای کوفه کشته است.

از بینطرف اوضاع ایالت بمرتبه‌ای مغشوشه است که بوصفحه نماید: نه قانونی هست و نه نظامی و نه اختیار معینی. اگر کسی به کسی سیلی بزند مظلوم نمیداند که بدکدام اختیار رجوع نماید. یکی نزد مجتهد می‌دود و دیگری بخدمت شیخ‌الاسلام میرود، یکی به‌امام جمعه شکایت می‌برد دیگری به‌داروغه رجوع می‌کند، یکی به یک‌گلری یکی عارض می‌شود دیگری بدر خانه‌شاهزاده تظلم نمینماید. یک قانون معین و دستاویز هر کس موجود نیست تابدا نند وقتی که به کسی سیلی زده شد بدکدام اختیار رجوع باید کرد: مقصرا بعضی جریمه می‌کند، بعضی به چوبکاری مستحق میداند، برخی عفو نمینماید. اگر کسی مصدر جرمی باشد در بعضی جاها کاملاً مجرم جریمه می‌گیرد و در بعضی جا در سزای همان جرم بحبش مینشاند، در بعضی جا از شغلش معزول می‌کنند. حتی نقل می‌کنند که در پاره‌ای جا بواسطه وابستگی مقصرا با شخص بزرگ و صاحب شان اتفاق می‌افتد که او را انعامی و خلعتی نیز داده باشند تا موجب رفع شرمساری از تقصیرش گردد. خلاصه یک کتاب قانون در دست نیست و جزای هیچ گناه واجر هیچ ثواب معین نمی‌باشد، بعقل هر کس هر چه میرسد معمول میدارد. وقتی که بتقویم یعنی سالنامه این

ملت نگاه میکنی بعوض اینکه تاریخ وقایع عمدہ و عدد نفوس متوفین^۱ و متولدین مملکت را ثبت کنند یا از دخل و خرج دولت اطلاع دهند یا اسامی رجال دولت و صاحبان مناصب را بنگارند ویاحوال واوضاع ممالک خارجه را شرح بسازند میینی که درصفحه اوشن تقویم معرفت اختلالات را بیان کرده‌اند و تأثیر خلجان فرج وذکر مقعد و خصیه را شرح داده‌اند [علاوه بر بن منجمان دولت از تأثیر سلطنت استبداد به بمرتبه‌ای متعلق وردیل الطبع شده‌اند که درسر هر صفحه تقویم سالی مینویسند : اوضاع کواكب در این ماه صفر دلات دارد بر سلامتی مزاج مبارک پادشاه روحانفاء و اوضاع کواكب درین ماه بیع الاول دلات دارد بر کثرت عظمت پادشاه جمجاه و بسیاری نشاطش و افزونی جامه او روحانفاء، و امثال ذالک الى آخر کتاب. و کسی بارا ندارد بایشان بگوید که ای سفها اوضاع کواكب را با سلامتی مزاج پادشاه شماچه کار و چه مناسبت. چرا امثال این حرفهای احمقانه را مینویسید .

و چرا بدینگونه دروغ خودتان را در کل عالم رسوا میکنید و آلت نمسخر کلام می‌سازید. پادشاهی که از اوضاع عالم بیخبر واز علوم اداره و تربیت نادان، واز رسوم عدالت و مردم و رعیت بروری و وطن پرستی عاری و غافل، و در مقابل ره نان تر کمانان و ادنی ترین بادیه نشینان مغلوب و منکوب باشد چه نوع کثرت و عظمت و شوکت برای او متصور تواند شد و

۱- مردگان.

چه نوع افزونی جاه برای اومقدور خواهد گشت و بکدام [کار]^۱ اور اشبيه
جمشید تواند شمرد. پادشاهی که زیر دستانش و رعایا بیش از شدت ظلم وجود
و غایت فقر و فاقه پراکنده آفاق شده‌اند و او مع‌هذا هر روز مهر خود را
^۲
بدین سجع

تا که دست قدرت من خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت^۳

بر فرامین صادره خود ثبت می‌کند و نمی‌فهمد که در جمیع صفحات
ملک خود بقدر ذره‌ای از معدلت علامتی و اثری ندارد و از این سجع دروغ
هیچ منفعل نمی‌گردد و ما نند طفلان و بیرون زنان تا امروز باور می‌کند که
کرده زمین در پشت گاو و گاو در پشت ماهی قرار گرفته است چگونه
نظیر جمشید و فریدون تواند بود و بکدام خصلت شایسته اشتهار و
بلند نامی خواهد شد. کوآن داد و معدلت که صیتش از ماه تا ماهی گرفته است.

۱ - ظاهر آییک کلمه اینجا از قلم نسخه بردار افتاده است. با مراجعت به متن
ترکی کلمه «کار» بجای آن گذاشته شد.

۲ - نقش و نشان مهر؛ و بیت و مصراع یا عبارت مسجعی که بر مهرها
نقش می‌کرند.

۳ - اشاره است به سجع مهر ناصر الدین شاه که بدینگونه بوده است :
تا که دست ناصر الدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

همان ماهی که باعتقاد این پادشاه گاو را یعنی حامل کرده زمین زادر پشت خود نگاه داشته است و هر گز بخیالش نمیرسد که این سجع مهر او را در جمیع دول اجنبیه ترجمه کرده برخفت عقل او میخندند. اگر ماهی را بمعنی ماهی متعارف فرض بکنیم نه بمعنی حامل گاو باز این نوع اغراق از چنین پادشاه زیبینده نیست و رضایش بدین سجع گواه سبک ساری^۱ است. شاعری که این سجع را گفته است مستوجب توبیخ است نه مستحق تحسین.

و پادشاه خودتان را جمجاه مینامید و برای او کثرت عظمت و عده میکنید. اگر پادشاه شما از اوضاع عالم باخبر شود واژ علوم اداره و تربیت و از رسوم عدالت و مردم و رعیت پروری و وطن پرستی آگاه باشد و ظلم و فقر و نادانی را درباره زیرستان و رعایای خود بالمره رفع سازد و ایشان را از عربانی و گرسنگی برهاند و حدود مملکت خود را از تعرض رهنان تر کمانان وادنی ترین بادیه نشینان محفوظ دارد و در صفحه‌ای از صفحات مملکت خود مدارس و شفاخانه‌ها احداث کند و مشاغل ملکی هرا بر لهویات شکار ترجیح دهد و بالجمله مانند پطر کبیر و فردیخ کبیر وطن خود را در هر خصوص معمور و نظیر ممالک منظمه یوروبا گرداند در آن صورت او را جمجاه و و صاحب عظمت و مستحق بلند نامی میتواند شمرد والا اورا برابر جمیع فریدون نمیتوان گفت و کثرت عظمت برای او میسر نمیتواند شد.]

وقتی که روزنامه دولتی را بازمیکنی می‌بینی که هنوز بکار زندگان

۱- سبکسری، پستی، بیما یگی.

نظم نداده بکار مردگان پرداخته اند و برای عمله موتی قانون و قرار جدید نوشته اند و اسناد اینگونه امر پسترا بشخص اول دولت داده اند. در یک روزنامه هفتگذشته میخوانی که پیشکش و پای انداز را هنگام تشریف فرمائی پادشاه بخانه امرا و علماء موقوف کرده اند در روزنامه هفتگاه آینده می بینی که اعلیحضرت پادشاهی بفلانجا تشریف برده بودند فلان تحفه را پیشکش حضور نمودند مطبوع طبع همایون افتاد. در یک صفحه روزنامه طهران می بینی که نوشته اند بربدن گوش و بینی در دولت ایران هرگز وقوع ندارد، این افترا را انگلیسان از رامعاوتوت به دولت ایران بسته در غازیته^۱ های خودشان مینویسند در صفحه دیگر همان روزنامه در ذکر اخبار مازندران میخوانی که مهدیقلی میرزا گوشهای عطاری راعبرة للناظرين^۲ بریده است چونکه صدمان پول سیدی را بتقلب خورده بود.

[در مملکت فرانسه و انگلیس زدن و آزردن خرها، اسبها و گاوها را نیز جایز نمیدانند. اما در مملکت ایران بفرمان دیسپوت حتی پایهای امرای عالیشان را بفالک گذاشته، چوب میز نند و بعد از چندی باز از همان امرای دسواده وزیران و سرداران تعیین میکنند و از آنها توقع اخلاص واردات مینمایند. در طبیعت این امرای بیچاره نیز از تأثیر ظلم دیسپوت رذالت،

-
- ۱ - گازت، روزنامه .
 - ۲ - برای عبرت بینندگان .

بندگی و بیغیرتی طوری بهم رسیده است، که چوبکاری را نسبت بخودشان هرگز عار نمیشمارند و بعد از این نوع خاکساری ورسوائی باز در این دنیا طالب زندگی میشوند و این کیفیت، اخلاص واردات کسانی را که دچار غصب گردیده اند از دولت میگردانند و از ینندگان نسبت به سلطنت اطمینان ودلپری^۱ را از بین میبرد.^۲

[وهم اهل ایران تا امروز نفهمیده اند که در تربیت اطفال بایشان چوب وسیلی زدن اخلاق ایشان را رذیل و طبایع ایشان را دنی و جوهر فطری ایشان را خفه و ایشان را جان و دروغ گویی میکند. هیچ مکتبی در ایران نمی بازی که مکتبدار سفیه آن چوب و فلکه نداشته باشد. عجب تر اینست که پدر کودن هریک از اطفال وقتی که طفل خود را بجهت تعلیم و تربیت پیش مکتبدار میبرد اول حرفي که در حضور طفل خود به مکتبدار میگوید اینست: ملا این پسر مرد بتو میسپارم گوشتش مال تو استخوانش مال من او را خوب تربیت کن . ملای نادان هم جواب میدهد:

خاطر جمع باش، چوب و فلکه همیشه در برابر چشم او خواهد بود. بعد از این قسم تربیت در بزرگی چگونه انسانیت و معرفت عالی - همتی و نجیب الخلقی امید میتوان داشت. دیگر عجب تر غفلت وزارت علوم

۱ - ظاهر آآ بمعنای اطمینان قلب است.

۲ - این قطعه در نسخه اصل و نسخه ترکی نبود و در اینجا عیناً از نسخه تاجیکی و با همان انشاء تاجیکی نقل شد .

است که این حرکت را به مکتبداران قدغن نمی‌کند.^۱

وقتی که به تاریخ دولتی مطالعه می‌کنی از بد و تاختم پر از غلط‌ش می‌باید. عجیب‌تر اینستکه مؤلف در آخر کتاب معدود نیز خواسته است که بسبب شغل دولتی فرصت اصلاحش نبوده است. در آخر اکثر نوشتگاتی که بر سر مراسله از طرف شخص اول دولت بفرمایش پادشاه او با اسم امرای خاصه و یا با اسم بعضی از امرا و شاخصان و جماعت‌دول هم‌جووار معرفت شده است تاریخ‌ماه و سال و محل کتابت آنها رقم نمی‌باید و اگر بعد از قرنی مورخی بخواهد که از مضمون آن نوشتگات پاره‌ای اخبارات را داخل تاریخ بکند از تعیین وقت و محل وقوع آنها عاجز است و منصب شخص اول نیز نه از امضایش و نه از مهرش مشخص نمی‌گردد محض از مضمون مراسله‌اش قیاس می‌توان کرد که او شخص اول دولت باید بشود^۲ و همچنین در جمیع مراسلات که مردم بیکدیگر می‌نویسند قطع نظر از آنکه تاریخ‌ماه و سال و محل کتابت آنها مرقوم نمی‌شود در جوف مراسله اسم مخاطب نیز رقم نیافته فقط به ترکیم^۳ الفابش اکتفا می‌گردد و اسمش در یک‌روی لفافه مراسله نوشته

۱ - دو قطعه اخیرا در یادداشتی که بتاریخ ۲ آوریل ۱۸۷۱ برای میرزا یوسف مستشار‌الدوله نوشته فرماده که اونیز آنها به نسخه‌ای که نزد خود داشته اضافه کند.

۲ - یعنی « باشد ». در این کتاب بارها فعل شدن بجای بودن بکار رفته که تعبیر‌تر کی است .

۳ - نوشتن.

میشود؛ وقتیکه مخاطب مراسله را بدلست میآورد لفافه را درینده میاندازد، اسم خودش هم با همان لفافه از میان بذر میرود و اگر بعد از مدتی مضمون آن مراسلات در خصوص مطلبی سند باشد کسی نخواهد دانست که آنها به که و از کجا تحریر یافته است حتی را قمیش نیز مشخص نیست زیرا که در ظهر مراسله تنها یک مهر است باسم محمد یا علی یا ولی. آیا این محمد و علی و ولی چه کس بودند و چه کاره بودند معلوم نمیگردد و باز همچنین در باله جات و قطع نامه جات شرعیه که محل کتابت آنها نیز معلوم نیست در فوق متن این عبارت مرقوم شده است:

قدجرت صیغة المبايعة لدى وقدجرى ما جرى فيه لدى، ويما قدوقعت المرافعة لدى، ويقادوقدوقع الترافع بمحضرى^۱، ومهرى نيز در تحت اين عبارت ثبت است باسم كاظم ياباقر. اگر بعد از چندى اين نوع سندات در امكنته بعيده برای مطلبی لزوم داشته باشد و حاكم آنجا طالب شود که در جملی نبودن آنها تحقيق درستی بعمل آورد هر گز نخواهد دانست که صاحب مهر قاضی بوده است یا شيخ الاسلام یا مجتبه و یا ملامی غیر معروف و یا فی الحقیقہ هیچ وجود نداشته است و عبارات مرقومه فشنگی که حضرات در کمال وجود گویا بجهت اعلان درجات خودشان اختراع کرده اند هر گز بکار ایشان نمیآید و ایشان را معروف نمیسازد. با وجود یکه برای استحکام این

۱ - عقد بیع در نزد من جاری شد و هر چه در آن گذشت در حضور من جاری شد؛ مرافعه در نزد من واقع شد؛ مرافعه در حضور من و قوع یافت.

نوع سندات دقت زیاد واجب است و باید منصب حاکم شرعی که باطل اع او این سندات صدور میباشد صراحتاً با قلم مرقوم گردد و باید هر یک از حاکمان شرع مهر مخصوص با علایم خاصه و تشخیص بلدى که محکمه اش در آنجا بنashده است داشته باشد وهم در جمیع مراسلات که فيما بین دوستان نگارش میباشد و نفی نفس الامر عبارتست از مکاله متكلم با مخاطب بواسطه نامه متكلم خود را وهم مخاطب را در مقام شخص غایب ذکر میکند و احیاناً نقل یک شخص یا دو شخص غایب حقیقی نیز در مراسله واقع میشود و از هر طرف ذکر وضعیت غایبان میکنید یکی از مخلوط میگردد و بدینجهت کلام بمرتبه ای از وضوح افتاده سر دو بی نمک میباشد که تأثیر منظور به خود را در مراجع مخاطب فوت میکند. ایرانیان نادان این سیاق را لزشو طفلاحت میشمارند غافل از این که این سیاق مخالف سیاق تکلم است که وضعیت بر مقتضای طبیعت بشریه و امین از ایراد بحث و چون و چرا است. بجهت ضبط امور نه در محکمه های شرع دفتری هست و نه در اکثر دیوانخانه های عرف [] وهم در هیچ مقام محفظ سواد نوشتجات []. اگر نزاعی اتفاق بیفتد کلی و یا جزوی و در محکمه شرع یا دیوان قطع یابد بعد از ده پانزده روز نسیامنسی^۱ است و اگر یک امر غریب یا یک حادثه نیک و یا بد واقع گردد بعد از چند مدت برای مورخ بیان آن ممکن نیست مگر پاره ای کلیات امور که از بعض

۱- فراموش شده.

محل‌ها بالاربیط و ترتیب‌دستگیر می‌شود. در محاصره افغان‌نشا نرام‌صایبی راکه به شاه سلطان حسین رسیده وحالاتی راکه باو رو داده، مفصل‌فرنگی‌ها مینویسنده اهل ایران نمیدانند، و نادر قبل از خروج چه بوده و در چه حالت گذران می‌کرد و شغلش و پیشه‌اش چه بوده مورخان ایران بتفصیل نمیدانند اما مورخان فرنگ نمیدانند. خانه خراب کورکچی اوغلی^۱ در مهمان‌دوست در جنگ اول اشرف‌غلیچائی بنوعی طرح اندازی نموده است و در شکستن اشرف هنری و فراتی ظاهر کرده است که در کل روی زمین از آدم تا خاتم سوای از ناپولیون بوناپارت از هیچ سپه‌سالار این‌گونه هنر ظاهر نشده است چه‌فايده مورخ بی‌انصاف اینچنین هنر را با پنج‌شش کلمه بیان کرده به آن شرح و بسط نداده است که برای سپه‌سالاران آینده ایران سرمشق باشد و برای آنها نیز در چنان موقع طرح جنگ و تدبیرات کورکچی اوغلی دستور العمل بشود. مورخ بی‌انصاف بیان نمی‌کند که نادر در هنگام جنگ چقدر قشون میداشت و سان پیاده و سواره قشون چه بود و توب و زنبورکش^۲ چند می‌شد و توپها یش از کدام قسم و وضع میدان جنگ به چه قرار بوده و سواره بدجه ترتیب ایستاده و پیاده بچه نحوم محیط آن شده بودند، خود نادر و سرکردگان معروف در کدام محل توقف‌داشتند و برای هر سرکرد چگونه دستور العمل داده شده بود و هین جنگ نادر

۱- پسر پاروکش. منظور همان نادرشاه است.

۲- یک نوع توب‌کوچک بوده.

درجه حالت بود و سر کرد گان چه میکردند و سبب عمدہ برای فتح کدام عمل شدو کدامیک از سر کرد گان فرمایشات را درست بجا آورد و جنگ چند ساعت طول کشید و امثال ذلك همینقدر مینویسد که قادر در آن جنگ تمامی لشکر فیروز را یک قول^۱ قرارداد و تفنگچیان پیاده را با توبخانه صاعقه بار محیط آن کرد . » معنی این چه چیز است ؟ پس معلوم میشود که لشکر فقط عبارت از سواره بوده است . یک قول یعنی چیست، چطور یک قول ؟ مگر درینکونه امر معظم باینچنین کلمه مجہول اکتفا میتوان کرد ؟ دیگر اینکه کور کجی اوغلی^۲ بعد از شکست اول اشرف فرست چشم گشادن با و نداده قدم بقدمش او را تا نختگاه ته قب کرده است اینکونه تدبیر یک سرخفی بود که بجز ناپولیون ، آنکه مورخان او را فرزند قضا و قدر نامیده اند، هیچ سپهسالار بدان واقف نبود. فقط ناپولیون این سرافهیمه بود که بدشمن بعد از شکستنش در جنگ صحرا مجال نداده او را تا نختگاه در کمال سرعت تعاقب میکرد چونکه نتیجه فتح در چنین عمل ظاهر میشود. میرزا مهدی استرآبادی حکمت این سرو شرافت ذهن و عقل نادر

-
- ۱ - کلمه ترکی و معنی دست و یا بال و در اینجا معنی «جناب» است .
 - ۲ - منظور نادر است .

را هر گز درک نکرده فقط بالفاظی مکروه خود خواننده را مشغول می‌سازد
گویا خواننده باید از صنعت او خبردار بشود نه از هنر نادر، و همینقدر
مینویسد «زهی خدیوی که در میدان رزم چون سپهبد عزمش به سکون
بحر اشارت نماید موج لنگردار طوفان شود و هنگامیکه بجنبش کوه گران
امر فرماید صخره صما سبکتر از ریگ روان شود و در شام کین چون منع
آنث افروزی کند برق را قدرت وقت چخماق زدن نباشد وقت شبگیر
چون به خاموشی فرمان دهد صبح را جرأت نفس کشیدن نه . » خانه
دروغکو خراب شود ای مورخ احمق تو که زحمت کشیده اینقدر کلمات را
مینویسی بساری این زحمت را در خصوص مطلبی بکش که فایده‌ای از
آن حاصل بشود نه در خصوص جفگیات آخر خیالی بکن که کور کچی-
اوغلی کیست و بحر و کوه و برق و صبح چیست.

کو حکیمی به هزا پرسد ازو کای نادان
کیست آنکس که برو بسته‌ای این بهتان را

معهذا در ولایتها از جانب پادشاه دیسپوت شاهزادگان بی علم و
بی خبر مقیمند و مردم نسبت بایشان در کمال رذالت و عبودیت رفتار می‌کنند.
ایشان در صدر مجلس نشته‌اند و مردم، از امرا باشند یا از عوام‌الناس ،
هنگام دخول بحضور ایشان رکوع کرده و دست بر سینه نهاده می‌ایستند و
منتظر می‌شوند که از دهان ایشان چه بیرون خواهد شد. وقتی که بتکلم

اقدام میکنند از هر طرف صدای بلی بلی بلند میشود :

اگر خود روز را گوید شبست این

مردم میگویند :

بلی ایناک نمایان ماه و پر وین

وهنگام عبور شاهزادگان از کوچه‌ها فراشان جلو آنها افتاده فریاد
بروید بروید گوشزد مردم میکنند اگر بیچاره‌ای بغلت از راه کنار نشود
دچار کنک و دگنک فراشان خواهد شد و مردم از تأثیر ظلم دیسپوت و از
نتایج عقاید پوج مذهب هرگز قابلیت ادرارک اینمعنی را ندارد که این
وجودها در بشریت با ایشان مساوی واز علم وفضل مثل ایشان محروم و از
جهت اخلاق نیز بمراتب از خود ایشان پست‌تر پس‌چرا باید بدینگوئه
ترجیح مستحق گردند که حین‌آمدن ایشان بایداز راه کنار بشوند با وجود
اینکه حضور ایشان در راه بهیچوجه مانع مرور آنان نیست. آیا محض
جهت اینست که آنان بر حسب اتفاق ازوالدین متشخصین بوجود آمده‌اند
و هرگز خیال نمیتوانند گرد که آنان چرا باید باین فضیلت سزاوار باشند.
آنان بجان و مال ما حمایت میکنند؟ نه. آنان ثغور^۱ مملکت ما
را که یکسرش مدارین و سر دیگرش زا بلستان است صیانت مینمایند؟ نه.
آنان عیال ما را از اسیری تر کمانان حراست میکنند؟ نه. آنان اسرای

۱ - در اصل نوشته شده بود «سنور» .

ما را از دست ترکمانان مستخلص میسازند؟ نه. آنان به اطفال ذکور و انان ما مردی هستند؟ نه. آنان برای ما شفاخانه‌ها بنادراند؟ نه. آنان بجهت ما مدرسه‌ها گشاده‌اند؟ نه. آنان به تجارت و کسب مارونق میدهند؟ نه. بواسطه آنان ما در ممالک خارجه احترام می‌باییم؟ نه. بحتمایت آنان در داخل مملکت از شر اشاره امین می‌شویم؟ نه. بسبب آنان ما از فقر نجات یافته‌ایم؟ نه. پس وجود آنان به چه‌چیز لازم است؟ وجود آنان برین لازمست که هرچه ما تحصیل بکنیم و هرچه ما کم و بیش از طلا و نقره در مملک خودمان از زیر زمین بیدا نمائیم از دست ما بگیرند و بتقادصای نفس خودشان به خود رائی و بخلاف قانون انواع مصیبت‌ها برسر ما بیاورند و خودشان نیز در نوبت خودشان گرفتار بلا بشوند یعنی یا از طرف دیسپوت مغضوب شده از وجود دنی خودشان دنیا را پالکنند و هیچ آثار خیر از ایشان باقی نماند یا اینکه از شرب مدام و سایر فسق و فجور با مراض شدیده مبتلا شده در گذرند. حکایت یکی ازین شاهزادگان با صدیزدی در کل ایران مشهور است [شاهزاده مذکور بازن صدیزدی که از شاهزاده خانم‌های سلسله قاجاریه و بیار جوان و صاحب جمال دلفریب بود علاقه محبت داشته عشقباری میورزید. روزی صدیزدی را بیهانه ضیافت بخانه خود دعوت کرده او را خفه ساخت. بعد از آن زنش را بحاله نکاح خود درآورد. اینگونه جرم فاحش بی‌جزا در گذشت بعلت اینکه قاتل ظالم خود را در نظر اولیای دولت از تقصیر مبرا نموده

بخود صدریزدی تهمت خیانت داد که گویا این صدرالعلماء خیال شورش داشته، معاوی سلطنت را پیوسته در مجلس ذکر میکرد و مردم را به فتنه و جنبش میانگیخت. معلوم است که صرف مبلغی هم از برای پیشکش به بعض مقر بان در دولت مقوی بی جرمی و دولتخواهی شاهزاده قاتل گردید.
اهل‌الاک^۱ صدریزدی و جرم شاهزاده بی باک ماجراهی داستانی تواندشد .

ای جلال‌الدوله اگر تو خود نیز از دیسپوت مغضوب و از وطن مطرود و از هم‌جنسان خودش‌اکی نشده‌بودی من هیچوقت عیوب هم‌جنسان نرا بتو نمینوشتیم و ترا مکدر نمیکردم.

اما نیز در اخلاق ذمیمه و فسق و طمعکاری و اخاذی و تشخض فروشی ابله‌انه به شاهزادگان شبیده‌ستند. ای اهل ایران اگر تو از نشأه آزادیت + حقوق انسانیت خبردار می‌بودی باین‌گونه عبودیت و باین‌گونه

۱- هلاک‌کردن، کشتن .

+ تید : هر فردی از افراد نوع بشر که از کتم عدم بر عالم وجود قدم گذاشته است باید بحکم عقل سلیم از نعمت حریت کامله بپرهمند شود . حریت کامله عبارت از دو قسم حریت است یکی حریت روحانیه است دیگری حریت جسمانیه . حریت روحانیه ما را اولیاً دین اسلام از دست ما گرفته ما را در جمیع امورات روحانیه بالکلیه عبد رذیل و تابع اسرonehی خودشان کرده‌اند و ما را درین ماده هرگز اختیار مداخله نیست . پس بادر ماده حریت، روحانیه بندۀ فرمانبردار اولیاء دین بوده از نعمت آزادی محرومیم . و حریت جسمانیه ما را فرمانروایان دیسپوتی لاز دست ما گرفته درین حیات دنیویه بالمره‌مارا محاکوم فرمایشات خودشان کرده بطبق مشتهیات نفوس ←

رذالت متحمل نمیگشتی، طالب علم شده فراموشانه‌ها کشادی، مجمع‌ها بنا مینمودی، وسایل اتفاق را دریافت میکردی. تو در عدد و استطاعت بمراتب از دیسپوٽ زیادتری، برای تو فقط یکدلی و یکجهتی لازم است اگر این حالت یعنی انفاق بتو میسر نمیشد برای خود فکری میکردی و خود را از قیود عقاید پوج و از ظلم دیسپوٽ نجات میدادی. چه فایده‌این حالت برای تو میسر نمیشود مگر با علم و علم حاصل نمیگردد مگر با پروفور و پروفور صورت نمی‌بندد مگر بالیبرال بودن ولیبرال بودن نمیشود مگر بارستن از قید عقاید. چه فایده مذهب تو و عقاید تو بدیبرال بودن تو مانع است. آیا در صفحه‌ای از صفحات ایران از ترس علمای شارلاتان و از واهمه عوام میتوانی دهن باز کرده بگوئی ای بیچاره خلق تعزیه میداری بهر صورت، شاخسی و اخSSI میز نی بهر صورت، به سروسیند میگویی بهر صورت بدن و اندام خود چرا کارد و خنجر فرو میکنی و مردهای خود را

→ خودشان ما را بارکش انواع و اقسام تحمیلات و تکلیفات شاقد نموده‌اند. درین ماده هم ماعبد ذایل و بند گان بی اختیار ظالمان بوده از نعمت آزادی بی بهره‌ایم. این دوماده مذکوره اصول حریت کامله شمرده می‌شوند و هریک از این اصول فروعات متنوعه دارد که در کتب بسوطه فرنگستانیان مشرو و حست و مساوات عبارت از وجود این دو ماده است. طوایف مشرق زمین بواسطه ظهور دین عربها و بواسطه تسلط ایشان در آسیا حریت کامله را بیکبار گی کم کرده‌اند و از لذت مساوات و از نعمت حقوق بشریت کلیتاً محرومند و بر فهم این حرمان عاجزند . بزبان فرانسه حریت روحانیه را لیبرته‌مورال می‌گویند و حریت جسمانیه را لیبرته فیزیق می‌نامند .

چزا از هر جا در توی تابوت‌ها به‌اسبان و خران و قاطران بارکرده به‌کربلا
 یا نجف نقل مینمایی والکا^۱ و منازل و طرق را از بوی این جیفه^۲‌های
 گندیده‌مردار می‌سازی و مسافران آشنا و بیگانه را که از راه تردد دارند
 منتظر می‌کنی. بیچاره‌لیرال، بیچاره پنزور، چه کند وقتی که بادباب
 خیالات صائب و صاحبان عقول سلیمه این ظالمان یعنی علماء راه تکلم
 نمیدهند وقت علماء از جهت امور اخرویه یعنی فناتیزم بمرتبه‌ای است
 که ایشان هرگز خودشان را محکوم حکم سلاطین نمی‌شمارند بلکه
 بخلاف ذلك خودشان را نایب امام غایب و صاحب‌الزمان میدانند و هریک
 از ایشان در هر دیار خود را مستقل و فرید عصر حساب کرده و اسناد اجتهد
 بخودداده همین در فکر ازدیاد مریدان و مقلدان خود می‌باشد حتی از جهت امور
 اخرویه علماء را بر سلاطین نیز تفوق هست و درین ماده سلاطین نیز تابع
 ایشانند و بجهت شکستن غرور سلاطین ایشان پادشاهان را صراحتاً کلب
 آستان امام خطاب می‌کنند چنان‌که شیخ بهائی در یکی از تصنیفات خود
 شاه عباس را کلب آستان علی بن ایطالب نامیده است و در عهد شاه‌سلطان -
 حسین سکهٔ دنانیر^۳ مضروبهٔ خراسان کلب آستان رضا حسین است سلاطین
 هم طوعاً یا کرهاً باین امر رضا داده‌اند و از مآل چنین خفت‌هرگز اندیشه

۱ - زمین و ناحیه.

۲ - مردار.

۳ - دینارها.

نکرده‌اند و نفهمیده‌اند کسیکه نسبت به امام درجهٔ کلیت داشته باشد نسبت به نایب امام درجهٔ آفایی که نمیتواند داشت. در واقع هم نایب امام چگونه خود را تابع و محکوم کلب امام بداند. آیا اینگونه محکومیت و تبعیت مناسب و صورت دارد و علماً تفضلاً ازینکه سلاطین را کلب امام شمرده‌اند بخود ایشان نیز لقب ظالم و به‌عاملان ایشان لقب ظلمه داده‌اند سلاطین نیز باین امر بی‌اعتنای واز میان انگشتان با آن ناظر میباشند و چاره دیگر هم ندارند زیرا مادام که عقاید دینیه در خیال ملت راسخ و ثابت است رفع این اسناد از قوهٔ سلاطین خارج است. از طرف دیگر طرز سیاست‌متداوله بجهت نظم مملکت هر عاقل را غریق بحر تحریر میکند. رسم سیاست که در میان طوایف وحشی و بربری معمول است آن در ایران مشاهده میشود. می‌بینی آدم دونیمه‌شده از دروازه‌های شهر آویزان گشته است؛ میشنوی که امروز پنج دست مقطوع گشته، پنج چشم کنده، پنج گوش و دماغ بربده شده است. نقل میکنند که در تهران در قرنه بایان بجهت سیاست مقصرين انواع و اقسام طرزها اختراع کرده بودند که از شنیدن آن آدم متغير میشود. با وجودیکه آن در ممالک سیویلز شده اینگونه سیاست‌ها بالمره موقوف است و طوایفی که اجرا کننده این نوع سیاست باشد در زمرة بربیان بل از گروه حیوانات وحشی حساب میشوند. برای نظم ولایت و سایل دیگر هست. اگر امرای ایران از علم و قانون اداره و پولیتیک خبردار میبودند میدانستند که بواسطه قتل نفوس و قطع اعضا مملکت را منتظم داشتن از

اعظم قبایح است . چه فایده امرای ایران بلکه کل اهل ایران حتی خود دیسپوتوت به تحصیل هیچیک از علوم راغب نیستند . سلاطین دیسپوتوت نه خودشان علم اداره و پولیتیک را تحصیل میکنندونه بدوران خودشان در آن علوم تربیت میدهند و چنین خیال میکنند که علم اداره و پولیتیکه اصلاً بعمل سلطنت لزوم ندارد و اگر لزوم هم داشته باشد ایشان و وزرای ایشان این علوم را لزج فرنگی هم بهتر میدانند . ای جلال الدوله تو میدانی که تحصیل علم اداره و پولیتیکه در ایران ممکن نیست و لازمت که بدفرنگستان سفر نموده در آنجا تحصیل کرد . آیا این ممکنست . چگونه سفر میتوان کرد و چگونه با کفار ملاقات و معاشرت میتوان نمود . آیا علمای فنا تیک و شارلاتان باین امر راضی میشوند . آیا این عقاید پوج باین عمل فتوی میدهد . کل اهل ایران چنین ظن میکنند که در عالم داناتراز ایشان هیچ طایفه ای نیست بجهت ایسکه از علم آخرت گویا ایشان بهره و رهستند و جز علم آخرت علم دیگر بیفایده و عبث است . مکرر از اهل تبریز میشنوم که میگویند فرنگیها واقعاً در علوم صوریه یعنی دنیویه ترقی کلی کرده اند چه فایده در علوم معنویه یعنی دینیه در غفلت و ظلمت میباشند . سبب اینگونه اشتباهاست . بیچارگان ظالم ملا و واعظ است .

دیروز در سجد جامع در مجلس وعظ آخوند ملا صادق نشسته بودم . کاش توهمند حاضر بودی و بشنیدی که چه پر پوچات بدتر از افسانه های الف لیله تقریر میکرد . بیچاره مردم پر پوچاتی را که تقریرات او میبود علم فرض

کرده خود را در بصیرت گمان می‌کند و اهل فرنگستان را در ظلمت می‌شمارد.
قسم بخدا که طفل دوازده ساله فرنگی باینگونه بر پوچات باور نمی‌کند.
مجلس وعظ را در مکتب دوم خود وصف خواهم کرد. حالا خسته شده‌ام،
خداحافظ. از حاجی فتح‌اله رشتی بشما^۱ یک بسته تباکوی شیر از فرستادم
از وصول آن مرا مخبر کنید.



کمال الدوله

۱ - یعنی «برای شما». طرزیان ترکی است. موارد مشابه دیگری نیز در متن وجود دارد که از اشاره به آنها صرفنظر می‌شود.

مکتوب دوم کمال الدوله.

باز از تبریز در ماه رمضان در سال ۱۲۸۰

ای روح عزیزم من جلال الدوله، درین مکتوب مجلس وعظ آخوند
ملا صادق را بتوصیف میکنم که حیرت کنی و موهای بدن در فرش آسا
باشد اما ازین مطالب مرقومه من چه حاصل که انتشار آنها ممکن
نیست. اهل ایران غالباً بیسواند بلکه از عدم توجه واهتمام دیسپوتن
از بی انصافی علماء و از قصور حروف زمان بر بریت^۱ یکی از هزار ایشان
بخوانند قادر نیست. برفرض ده پاتزده نفر مطالب را خوانند و فهمیدند
آیا بدینوسیله مراد حاصل میشود.

سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل

علاجی بکن کز دلم خون نیاید

۱- منظور از «حروف زمان بر بریت» همین خط امروزی ماست.

علاجي بکن که اهل ایران بخواندن قادر بشوند و چاره‌ای بنما که در الفبای زمان برابریت حروف با اعراب متصل نوشته شود و نقاط کلا ساقط گردد حروف با اشکال مخصوصه بی‌واسطه نقاط از هم تشخیص بیابد [و در ترکیب کلمات حروف متصله مبدل به حروف منفصله گردند و خط از طرف دست چپ بطرف دست راست مانند خطوط اوروپائیان نوشته شود] تا اینکه هر کس در مدت قلیل با اهتمام جزئی اگر چه بی‌استطاعت هم باشد بخواندن و نوشتن زبان خود قادر گردد والا هزار هزار سال خواهد گذشت و این مراد حاصل نخواهد شد. دولت ایران قدرت وقت و عظمت قدیمه خود را محال است دوباره بدست آورد مگر بر بیت ملت، تربیت ملت بسهولت میسر نخواهد شد مگر با کسب سعاد، کسب سعاد برای عموم ناس حاصل نمیتواند بشود مگر با تغییر و اصلاح خط حاضر، تغییر و اصلاح خط مقدور نمیگردد مگر با تدایر و توان اماده و مرور زمان که کمتر از پانزده سال نباشد. دیگر از وسائل تحصیل این مردم رفع تعصب از حالات دولت است که بواسطه علماء روحانیان میسر تواند شد بشرطی که دولت سابقاً بدین منظور شروع بربیت علماء روحانیان بکند و ایشان را بهم منافع اتحاد و در کخسارات مغایرت در میان ملتین قابل سازد و در مساعدت با نجام منظور خود حاضر دارد بعد از آن بکار اقدام نماید زیرا که بدون این نوع تدبیر مقدم بر ق درخششده افشاری باین کار جسارت نمود اما سلطنت و سر خود را درین سودا برباد داد. خلاصه بی‌تساییر

حکیمانه هزاران سال خواهد گذشت و اهل ایران از خواب غفلت بیدار نخواهد شد. ازین مخن دیسپوت خور سند نشود که اهل ایران در غفلت خواهد ماند او هم در میان این گروه عوام و گوسفندوار سلطنت بیزوال خواهد کرد! چنین نیست. بتاریخ گذشتگان نظر اندازد و بینند که کدامیک از سلسله های دیسپوت در سلطنت ایران دوام داشته است. مادام که اعتقادات پوج در خیال مردم جاگیر است یا یک باب^۱ زیر ک ظهور میکند یا یک صاحب مذهب هوشیار پیدا میشود و این ملت بی علم را به جن و شیطان و فرشته و معجزه و کرامتوکل خوارق عادت باور کننده را در یک ساعت بخود میگرواورد و دیسپوت را از میان بر میدارد. بایانی که به پادشاه طبیان چه مخالی کر دند^۲ آیا از کجا معلوم است که دوباره به چنین عمل قبیح اقدام نکنند. پس دوام سلطنت و بقای سلسله موقوف است بعلم و آزاد شدن ملت از عقاید پوج. و بعد ازین شرایط پادشاه باید فراموشانه ها بگشاید و مجمع ها برپانماید، با ملت متفق و یکدل و یکجهت باشد، ملک را تنها از خود نداند و خود را وکیل ملت حساب نماید و با مداخله ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب

۱- ۱۲۶۶-۱۲۳۶، ق. (۱۱۹۹ تا ۱۲۲۹، ه. ش.)

۲- اشاره است به واقعه روز ۲۸ شوال ۱۲۶۸ که بایان بطرف ناصر الدین شاه تیرانداختند ولی تیر بخطارفت و پس از این حادثه گروهی از بایان دستگیر و اعدام شدند.

سازد و باقتصنای قوانین رفتارنما ید و خود را بیهیج امری قادر نباشد یعنی به مسلک پر و فره بیقتدو بدایر ئاسیلو یلیزه قدم گذارد تا اینکه بوسیله این اسباب مملکتش تازمان تحصیل قدرت کامله ساقه خود بجهت امین بودن از تعرض پاره ای سلطنت های حریص و پرزور به حوزه ضمانت دول قادره فرنگستان مستحق وسزاوار باشد و مردم اورا بر گزیده دانسته محبوش بدارند و بحق او کسی را شریک ندانند و نگذارند که کسی به سلسله اومدعی بشود وجود اورا باعث امن و آسایش و موجب عدل و سعادت بدانند و پاتریوت بشوند یعنی با اسم پادشاه در حب وطن مال و جان خودشان را مضايقه نکنندنه اینکه بروش زمان حال از راه ترس با اظهار اطاعت بکنند. اطاعتی که بسبب خوف و خشیت باشد دوام و ثبات نخواهد داشت. بالاتر از نادر دیسپوت و قهار نمیتوان شد و بالاتر از اطاعتی که باو مینمودند تصور نمیتوان کرد عاقبت به عالمیان معلوم است که تبعدهاش چه شد. بنیان اطاعت در صورتی محکم میشود که ناشی از محبت و ارادات باشد. برفرض که درین حال اهل ایران پادشاه اظهار اطاعت میکنند آیا از اهل ایران هیچ کسی هست که نسبت به پادشاه محبت داشته و خواهان دوام سلطنت و بقای سلسله او باشد. سبیش اینستکه پادشاه بخاطر منافع ملت سلطنت نمیکند، فقط بجهت اغراض نفسانیه خود سلطنت میکند و ملت را بواسطه تربیتش و اهتمام در حسن حال و حسن اوضاعش بخود مرید نمیسازد و او را از خود دور میاندازد چنانکه در طهران مسافران مکرر دیده اند وقت بیرون آمدن پادشاه مردم

را که عیال او هستند فراشان با چوب و چوماق دور میکنند و اگر کسی اندک اهمال نماید سرو دستش را خرد مینماید. اگر این پادشاه پدر ملت است و ملت اولاد او بین پدر نسبت به اولاد خود چقدر نامهر باشد باید باشد که آن هارا با ضرب چوب و چوماق از کنار خود دور میکند، اگر دور و کنار کردن مردم بجهت اینست که اشرار قصد وجود پادشاه نکنند پس چرا پادشاهان فرنگ را مکرر گلو له اند اخته هدف تیر بلکرده اند باز تو کل و جرأت خود شان را نباخته همیشه یکدو تنها بسیر بیرون می آیند منتها مستحفظین از دور داشته بپیچو جه با مردم کاری ندارند.

چو پرده دار بشمشیر میزند همه را

کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند
یعنی اخلاق و ارادت از کسی امید نمیتوان داشت. خلاصه ای
جلال الدوله، اساس سلطنت از روی قوانین باید وضع بشود. درینصورت
 فقط سلطنت دوام پیدا میکند و ملت به عدم زوال ملک پادشاه جان نثار
 میشود.

اسم آخوند ملا صادق را دیده خودش را در پیش نظر مجسم کن و به
 تقریرات او مستمع باش. هنگام نماز ظهر با چند نفر از رفقا داخل مسجد
 جامع شدیم. مسجد از هر صنف مردم مملو بود. در یک طرف تجارت و در
 جانب دیگر سایر کسبه و در طرفی نجبا نشسته بودند، طایفه انان نیز در
 محلی قرار گرفته بود، من هم با رفقای خود در گوشاهی نشستم. آخوند

ملا صادق از نماز فارغ شده ببالای منبر صعود کرده اول خطبهای در زبان عربی ادا کرد. میتوان گفت که معنی آنرا از اهل مجلس احمدی نفهمید. واقعاً پاکیزه خواندواز اینکه حروفات عربی را از مخارج خود ادامه نمود معلوم میشد که در قواعد تجویید و قوف کامل داشته است حیف که خطبهایش در خاطرم نماند. بعد ابتدا کرد. آخوند ملاصدق:

امروز احوال جهنم را بهشما وصف خواهیم کرد که از غفلت بیدار بشوید و باین مرتبه بد نیا آلوده نباشید. آخوند ملام محمد باقر مجلسی رحمة الله در کتاب حق اليقين بموجب احادیث صحیحه نوشته است اولا باید معتقد بشوید که صراط حق است و آن جسر^۱ جهنم است و جمیع خلائق در روز محشر از روی آن عبور خواهند کرد، آنرا پل صراط تعبیر میکنند. از موبایلکتر واژشمشیر برندتر واژ آتش گر متراست. آنان که مؤمن خالصند مانند برق بآسانی از روی آن میگذرند و آنانی که گناهکارند ببالای آن میلرزند، پایشان لغزیده به جهنم میافتدند. جهنم را هفت طبقه میباشد: اول جهنم، دوم سعیر، سیم سقر، چهارم جحیم، پنجم لظی، ششم حطمه، هفتم هاویه است. شراب جهنم حمیم گرم و قطران و طعامش زقوم است. حمیم گرم عبارت از چرک و ریم است. این حمیم گرم چنان چیزی است که اگر قطره‌ای از آن به آب دنیا مخلوط شود از تعفن آن تمامی اهل دنیا هلاک میگردند. در جهنم دره‌ای است که در میان آن هفتاد هزار خانه هست و در میان هر خانه

هفتادهزار حجره و در هر حجره هفتادهزار افعی سیاه و در شکم هرافعی هفتادهزار سبوی زهردار . شدت گرمی آتش جهنم هفتاد درجه از آتش این دنیا زیاده تر است. علاوه برینها در جهنم چهل زاویه هست و در هر زاویه چهل افعی هست و در شکم هرافعی سیصدوسی عقرب هست و در نیش هر عقرب سیصدوسی سبوی زهردار هست. در جهنم چاهی است که هنگام باز کردن سر آن جهنم شعلهور می شود و یک کوهی است از مس که نام آن صعود است و نهری هست از مس گداخته که در دور همان کوه جاری است . گرمی و کثافت و تعفن آن کوه بمرتبه ای است که اهل جهنم همیشه از زحمت آن فریاد می کشد و اهل جهنم را از مس گداخته پیراهن ها و جبهه هاست واژ آتش زنجیرها هست . در پای هر یک از اهل جهنم نعل های آتشین میباشد که از شدت حرارت آنها مغزا ایشان در کله می جوشد . خلاصه انواع اقسام عذابها مقرر است که باوصف کردن فهم آنها ممکن نیست . خازن جهنم ملکی است مالک نام که هیچ نمی خندد و همیشه خشمناک است . گناهکاران متصل در جهنم معذب بوده و همیشه فریاد می کشند که ای مالک بدحالت ما ترحم کن . مالک ظرفی از آتش پراخون و ریم آورده پیش روی آنها می گیرد . از حرارت آن پوست و گوشت صورت شان میریزد . اهل جهنم را که در روی سنگ های گرم نگاه میدارند مغز در سر ایشان مانند آب در میان دیک بجوش می آید ، پوست و گوشت و رگها و استخوان های گناهکاران تمام سوخته میریزد . خدا باز اعضای ایشان را می آفریند و

باز آتش ابتدا میکند به تأثیر کردن و از آتش جهنم شراره‌ها برخاسته میشود هریک به بزرگی شتر و هر کس را که میان آن شراره‌ها میاندازند اورا خرد خرد کرده مانند سرمه سائیده میکند باز حق تعالی اورا بصورت اولی میآورد . طعام گذاهکاران همیشه زقوم است و همیشه به سرایشان با گرزهای آهنین میکوبند و ملاٹکدغلاظ و شداد ایشانرا بشکنجه میکشند وایشان را با زنجیرها بسته منکوباً از روی آتش میکشند . ایشان التماس میکنند قبول نمیشود و هر گز عذاب ایشان تخفیف نمیابد و هر گز بحال ایشان ترحم نمیباشد .

جهنم را نوزده خازن هست که چشم ایشان مانند برق میدرخشد . اهل جهنم فریاد میکشند که ای خازنان یک روز هارا از عذاب نجات دهید میگویند که آیا بشما پیغمبران مبعوث نشدم؟ جواب میدهند که بلی آمدند ما ایشان را تکذیب کردیم . خازنان میگویند پس استغاثه شما فایده‌ای بشما نمیبخشد، مخلد^۱ در آتش خواهید ماند ، از نجات نامید شوید . مرگ برای اهل جهنم رو نمیدهد که یکدفعه بمیرند و از عذاب خلاص بشوند . طول یک روز جهنم با هزار سال این دنیا برابر است . اهل جهنم فریاد و ناله واستغاثه میکنند که پروردگارا مارا از جهنم بیرون آر تا که عمل شایسته بکنیم خطاب میرسد که آیا در دنیا بشما عمر نداده بودم که متذکر بشوید و عاقبت خود را تفکر کنید و آیا نفرستادم بسوی

۱- جاودان ، همیشه .

شما پیغمبر نذیر یعنی ترساننده، حال بکشید این عذاب را که رحم بشما نیست .

آخوند ملا محمد باقر مجلسی انسانیت ظاهر کرده در خصوص جهنم شرح کشافی نوشته بوده است اما مراتوانا بنوشن همه آنها نیست ، بهمین قدر اکتفا کردم ، مشتی نمونه خروار است. ای جلال الدوله خیالی ممکن که اهل جهنم کیست [ایشان ابنای اشرف مخلوقاتند که عبارت از بشر است.]
با توچنان تکلم خواهم کرد که نصف مبني به بر اهین عقلیه و نصف دیگر ش مبني با صطلحات نصیه و ادله شرعیه بوده باشد . بر اهینی را که صرف از عقل ناشی باشد بعد خواهی شنید حالا گوش کن . یک اصل اصول دین عدالت است یعنی آنکسی که مسلمان است باید خالق را عادل بداند . خالق مرآ آفریده است .

ای جلال الدوله اقوال بی معنی بعضی از علمای متاخرین را کنار بگذار که گویا قابلیت من شقاوت را تفاضا کرده است یا اینکه من خودم در بدبو خلقت تکلیف را رد کردم و خودم سبب سزاوارشدن آتش دوزخ کشته ام، بجهت آنکه در بدبو خلقت هنگام تکلیف کردن بنم اگر بهشت و جهنم را به بیش چشم من کشیده تکلیف کردم اند و من رد کردم آنوقت باید که من دیوانه بشوم^۱. از دیوانه باز خواست کردن بر عاقل چه شایستگی

۱- یعنی باشم .

دارد، واگر بهشت وجهنم را بمن نشان نداده تکلیف کرده‌اند پس مکلف
باید در دنیا نیز زحمت کشیده برای من بشیر و نذیر نفرستد زیرا که من
در بدو خلقت بدون بشارت و نذری^۱ یکدفعه تکلیف را رد کرده‌ام. در دنیا
 بشیر و نذیر فرستادن حاصلی ندارد و قبول کنندگان تکلیف را هم بشیر و
 نذیر فرستادن هیچ لزومی ندارد بجهت آنکه ایشان بی‌آن هم تکلیف را
 قبول کرده‌اند.

خلاصه ای جلال‌الدوله اگر درست تعقل بکنی اینچنین عقیده
 جفنگ در هیچ ملت یافت نمی‌شود. به صورت، خالق مرآ آفریده است
 برفرض در دنیا بمن صد سال عمر داده است. بهمه کس معلوم است که این
 صد سال به چه قرار می‌گذرد. هر قدر صاحب دولت و هر قدر صاحب مکنت
 هم بشوم باز از آلام و اسقام و هموم و غموم^۲ آزاد نخواهم بود. برفرض که
 درین صد سال هر روز من به قتل نفس مر تکب شده‌ام و هر روز به خالق بشر
 یک قرار داده‌ام و علاوه بر اینها با انواع و اقسام معاصی اقدام کرده‌ام و مرده‌ام
 اقتضای عدالت اینست که خالق عادل مرا درازای جرم من مستحق عقوبت
 نماید. من راضی هستم که در عوض صد سال خالق صاحب عدالت مرا صد
 سال بلکه دویست سال بلکه سیصد سال بلکه چهارصد سال بلکه پانصد سال
 بلکه هزار سال بسوازند زیاده‌برین خالق باقتضای عدالت بسوزاندن من
 آیا حق دارد؟ خالق در حیات دنیوی من چه نعمت‌های وافره بمن کرامت

۱- ترس. در اصل «نذرای» بود.

۲- رنج‌ها و بیماری‌ها و اندوه‌ها و غمها.

کرده بود که باینگونه عقوبت مرا گرفتار سازد و در جهنم تن و اندام
پوسيده وريخته واستخوانهايم کوقته ومثل سرمه سائیده بشود بازازگر بيان
من دست برندارد وازنو بمن گوشت و استخوان داده ابتدا به عذاب کردن
نماید الى زمان نامتناهى. آيا لذت صدساله دنيا بعد از عذاب يکروزه جهنم
برابر میتواند شد زیرا که يك روز جهنم با هزار سال دنيا مساوی است. با
وجود يکه اين خالق را باید تو ارحم الراحمين و معدن کرم و منبع رحمت
بداني خالقی که صاحب اين چنین جهنم است، خالقی که چنین منتقم
است از هر غصب و جلا و وقباب و هر قسم ظلام بدتر است. اگر خالق با من
اینگونه رفتار میبايست کرد چرا مرا آفرید. من کی ازو حیات خواستم.
اگر عاقبت من چنین باشد زهر مار بشود حیات صدساله دنيوي او اگر چه
متصل با نعمت و سرورهم بگذرد. اگر جهنم راست خالق رحیم و عادل
در نظرها يك وجود نامحبوب ، يك وجود مکروه و ظالم مشاهده میشود و
اگر دروغ است پس ای واعظان وای عالمان و ای شارلانانان چرا بیچاره
عوام را از نعمات پروردگار عالم محروم میسازید ، چرا عیش او را تلخ
میکنید ، چرا از ترس جهنم او را نمیگذارید که با اسایر ملل ملاقات کرده
علوم و صنایع یادبگیرد. دنيا محل اقتباس است، شما بواسطه اين برپوچات
نمیگذاريدي که بیچاره عوام از نعمات الهی برخوردار شود : نعمدپردازي
مکن حرام است، به نعمات گوش مده حرام است، نعمات یاد مکیر حرام است،
تیاتر يعني تماشا خانه مساز حرام است، به تیاتر مرو حرام است، رقص مکن

مکروهست ، بهر قص تماشا مکن مکروه است ، سازمزن حرام است ، به ساز سماع مکن حرام است ، شترنج مباز حرام است ، نرد مباز حرام است ، [تصویر مکش حرام است ، تصویر مجسم درخانه نگاه مدار حرام است] . اگر چه این چیزها در نظر ظاهرآ عمل سبلک مینماید اما خبر ندارید که اگر در حد اعتدال باشد به ذهن جلا میدهد و جوهر عقل را زیاد میکند چونکه طبیعت انسان مجبول^۱ است با حزن و فرح و هرجنبه را قوائی هست که اگر آن قواها کار نکنند کند میشوند چنانکه دست را اگر یکسال حرکت ندهی خشک میشود . پس ، از وسائل فرح و سرور کناره جوشدن حواس را معطل و عقل را مکدر میکند و اگر بعد اعتدال نباشد یعنی در استعمال کردن قوای فرح و سرور افراط بشود قواها به تحلیل میروند . شما باید از علم طبیعت مطلع بشوید تا حقیقت این اشاره را فهم توانید کرد . اگر حرمان این لذایذ در دنیا موجب ترقیات میشد زاهد باشیستی اعقل ناس باشد و حال آنکه کودن ناس و ابد زمانه است . فقط شرب مسکرات را منع کنید که فی الواقع حرمت مسکرات در اسلام قانون بی نظیر است زیرا که بدن از مسکرات در صورت تجاوز از حد اعتدال بی شببه به امراض مختلفه مبتلا میشود و در آخر بالکلیه اضمحلال میباید^۲ . فقط

۱- سرشته است ، آفریده شده است .

+ قید : عروس بس خوشی ای دختر رز ولی گه سزاوار طلاقی

فماررا منع کنید زیرا آن عادتی است که در دنیا عمر انسان را بیمصرف ولذت اورا چون زهرمار میسازد بلکه مرضی است بی علاج. بعض اشخاص کوته نظر اعتقاد میکنند که خوف جهنم باعث عدم صدور جرایم است + . آیا کدام مسلمانست که فقط از بیم جهنم مال مردم را وقتی که بدستش افتاد نخورد و هنگامی که بجهة بی ریش دوچار شگردد دست باونزند و بدختر و زن مردم در حین فرصت متعرض نشود؟ جمیع دزدان و راهزنان و قاتلان از عوامل الناس و از معتقدات جهنم بظهور میرسند. هیچ از عرف اذد و راهزن و قاتل دیده‌ای ؟ کسانی که در افریقیه از جنس بشر اطفال خرد سال ذکور را گرفته از عین قساوت قلب خواجه کرده در ممالک اسلامیه مانند حیوانات میفروشند و کسانی که ایشان را میستانتند همه‌هاز معتقدان جهنم هستند] حتى نقل میکنند، العهدہ علی الروای، که دریکی از قصبات حوالی

+ [تید: در قرآن مذکور است که خداوند عالم روز حشر به التجا وزاری عبد مذنب خود ترحم نکرده به ملائکه غضب میفرماید خذوه فلوجه ثم الجھیم صلوه . لهذا جمیع مسلمانان که به میعاد اعتقاد دارند هنگام گفتگو فیما ین خودشان درخصوص تربیت اطفال بیکدیگر چنین میگویند اطفال را در خوف و سخط خود حضرت باری تربیت بایداد بتصور اینکه حضرت باری گویا وجودی است دیوسیرت و غضبناک و منقم و بیرحم و گویا اطفال که در خوف و سخط او تربیت یافته شوند در بزرگی از سخط او احتراز کرده از صلح او و از معصومیان توانند شد ولیکن اطفالی که بدین نوع تربیت سیا بند در بزرگی کودن سخن و علاوه بر آن اکثر اوقات خطا کار میشوند .]

۱- اورا بگیرید و بزنجیر بیندید و به دوزخش اندازید. (سوره الحاقة، آیه ۳۰)

مکهٔ مکرمه برده‌فروشان مریضخانهٔ مخصوص برای این اطفال معصومه میدارند بادلاکان و جراحان مخصوص که در آنجا صد - صد آلت تناسل ایشان را دلاکان قطع می‌کنند. بعد از آن جراحان با هتمام تمام مشغول معالجهٔ ایشان می‌شوند، که ثلث ایشان تاب این نوع بيرحمى را نياورده به‌هلاکت میرسند و عوض قیمت هلاکش‌گان از گرانی قیمت بازمدادگان سه‌باره چهار‌باره زیادتر بوصول میرسد^۱] و سبب بدیختی این اطفال معصومه عقلاً مشتریان ایشانند از مسلمانان که در موسس حج و در سایر مقام‌ها طالب خریدن ایشان می‌باشند. اگر اشترا^۲ باشد بایمان چه فایده‌ای منظور خواهد کرد که مرتكب این نوع عمل شنیع بشوند . پس به عدم صدور جرایم سبب عمدهٔ جهنم نیست بلکه خوف سیاست^۳ دنیویه است و سرزنش اماهی^۴ و افران و ناموس و غیرت و عقل و علم و هم در طبیعت بشریه یک‌فوه و خاصیت مودعه^۵ می‌باشد که انسان را به تشخیص عمل خیر از عمل شر و عمل حسن از عمل سیی^۶ و به محظوظ بودن از عمل خیر و منجر شدن از عمل شر قابل می‌کند . مثلاً یک طفل یتیم بی‌صاحب و مسکین رحم کردن را هر طبیعت می‌فهمد که عمل خیر و حسن است واز آن محظوظ می‌شود و زدن یک طفل یتیم بی‌صاحب و مسکین را هر طبیعت درک می‌کند که عمل شرسی

- ۱- خرید .
- ۲- تنبیه ، مجازات .
- ۳- مثل‌ها ، شبیه‌ها .
- ۴- به و دیعت یا به اسانس نهاده شده .
- ۵- بد ، زشت .

استواز آن ضجر میابد. همچنین درخصوص سایر جرایم نیز خود طبیعت رهنماست پس هر قدری که بواسطه علم به جوهر عقل انسان صیقل داده شود هم به تقویت علم و هم به امداد طبیعت همان قدر خود را از معاصی کنار میگیرد معهد افاقانون سیاست نیز باید در نظر باشد اما نه آن قانون سیاست که در ضمنش قتل نفوس و قطع اعضا باشد بلکه آن نوع قانون سیاست که در دول منظم معمول میگردد والا اعتقادات پوج و بیم جهنم و امید بهشت هرگز بتصور جرایم مانع نمیتواند شد و جهنم و بهشت را پا کدامنی سبب داشتن ظن بخطا است . بلى ظاهراً بعض اشخاص چنین خیال میکند که فی الواقع از بیم جهنم و بهشت پرهیز کار شده است اما در اشتباه است هر چند به خود او چنین ظاهر میشود و بیم جهنم و امید بهشت در ظاهر اگر چه فی الجمله مدخلیتی دارد ولی در باطن سبیل باریات دیگر نیز مقوی این حالت است که خود شخص آنها را در ک نمیتواند کرد از قبیل اغراض نفسانیه مانند محترم شدن در نظر علماء عزت و اعتبار یافتن از عوام و امثال آنها .

ای علما ، دیگر هم میگوئید که تشریح اموات مکنید حرامت است بسباب اینکه اگر اعضای میت قطع بشود با اعضای ناقصه به حشر میاید . بکذار میت با اعضای ناقصه به حشر آید چه امر بسیار عمد است ؟ اما بواسطه تشریح او در علم طب تبعات کثیره بعمل خواهد آمد و برای مردم فواید غیر محصوره عاید خواهد شد . آن در اوروپا علم طب تغییر یافته بواسطه تشریح و بر این قاطعه مشخص کرده اند که مجلس مرض درنسایج^۱

۱- نسج ها .

است یعنی رکهای باریک و سفید خالی از خون و بدین جهت در علم طب ترقیات وافره ظاهر شده است اما شما همان قواعد زمان سقراط و بقراط را دست آویز کرده در تشخیص امراض بارأی سفیهانه خود همه جاهی مینویسید امامن سوء مزاج حارفسبیه صفراء اما من سوء مزاج بارفسبیه بلغم اما من سوء مزاج حارفسبیه دم اما من سوء مزاج فلان فسبیه سوداء^۱ خیر هیچ کدام نیست . شما نمیدانید ، بر وید یاد بگیرید و از گربیان این اخلاق بیگناه دست بردارید و بر ضد آنها به امراض بنای معالجه مکذارید و مردم را مکشید و بلا سبب در فصل بهار مردم را تکلیف بدفصد^۲ مکنید و جوهر حیات را بدون جهت کم مسازید که در بدن انسان هیچیک از اخلاق عوض خون نمیتواند شد و تصفیه آن یا فصد خطای محض است و برای سر کلاه از پوست تجویز منمائید بجهت آنکه خون دائمآ در بدن گردش و دوران دارد و تقاضای خون همیشه در بدن میل کردن بطرف گرم و رم کردن از طرف سرداست بواسطه کلاه از پوست سردا یاما گرم میشود و خون را بسوی خود زیاده جلب میکند و بدین جهت انواع امراض پیدا میشود مانند درد چشم و امثال آن ، حالا موقع بسط دادن بهای نمطلب نیست .

فردای آنروز باز با تفااق رفقا جهت استماع وعظ آخوند ملا صادق به مسجد رفت . مسجد مثل دیروز با جمعیت ملامال بود – باید بدانی که مرا نه رفquamیشنا اسند که کیستم نه کس دیگر ، گویا سیاحی هستم اسم آقا

-
- ۱- امادر مورد بدی مزاج گرم سبیش صفر است ، اما در مورد بدی مزاج سرد سبیش بلغم است امادر مورد مزاج تند سبیش خون است امادر موربد بدی مزاج فلان سبیش سودا است .
 - ۲- رگزدن ، حجامت .

کمال - بارفاخود را کشیدم بهیک گوشه . آخوند ملاصادق رفت بیالای منبر و بعد از خطبهٔ فصیحه آغاز کرد ، حالا بماند . ای جلال الدوله کتاب الفلیله را که میرزا عبداللطیف طسوجی در نهایت پاکیزگی و وضوح وجودت بزبان فارسی ترجمه کرده است تومکرر میخواندی و میگفتی تعجب میکنم از مصنف این الف لیله که اینقدر دروغ را از کجا پیدا کرده است حالا من بتومیگویم که تعجب مکن طایفه عرب در باقتن دروغ و ساختن افسانه در میان کل طوایف دنیا بی نظیرند و اهل ایران هم در باور کردن بدروغ و افسانه یمیزیلند ولو کان الاسلام معلقاً بالثربالنناوله اهل الفارس^۱ . حالا به وعظ آخوند ملاصادق گوش ده که از کتاب حق الیقین آخوند ملامحمد باقر مجلسی نقل میکرد و بین که بعض عرب خودشان را سفرای امام غائب نامیده برای جمع کردن خمس و نذر چگونه افسانه ها ترتیب داده اند و اهل ایران هم به افسانه های ایشان چگونه باور میکنند و این افسانه ها را برای خودشان عقاید دینیه قرار میدهند . او لازم تواریخ صراحتاً ثانیاً از حالات و روایات خودسفرا وهم از حکایات سایر اشخاص ضمناً مفهوم میشود که امام حسن عسکری پرسنداشته است و اگر هم داشته

۱- اگر اسلام از ستاره پروین هم آویزان باشد اهل فارس قطعاً آنرا بدست میآورند .

حدیثی است منسوب به پیغمبر اسلام که بصورت دیگری معروف است : لو کان العلم معلقاً بالثربالنناوله رجال من الفرس . یعنی اگر علم از ستاره پروین آویخته باشد مردانی از ایران بآن خواهد رسید .

است یادر طفولیت وفات کرده است و یا یحتمل بعد از رحلت امام حسن عسکری با مر معتصد خلیفه بقتل رسیده است علی ای حال بعض عیاران و شارلاتانان و گرگان در لباس گوسفندان بهجهت منفعت پنج روزه خودشان ملت بزرگی راسالهای دراز در عقیده باطله مقید واژ شرافت عقل محروم و درادنی ترین پایه هر انب انسانیت نگاهداشته اند. حالا یائیم بدوعظ آخوند ملا صادق .

آخوند ملا صادق : بموجب احادیث صریحه خروج مهدی یعنی امام دوازدهم را متواتر روایت کرده اند و مهدی ظهور خواهد کرد در دنیا زمانی که از ظلم و جور مملو باشد + و بر خواهد کردنیارا از عدل و قسط و جسم کثیر ولادت آن حضرت را دیده اند و از زمان ولادت تا زمان غیبت کبری او را ملاقات کرده اند و شیعه همیشه انتظار ظهور او را میکشد . اکثری از مخالفین بخيال تضییع ولادت آن حضرت افتاده بودند لهذا حق تعالی حمل مادر آن حضرت را مستور کرد چنانکه حمل مادر حضرت موسی را از فرعون مستور داشته بود اما جمیع کثیر از ولادت آن حضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون خواهر امام علی النقی و قابله ای که در همسایگی بودو

+ [قید: ای جلال الدوله از جدش چه خیر دیدیم که از نبیره اش نیز امید خیری داشته باشیم. بلی از آمدن جدش کم فتنه ها در دنیا ظهور کرده است و کم خونریزی ها بوقوع رسیده است نبیره اش نیز باید فتنه های خفته را بیدار کندو خونریزی ها را بتکمیل برساند .]

۱ - عدل ، داد .

دیگران، و بعد از ولادتش تاوفات امام حسن عسکری جماعت زیاد بخدمت آنحضرت مشرف شده بودند. امام حسن عسکری به احمد بن اسحاق فرمود پروزدگار عالم از روزی که آدم را خلق کرده است تا این زمان دنیا را از حجت خالی نگذاشته است و تاقیامت نیز خالی خواهد گذاشت. من سؤال کردم که یا ابن رسول الله که خواهد بود آن حجت. برخاسته داخل خانه شدویرون آمد، در دوش خود یک طفل مانند ماه چهارده شبه در سن سه سال و گفت ای احمد بعد از من امام و حجت اینست که غایب خواهد بود. عرض کردم که آیا معجزه و علامتی ظاهر میشود که خاطر من مطمئن باشد پس طفل بتکلم آمد بلغت فصیح عرب گفت که منم بقیة الله در دنیا وانتقام کشنده از دشمنان او . بعد عرض کردم که یا ابن رسول الله غیبت این طفل طول خواهد کشید؟ فرمود بله ای احمد ، این غیبت طول خواهد یافت تا اینکه تمام خلق از دین روگردان بشوند . ای احمد ، این امریست از امور غریبه خدا و سریست از اسرار او و غیری است از غیب‌های او. و باز یعقوب منقوس روایت میکند که روزی بحضور امام حسن عسکری مشرف شدم در حجره نشته بود. در طرف راست آن حجره دری بود بدیگر حجره علیحده و بر سر آن در پرده‌ای آویزان شده بود . پرسیدم که ای سید من امامت بعد از تو با که خواهد بود اشاره کرد که پرده آن در رابردار، وقتی که [پرده را] برداشتم طفلی بیرون آمد که پنج و جب بلندی قد او بود ، تقریباً در سن هشت یا ده بنظر می‌آمد ، گشاده پیشانی ، سفید چهره ، رخشند چشم ،

سطبر بازو، در چهره استش خالی و در سرش کاکلی داشت. آمد د. آغوش پدرش نشست. حضرت فرمود که بعد از من امام اینست. پس طفل برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که به تو مقرر است. پس طفlez باز داخل همان حجره شد. حضرت فرمود ای یعقوب داخل آن حجره شونگاه کن ببین که هست. داخل شدم باینطرف آنطرف گردیده نظر انداختم هیچکس را ندیدم ایضاً محمد بن معاویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان روایت کرده اند که یکدفعه در منزل امام حسن عسکری بودیم فرزند خود حضرت صاحب را بمانشان داد و فرمود که اینست خلیفه من بعد ازمن، به او اطاعت کنید اما غیر از این روز او را نخواهید دید. محمد بن عثمان که دومین سفر است روایت میکنند که چون مولای من حضرت صاحب متولد شد امام حسن عسکری پدرم عثمان را طلب نموده فرمود که ده هزار رطل^۱ نان و ده هزار رطل گوشت بپرسند^۲ از بشر بن سلیمان برد. کن. شیخ محمد بن بابویه و شیخ طویس بسند^۳ از بشر بن سلیمان برده فروش که اولاد ابوا بیوب انصاری است روایت کرده اند که روزی امام علی-النفی اور احضار کرده فرمود که تودوستدار ماهستی برو در فلان جا در روی جسر هنگام آمدن کشته اسرا، کنیزی که صاحب فلان صفت باشد از این عمر و بن زید برد و فروش خرید کن. رفتم خریدم. در آخر معلوم شد که

۱- واحد وزن، پیمانه بزرگ هم هست.

۲- یعنی باسند، بحکم سند.

این کنیز دختر قیصر پادشاه بوده است . اورا به امام حسن عسکری عقد کرد ، حضرت صاحب از او تولد یافت و اسم آن کنیز نرجس خاتون بود و در او اثر حمل تازمان ولادت حضرت صاحب معلوم نبود بجهت آنکه امام حسن عسکری در زمان وضع حمل نرجس خاتون به عمهٔ خود حکیمه خاتون فرمود که حمل ما ائمه در شکم نمیباشد ، در پهلو میباشد و ما از رحم مادر تولد نمیاییم بلکه از ران مادر تولد میاییم بسبب اینکه ما نور حق تعالی هستیم از محل چرک و کثافت که فرج والده باشد خروج کردن برای ما سزاوار نیست + . روزی احمد بن اسحاق ، سعد بن عبدالله را با خود بحضور امام حسن عسکری برده بود که مستلداری چند از او سؤال نماید سعد بن

+ [قید : عزیزم من جلال الدوله این زیاده لغو تر است نه که هر قسم افسانه ، زیاده تر بی معنی است نه که هر قسم معجزه^۱ و لیکن این را امام یا زدهم حسن عسکری حیان نکرده میگوید و صدق این را اشهر^۲ اولیای دین در عصر صفویه ، آخوند ملام محمد باقر مجلسی ، عارنداشته تصدیق میکند بموجب اخبار متواتره ای که از علمای متقدیین باور میده است در تصنیف متعدد ایشان ، و اینرا واعظان مسلمین شرم نکرده تصلی از منابر مساجد به مردم اعلان میسازند .
بلادتی^۳ که آدم بموجب آن بدین قسم جفنگ باور تواند کرد البته بالاتر از ←

-
- ۱- ظاهر آ منظور اینست که «این خیلی لغو تر است از هر قسم افسانه و خیلی بی معنی تر است از هر قسم معجزه .»
۲- مشهور تر .
۳- بلاهت ، نادانی .

عبدالله روایت میکنند که هنگام داخل شدن بحضور حضرت دیدم که طفلي در کنار آنحضرت نشسته در کمال حسن و جمال، در سر شکاکل . در تزدھضرت سیبی بود از طلا که ازاکا بر بصره یکی با وهدیه فرستاده بود و نامه‌ای در دست خود مینوشت چون طفل مانع میشد حضرت سیب طلا را میغلطانید طفل هردم که بعقب آن میرفت حضرت مشغول کتابت میشد . چون سعدخواست که مسائل خود را سؤال کند حضرت فرمود ازین فرزند من بپرس که وصی و جانشین من است .

— حماقت هبنقه است اما جسارت داری که بعد از این می‌دانم خاطرنشان کنی که جناب امام هذیان خالص فرموده است و علمائی که درخصوص صدق آن شهادت کرده‌اند مردم را کودن می‌شمارند در آنصورت علماء بلا تأمل به قتل توفی خواهند داد و مردم بلا مضایقه و بلا ترحم به اجرای آن قتوی خواهند نمود . نگاه کن که علماء بواسطه ریا کاری اهل ایران ، در مراتب فرزانگی به چه درجه پست‌تر افکنده‌اند ولکن اهل ایران فطرتاً از نعمت عقل جبلی و دکاویت و قابلیت ذاتی بی بهره نیست ، نهایت جوهر فولاد در زیر ژنگ ناپدید شده است یعنی عقاید باطله حیرت‌انگیز از مردم عربها اورا بدیخت کرده است و این کیفیت نیز از جمله غراییات است که علمای ما در جمیع تصنیفات خودشان و مواضع آشکارا و بلا ترحم به کل حکما و صاحبان خیال که بطريق حقیقت و حقوق عقل و بشریت دلالت می‌کنند نام به نام فحش میدهند و لعنت می‌فرستند و خود ایشان را ملاحده وزنا دقه مینامند و عقیده ایشان را فرآبیز و ضلالت افزاییده‌اند . مردم هم در خصوص این نوع بی‌انصافی هر گز به علماء دقتی نمی‌گیرند .^۱ حکما و صاحبان خیال با تحمل و بلا تظلم بدبونه جفای ایشان صابر می‌شوند .

←

۱- خردۀ نمی‌گیرند.

به معتقد خلیفه خبر داده بودند که از امام حسن عسکری طفلی یافی مانده است. خلیفه رشيق را با دونفر غلام دیگر فرستاد به سامره و فرمود بهخانه امام عسکری داخل بشوید و هر کس را در همان خانه باید سرش را بمن بیاورید.

رشيق روایت میکند که وقتی به خانه حسن عسکری رسیدم در دهليز خانه غلامی سیاه نشسته بندزیس جامه میبایفید. پرسیدم که درین خانه کیست جواب داد که صاحب آن دیگر بهما زیاده ملتبت نشد مداخل خانه شده در مقابل پرده‌ای دیدیم چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد و اندرون آن حجره آبی^۱ بزرگی مانند دریاچه

→ وقتیکه بیچاره حکیمی و صاحب خیالی گاهی ازشدت دلتگی گاهی از بابت شوخی برای تفریح خوانندگان جسارت کرده در تصنیف خود تمسخر خفیفی و یا استهزای جزئی در حق علماء و در حق عقائد باطله بتلم. یاورد، مثلاً جنانکه درین قید، آنوقت علماء از هر طرف صدای فریاد و ففان بلند کرده میگویند نگاه کن به کافر نابکار از تل گیاه کشیش چنگهای ربوه میخورد چنانکه جانوران درنده در کتاب انسانه به گاو بیچاره گفته اند نگاه کن به زندیق ملعون چکونه گمراه شده است که رسم ادب و حیا را بالمره فراموش کرده به علمای راشدین و بدین میان تمسخر و استهزا میکنند، لعنت بر او باد و بر عقیده او. مردم هم درین باب شریک نیت علمایشوند بیچاره حکیم و صاحب خیال نمیدانند که از تعدی واذیت ایشان به که پناه آورد و در کجا خلاصی یابد.]

۱- باید «آب بزرگی» باشد.

مشاهده گردید و در انتهای حجره روی آب حصیری گسترده دیدیم و بروی همان حصیر شخصی نیکو منظر مشغول نماز بود و هیچ بهما ملتفت نشد . یکی از رفقا احمدنام پای خودرا به اندرون حجره دراز کرده همان ساعت در آب آغاز غرق شدن کرده باضطراب افتاد . من دست دراز کرده اورا کشیده بیرونش درآوردم بیهوش شد بعد از ساعتی بیهوش بازآمد . پس از آن رفیق دیگر اراده کرده داخل بشود حالت او هم بدان قرار شد من متوجه شده عذرخواهی کردم و گفتم ای مقرب در گاه الهی والله نفهمیدم بودیم نزد که میآئیم از حقیقت حال خبر نداشتیم ایندم توبه میکنیم هیچ بنا متوجه نشد . بدل ما هیبت عظیم افتاد بر گشتنیم . معتقد منظر ما بود وقتی که رسیده گذارش را نقل کردیم فرمود اگر این سردا به آفریده ای نقل میکنید بی شببه گردن همه شما را خواهم زد . تا فوت معتقد ما جرأت نداشتیم که این حکایت را به کسی نقل بکنیم .

کلینی ، روایت میکند که اسحاق بن یعقوب بخدمت حضرت صاحب عریضه ای نوشه به سفیر دوم محمد بن عثمان تسلیم کرد که به حضرت بر ساند اسحاق در عریضه خود از حضرت سوال کرده بود که آیا علت غیبت تو چیست و در غیبت توجه نفع ازاو^۱ به خلق عاید است . ای جلال الدوله بیینیم حضرت چگونه جواب متین خواهد داد که سائل را سکوت حاصل بشود .

۱- منطقاً باید «از تو» باشد مثل جمله هائین تر .

ودر غیبت توجه نفع از تو به خلق عاید است^۱. حضرت در جوابش نوشت اما علت غیبت، پس حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا لانسلوان عن اشیاء ان تبدلکم تسوکم^۲ و اما آنکه سؤال کرده بودی ازوجه انتفاع خاق در حالت غیبت من. پس بدانکه انتفاع خلق ازمن در حالت غیبت من مانند انتفاعی است از آفتاب زمانی که در زیر ابر باشد بدرستی که من امان اهل زمین از عذاب خدا چنانکه ستار گان امان اهل آسمانند پس بیندید باب سؤال را که برای شما نفعی ندارد و تکلیف نکنید در کاریکه دانستن آنرا به شما تکلیف نکرد مانند و دعا کنید که حق تعالی بزودی برای شما فرج کرامت کند صلاح شما درین دعاست. سلام خدا بر توباد و بر کسانی که تابع هدایتند.

ازین چه حاصل شدای جلال الدوله. این مگر به آن سؤال جواب است
بهر صورت.

امام جعفر صادق فرموده است که حضرت قائم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه که آنرا غیبت صغیری میگویند، یکی طولانی که آنرا غیبت کبری مینامند. در غیبت اولی کسی جای اورانخواهد داشت مگر خواص

۲- این جمله در نسخه ترکی نیز عیناً تکرار شده و علت تکرار ارش معلوم نیست.

۱- سوره مائدہ آیة ۱۰۶- ای کسانی که ایمان آورد. اید از چیزهای مهر سید که چون بر شما آشکار شود اندوه گینتان کند.

شیعیان و در غیبت نایه مکان اوراکسی نخواهد دانست مگر اولیا . پس وقتیکه احادیث متواتره به وجود حضرت قائم دلالت میکند انکار کردن آن حضرت محض بسبب غرابت طول حیات بی صورت است با وجودیکه به حیات حضرت خضر و به عمر هزار ساله حضرت نوح و به عمر سه هزار ساله حضرت لقمان مردم قائلند⁺؛ و سوال کردن که در وجود امام غایب

+ قید : ای جلال الدوّله من نمیدانم که کدام مفیده به حیات حضرت خضر و به عمر هزار ساله حضرت نوح و به عمر سه هزار ساله حضرت لقمان قائل است تاکه این مثال با مکان حیات امام غائب دلیل تواندشد. سه هزار سال بلکه یک هزار سال مدتی است که به جمادات نیز تغییر میدهد . انسان چقدر کودن باید بشود که این مدت را در عالم حیوانات مؤثر نداند و به عدم انهدام کاخ وجود ذیحیات در مرور این زمان اعتقاد ورزد. آخوند مرحوم این قول را اگر از راه اعتقاد میگوید آشکارا مفید است و اگر از راه ریامیگوید آشکارا شارلاتان است. اما نقل خضر باصطلاح ترکان ناله قاز است. آب زندگی کجا بود که خضر بنوشد و زنده بماند. در تواریخ یونانیان نوشته اند که اسکندر بطریقیه بدزیارتگاه یکی از خدایان مشهور و نیکوسیرت یونانیان یوپتیرنام رفته بود که از او کمر بسته بشود و زندگی جاوید معنوی بیابد نه صوری یعنی روحانی نه جسمانی چنانکه مانیز با شخصیت نیکو خصال استند زندگی جاوید معنوی روحانی یعنی خیالی میدهیم مثلا زنده است نام فرخ نوشیر وان به خیر گرچه بسی گذشت که نوشیر وان نماند يتحمل که حکیمی نیز خضر نام در رکاب اسکندر روانه بوده است واو نیز نظر به اطوار پستدیده خود در عقیده مردم آن زمان زندگی جاوید معنوی ←

در حالت غیبت چه فایده هست بی وجه میباشد زیرا که در حال غیبت امام

→ وروحانی یافته است دیگر اسناد زندگی جاوید صوری و جسمانی چرا بدوا
بدهیم و چرا بدين درجه احمق بشویم^۱. [واگر باعتقاد علمای ما این خضر
همانست که خدای مالزو در قرآن خبر میدهد او را بصفت علمناه من لداناعلما^۲
میستاید و آنکه با حضرت موسی رفاقت کرده است و در اثنای رفاقت یک نفر
طفل معصوم را بلا جرم کشته است بدين فتوی که پدر و مادر او از صلحاء بودند
و این طفل بیچاره گویا در بزرگی میباشد مصدر طغیان و کفر شود و روح
والدین خود را بر نجاند بدان مسبب مستوجب قتل شده است این خضر را
نهاینکه از عالمان بلکه از دیوانگان باید شمرد زیرا که با کدام دلیل عقلی و
نقلي آدم با شعور و نور حرم طفل معصوم را با همان فتوای بی معنی میکشد
که این ظالم کشته است و آیاروا است که چنین احمق بی رحم شایسته زندگی
جاوید بشود. از چنین سفیه بعید نیست که سفینه راهم با تحقق خرق کرده باشد
و در حقیقت پادشاه زمان سفاین مردم را بزور نمیگرفت حرفنی بوده است
بی ثبوت که بدموسمی گفته است در هر صورت خرق کردن سفینه هم به سفاحت
او دلالت میکند مثلاً اگر سفینه را چنان خرق کرده است که بالمره از مصر فیت
افتاده است و آب بواسطه آن خرق داخل سفینه تواند شد آشکار است که همان
ساعت سفینه به ته آب رفته خرق میشود در آن صورت از عمل او به صاحبان
سفینه چه فایده آید و اگر منفینه را چنان خرق کرده است که باز مصر فیتش باقی
است لاینکن باعیب جزوی و بی خطر چنانکه آب از خرق او داخل سفینه نمیتواند
شد و سفینه در روی آب مانده است در آن صورت پادشاه زبان که به سفینه
احتیاج دارد البته آنرا خواهد گرفت و این عیب جزوی و بی خطری که از



- ۱- این قسمت از قید را بصورت ناقص تری ضمن نامه‌ای بتاریخ ۲ آوریل ۱۸۷۱ بمنظور تکمیل نسخه میر رایوسف خان مستشار برای او فرستاده است .
- ۲- اورا از نزد خود دانش آموختیم (سوره الکهف آیه ۶۶)

همان فایده حاصل است که در حالت غیبت پیغمبران پیشین ثابت است

→ خرق خضر واقع شده است سفینه را از غصب شدن سالم نخواهد گذارد پس عمل او بازی معنی است. ما قدر باید نادان بشویم که این نوع عمل های اورا دلیل عقلش بشماریم. تعجب میکنم که خدای ما از غرابت این گذارش صرف نظر کرده آنرا درمی خواهد این قاتل به مأمور میدهد معلوم بیشود که خداوند عالم در مغز ما که بندگان اوئیم هر گز قوه درآکه فرض نمیکند. حق دارد. چه بگوییم مگر آخوند ملام محمد باقر مجلسی را نمی بینند گمان میکند که ما همه مثل او هستیم در آنصورت چرا چنین حکایات را خبر ندهد اگر مثل ملام محمد باقر نیستیم پس چرا در مدت تاریخ هجری اصلا به لغویت این خبر هیچ ملتافت نشده ایم و متصل خودمان نیز آن مفیه مجنون را که امروز خضرش میخوانند میستایم و از دانش بی وقوع او وجود میکنیم گویا نظیر قوپر نیک است که حرکت کره زمین را دریافت کرده است یا اینکه نظیر نیوتون است که قوه جاذبه کرات فلکیه را شخص نموده است حتی به بیچاره موسی میخندیم که گویا چگونه ماده دل و طفل منش بوده است که از عمل بی معنی او بمقام تعجب آمده است با وجودی که بیچاره موسی دیده است و دانسته است که مرد که دیوانه محض است. ای جلال الدوله در دشکل اینست که این حکایت تأویل بردار هم نیست که باز به نوعی پرده کشی ممکن شدی. جناب عبدالرحمن بن خلدون نیز در جزء رابع تاریخ خود فی اتیان قصه الخضر دلیلانیه المهدی مینویسد والصحيح ان الخضر قدما^ت . خدای ما مثل این خضر عالم دیگر راهم در قرآن به مانشان میدهد که در پیش حضرت سلیمان بوده است و گویا قبل از طرفه العین تخت بلقیس را شهر سبابه بیت المقدس آوردہ است . بعوض آنکه در قرآن یتکی دنیا را وقوت بخار را وقوت الکتریسیت را به ما خبر بدهد اینجین سهارا به ماسیح میسازد و خبر بلقیس و خبر شهر سبارا نیز به سلیمان ←

۱- در کتاب این خلدون یافت نشد .

مگر این ثواب فایده نیست که شیعیان به امامت او اعتقاد کرده بظهورش منتظر میباشند.

ای جلال الدوله میبینی که در آثبات فایده غیبت آخوند ملام محمد باقر مجلسی چکونه برهان قاطع اظهار میکند. بلی بعد ازین دلیل دیگر هرگز امکان شباهه نیست.

از امام جعفر صادق منقول است که هر کس در انتظار حضرت قائم وفات کند بمنزله آنکسی است که در زیر خیمه آن حضرت در یکجا با آن حضرت جالس شده باشد و در خدمت حضرت رسول شهید شده باشد و هم ثابت است که هرسال امام غایب به حجج میآید و مردم را میشناسد و مردم او را نمیشناسند و در ایام غیبت صغری حضرت صاحب بتوسط سفر ابه شیعیان توقیعات^۱ میرسید و این حدیث از امام غائب است که در حال غیبت من رجوع کنید به راویان احادیث ما آل رسول که ایشان حجت ماهستند و من حجت خدایم. درین باب احادیث از حداصا^۲ بیرونست. پس ازین دلایل و نصوص که آخوند مرحوم بغیبت حضرت قائم اقامه کرده است به ذکر دلایل زیاده احتیاج نیست.

۱- فرمان شاهی، عباراتی که زیرنامه یا کتابی بنویسند

۲- شماره، حساب.

→ مرغ هدهد آورده بود... پهپه خدای مارا بین چه ها میباشد. فقال ای عده دهد احظت بمالم تحظ بـ و جنتك من سباء بنباء يقين . انى وجدت امراة ملكهم واوتیت من كل شیئی ولها عرش عظیم^۱ الى آخر الآیات . [

۱- سوره النمل آیه ۲۲ و ۲۳

ای جلالالدّوله ثبتالمطلوب^۱

حضرت قائم را در غیبت صغری سفرا بود که عرايض مردم را به حضورش ميرسانيدند و بخط شريف آن حضرت جواب مياوردند و خمس و نذورات که از مردم ميرسيد تحويل گرفته به حضرت عرض ميکردند و حضرت نيز ميفرمود که به سادات و فقrai شيعيان برسانند و انواع كشف و كرامات از سفرا ظاهر ميشد. مدت غيبت صغری هفتاد سال كشيد اول سفرا عثمان بن سعيد اسدی بود که عدالت و اماتش به شهادت امام حسن عسکري ثابت بود. دوم ابو جعفر محمد بن عثمان بود يعني پسر سفيرو اول که پدرش در حين وفات سفارت و پيشه خود را به پسر خود سپرد . درين خصوص محمد بن عثمان از طرف امام غائب نامه اي نيز اظهار کرد که جانشين بر حق پدر خود ميباشد محمد بن عثمان حين وفات خود سفارت را به ابابالقاسم حسين بن روح نوبختي وصيت کرد و حسين بن روح زياده از يسيت و يكساal مشغول سفارت شد و مرجع جميع شيعه بود و در تقيه بنحوی مهارت داشت که سنيان او را از خودشان ميدانستند ^۲ تا که در تاريχ سيصد و ييست و شش به رياض رضوان ارتحال کرد ^۳ و با مر امام غائب سفارت را به شيخ جليل على بن محمد سمرى تفویض نمود و شيخ

+ قيد : يعني طرق حيله گري و نادرستي را بواجي ميدانست.

۱- مقصد ثابت شد

۲- به باع بهشت رحلت کرد .

جلیل سه‌سال به‌امر سفارت مشغول شد و در تاریخ سیصد و بیست و نموفات کرد، غیبت‌کبری واقع شد، چند نفر از شیعیان در حالت وفات شیخ جلیل‌علی بن محمد‌سری بحضور اورفته بودند از امام‌غایب فرمانی بیرون آورد که بسم الله الرحمن الرحيم ای‌علی بن محمد سری حق تعالی بزرگ نماید اجر برادران ترا در مصیبت تو بعد از شش روز تو از دنیا مفارق است خواهی کرد پس کارهای خود را جمع کن و کسی را بخود وصی و قائم مقام مساز که ازین‌دم غیبت‌کبری تامه ابتدا کرد می‌شود که مدت این غیبت بسیار طول کشد و دلها سنگین گردد و زمین از جور و ستم پرشودا مادر زمان این غیبت هر کس از شیعیان ادعای‌کنده مرا دیده است کاذب و افتراء کوست لاحول ولا قوة الا بالله العالی العظیم.

ای جلال‌الدوله پس معلوم می‌شود که در خصوص دیدن امام‌غایب احتمال ادعای دروغ از شیعیان بوده است. آیا درین صورت همین احتمال در حق خود سفرا نیز شامل نمی‌تواند شد و صدق ادعای ایشان با کدام دلیل عقلی ثابت می‌شود. کیسانیه نیز درین من قائل هستند که محمد حنفیه غیبت کرده است شما خواهید گفت که ایشان دروغ می‌کویند. خیر شما خودتان دروغ می‌کوئید، برای بات غیبت شما که دلیل عقلی ندارید اعتقاد شما درین باب مبنی بر روایت چند نفر عیار ابله فربایست ایشان مگر اینچنین عیاران نداشتند از کجا معلوم می‌شود که عیاران شما راستکو هستند و عیاران ایشان دروغ‌گو به‌صورت.

از سفرا معجزات بسیار ظهور میکرد از آنجمله ابوعلی بغدادی نقل میکند که از طرف ابن جاویش دو شمش طلا میآوردم که در بغداد به حسین بن روح بدهم انفاقاً در راه یک شمش آنرا گم کردم از بازار شمش دیگر خریده عوض آن گذاشت و قتی که به حضور حسین بن روح رسیدم و شمشها را عرض کردم اشاره کرد که فلان شمش را بردار که آنرا از بازار خریده‌ای زیرا که شمش مفقود شده‌بهم واصل شده است همان ساعت دست برده شمشی را که در راه مفقود شده بود در آورده نشان داد . دفعه دیگر در بغداد زنی از شیعیان میرسید که وکیل امام غایب کیست یکی از شیعیان حسین بن روح را به اونشان داد زن نزد حسین آمد و گفت خبر ده بن که برای توجه آورده‌ام تا که تسلیم نمایم . حسین گفت : هرجه آورده‌ای بینداز به‌دلجه میگویم . زن آنچه آورده بود بدجله‌انداخت و رجوع به حسین کرد . حسین به خادم گفت بیار همان حقه را . وقتیکه خادم حقه را آورد به‌زن گفت آورده تواین حقه بود در جوفش یک جفت دست‌بند طلا و چند دروانه و چند انگشتی فیروزه و عقیق هست ، زن از حیرت بیهوش شد . یکدفعه هم در مجلس حسن بن احمد^۱ ناصرالدوله از غیبت امام صحبت افاده بوده است حسن بن احمد استهزا میکرده است که غیبت دروغ است در آنحال عمومی او حسین داخل شده گفته است که ای فرزند شک مکن و استهزاء منما من نیز اول مثل تو شک میکردم اما

۱- دریکی از نسخه‌های ترکی بجای احمد، «حمدان» آمده است.

وقتی که مرا حاکم قم کردند با قشون میرفتم بعقب شکاری افتاده تنها از
 دسته‌ها دور شدم زیاده دورتر افتادم ناگاه سواری در پشت اسب اشهب
 پیدا شد عمامه‌خزوسبز در سرموزه سرخ درپا به من امیر خطاب نکرده
 گفت ای حسین چرا در غیبت من شک میکنی و چرا خمس مال خود را
 به اصحاب و نواب من نمیدهی . من از خوف لرزیدم عرض کردم فدای
 تو بشوم هر چه میفرمائی عمل میکنم فرمود ازفلان راه برگردکه به لشکر
 خود میرسی واگر چه‌اهل قم به خلیفه عاصی شده‌اند اما تو از برکت ما
 بدون قتال و جدال داخل شهر میشوی و کامرانی می‌بینی و هر چه کسب
 میکنی خمس آنرا به نایب من برسان . عرض کردم اطاعت میکنم فرمود
 برو حالا برشد و صلاح^۱ . بعد از نظرم غایب شد وقتی که من از حکومت
 قم معزول شده‌بامال وافر وارد بغداد شدم مردم بدیدن من آمدند از آنجمله
 محمد بن عثمان اسدی هم آمده نشد . همه می‌آمدند و میرفتد لیکن
 محمد نشسته بود و هیچ حرف نمیزد . در دلم زیاد خشنمناک میشدم که
 آیا این چرا برنمی‌خیزد و امیرود تا اینکه مجلس منقضی شد محمد
 بمن قزدیک آمده گفت که میان من و توسری هست بشنو گفتم بگوگفت که
 صاحب اسب اشهب میفرماید که ما بوعده خودمان وفا کردیم تو نیز بوعده
 خودوفاکن گفتم بجانمنت دارم برخاستم و از دستش^۲ گرفتم به اندر و نش

۱- در نسخه تاجیکی نوشته شده است « فلاح » .

۲- یعنی دستش را گرفتم .

بردم سر صندوق‌های خود را. اگشادم خمس مال خود را کلا به او تسلیم کردم
بعضی از مال من که فراموش شده خمسمش می‌مائد محمد بخاطرم می‌انداخت
خمس آنرا هم می‌کرفت.

ای جلال‌الدوله من نمی‌فهمم که معجزات یا کرامات این سفر اچرا
فقط از باابت خمس و هدیه نذر بروز می‌کرد به صورت.
ای جلال‌الدوله مادام که تو وهم مذهبان تو از علم طبیعت ونجوم
خبردار نیستید و مادام که بدانستن خوارق عادات و معجزات از ممنوعات در دست
تو وهم مذهبان تو یک قاعدة علمیه نیست تو وایشان همیشه به خوارق عادات
و معجزات وجادو و سحر و ملائکه و جن و شیاطین و دیوبوری و سایر این قبیل
موهومات باور خواهید کرد و همیشه در جهالت خواهید ماند. علم طبیعت
و علم نجوم را تعلیم کردن به تو و سایرین در مکتب ممکن نیست اما قاعدة علمیه
ربابنوعی تقریر می‌توان کرد يتحمل كه في الجمله از آن بصیرت حاصل کنید.⁺
اولاً مامی بینیم که این عالم موجود است پس این موجودیا خود بخود موجود است با
قانون خود یعنی در وجود خود به یک وجود اجنبی دیگر محتاج نیست در آن صورت

[+ قید : از متأخرین فیلسوفان فرنگستان دانشمند انگلیسی بوقل نام
در تصنیف خود در ملک مطالب عالیه مینویسد نیراعظم آسمانی با آن عظمت
و جبروت که دارد در پیشگاه عقل انسانی لاف برای بزرگ نمی‌تواند زد. پس ای جلال-
الدوله برای فهمیدن مطالب من باید تو عقل صرف راستندو حجت دانسته باشی
نه نقل را که اولیای دین ما آنرا برعقل مرجع شمرده‌اند و چند هزار سال است
بواسطه اغراض نفسانیه عقل را از درجه شرافت و اعتماد آنداخته در حبس ابدی
نگاه داشته‌اند].

اما متفق میشوند با یک گروه از فائقین و حدت وجود مثل عبدالرحمن جامی + و شیخ محمود شبستری [و کسنوفان] و بطرارق و ولترفرنگی و میکوئیم که کل کائنات یک قوه واحده [قادره] و کامله [محیط] است یعنی یک وجود واحد کاملست که در کثرات لاتحصی و اشکال و انواع مختلفه ظهور کرده است بلا اختیار در تحت قانون خود یعنی در تحت شروط خود. مثلاً قانونش اینست که مرد باید بازن مقاربت بکند، نطفه او در رحم زن فرار کیرد، نه ماه طفل در رحم مادر حیات بناشی یابد، بعد تولد کند و حیات حیوانی پیدانماید و با هوا نفس بکشد و شیر بمکدو شونما بکند، جوان شود، پیر گردد، بعد مضمحل بشود که ما به آن موت خطاب میکنیم و به عالم بگردانیم . در ذی حیات قانون اینست یعنی شرط اینست، و قانون جماد انتقال نماید . نه ماه طفل درخت باید بزرگ نشانیده شود، نباتات یعنی شرطش چنین است که حبه درخت باید بزرگ نشانیده شود، در وقت خود بآن آبداده باشند و آفتاب و هوای او و پرورش نمایند و نمو کند، نهاله گردد، بعد بزرگ بشود، سالها عمر نماید، بار بدهد، در آخر پیر بشود، بخشکد، بپوسد، بیقتد، تلف گردد؛ در نبات نیز قانون اینست یعنی شرط اینست . خواهی بر سید که پس نطفه و حبه اول از کجا بیداشد . جواب اینست که این کائنات یک قوه واحده و کامله است' ، یک

[+] قید : جناب عبدالرحمن جامی میگوید : در کون و مکان نیست ولا جزیک نور ظاهر شده آن نور بانواع ظهور حق نور تنوع و ظهورش عالم تو حیده مین است دگر و هم و غرور [۱- در نسخه ترکی بجای آن جمله زیرنوشه شده است : «یک قوه واحد قادر و کامل است»

وجود واحد کامل است ، او اش هم اینست آخوش هم اینست ؛ نه اول به او سبقت کرده است و نه آخر به او خاتمه خواهد شد یعنی عدم به او نه سبقت کرده است و نه خاتمه خواهد شد⁺ زمان هم از مقتضیات اوست مکان هم از تکیفات اوست . اگر بگوئی که آمدن وجود خود بخود به عرصه ظهور محالست این کائنات باید بالاراده یک وجود دیگر ظهور بکند پس همان وجود دیگر نیز بمحض این دلیل به حیثیتی که وجود است باید به اراده یک وجود دیگر موقوف باشد و همان وجود دیگر هم بخواهش غیر وجود محتاج بشود همچنین بلانهایت ؛ این به تسلسل میکشد و پایش در جائی بند نمیشود . اگر بگوئی که وجود دیگر صاحب قدرت است پس صاحب قدرت شدن امری است موجود ، همان قدرت را درین وجود که با چشم خود آرا هی بینی بدان ، آن وجود دیگر که موهم است پسر عمومی توئیست که این قدرت رادر او ثابت میکنی اما درین وجود مرئی دوامی بینی . پس تو چاره نداری مگر اینکه فقط درینجا بایستی و گوش بدی زیرا که با حواس پنجگانه تو زیاده برین نمیتوان دانست ، در اینصورت هر جزو این قوه واحده [قادره] و کامله و این وجود واحد [قادر] و کامل کمدرکثرات ظهور کرده است خواه کرات سماویه و خواه کره ارضیه و هر قسم موجود نسبت به وجود واحد فردآ جزو است و فردآ فردآ ذرهاست و تمام ذرات یک کل است و همان کل وجود واحد است . پس کدام ذره از ذرۀ دیگر خالق هم خودش است مخلوق هم خودش است . پس کدام ذره از ذرۀ دیگر

+ قید : چنانکه تو عدم را بوجود موهمی سبقت کننده وخانمه شونده نمیشماری .

خواهش خواهد کرد که فلان امر را بر مرادمن بساز بخلاف قانون معلوم ، و آیا کدام ذرمه قادرست که بر حسب خواهش این ذرمه این امر را بخلاف قانون معمول بدارد . دیگر واضحتر بامثال بگوییم مثلاً کدام ذرمه به ذرمه دیگر باید رجوع کند که فلان سربر مده را به بدن صاحبی متصل کرده زنده کن و آیا کدام ذرمه قادرست که به این تکلیف خلاف قانون انجام بدهد و آیا کدام ذرمه به ذرمه دیگر باید رجوع کند که مرا هزار سال عمر بده و آیا کدام ذرمه قادرست که این خواهش خلاف قانون را بعمل تواند آورد . شمس و قمر را که آنها نیز ذرات هستند قانون اینست که طلوع نمایند ، روشنی یافتن کند هر یک با قانون معین . آیا کدام ذرمه به ذرمه دیگر باید رجوع بکند که شمس را معدوم کن و قمر را شق بساز ، آیا کدام ذرمه قادر است که چنین تکلیف مخالف قانون را معمول بدارد . در کره ما که ارض است قانون چنین است که ذیحیات باره ای با هوا و پاره ای دیگر با آب تنفس می کنند آیا کدام ذرمه به این امر خلاف قانون مقتدر باشد . آیا کدام ذرمه ذیحیات ارضی و آبی از ذرمه دیگر باید تمنا بکند که مرا خارج از آب در روی زمین و جوف هوا بگردن ، آیا کدام ذرمه به انجام این تمنا قدرت دارد . در کره ما که ارض است قانون اینست که کل اجسام باید مرئی یا محسوس باشد . اگر ملک و جن و شیطان و دیوبه‌ی از اجسام کره ماست باید مرئی و یا محسوس باشند اگر از اجسام کرات دیگر ند به کره

ما نزول نمیتواند کرد بجهت آنکه هر کره را قوه مغناطیسیه یا قوه جاذبه هست و به موجوداتی که در سطح آن میباشند از نزول و عبور به سایر کرات مانع میگردد. آیا کدام ذره از ذره دیگر استدعا باید بکند که فلان ملک را نزد من بفرست و آیا کدام ذره است که به اجابت این استدعا قادر باشد. بموجب این قاعدة علمیه کل خوارق عادات یعنی کل امور مخالف قانون مثل معجزات [و کشف و کرامات] وجود و سحر و دمل و جفر و کیمیا + ممتنع میباشد و کل ملائکه و کل اجنہ و شیاطین و دیوبوری و امثال اینها در کره ما موجودات خیالی مینمایند.

+ [قید : بعضی از دراویش عیار پیشه اشخاص ناقص العقل را با انواع شعبدہ بازی ها ، که فنی است جدا گانه و در فرنگستان به فن مازی معروف است ، معتقد میکنند که کیمیا در دنیا وجود دارد و اکسیر از ممکنات است و بعضی فلزات کثیفه به فلزات نفیسه مقلوب میشود و برای اثبات دروغ های خودشان در شعبدہ بازی از راه افتراق چهار مصراع منسوب بامام نیکو خصال علی این ابوطالب را شاهد میآورند :

خدا الفرار والطلقا	و شیتا بیشه البرقا
اذا مزجته سحقنا	سلکت الغرب والشرقا

و میگویند که حضرت کیمیا را به معاویه آموخت و معاویه با او سلطه این علم زر فراوان گردآورد و به مردم داد و ملک را از دست امام گرفت . مردم بیچاره وقتی این چهار مصراع و نام امام را میشنوند بدون تعقل مانند شکار بیشурور بدام فریب صیادان بیمروت میاقتند و بوجود کیمیا معتقد میشوند و شعبدہ بازی عیاران را مشاهده میکنند و بخاری بیمعرفتی از علوم و فنون شعبدہ های آنان را درباره وجود علم اکسیر مثبت میشمارند و چنین گمان

ثانیاً این عقیده‌مبنی‌ها بکنار میگذاریم و قائل می‌شویم که این عالم

میکنند که جیوه واقعاً در بوته به طلای خالص منقلب شد و نمیتوانند بدانند آن جیوه که عیار در بوته ریخته بر روی آتش نهاده بوده‌ریده و آن زر که از درون بوته در آورده طلای خالص و حقیقی است که عیار با مداد فن شعبده در پیش چشم آنان در بوته افکنده بود و آنان ندیده بودند . بسب این نوع اعتقاد باطل بیچاره‌های جان و مالشان را در راه آنگونه شارلاتان‌ها نثار کرده ، خانه خراب شده عاقبت در کمال بد بختی کیمیا کیمیا گویان ، عنقا عنقا جویان از دنیا میروند .
یائیم بر سر آن چهار مصراع . اگر این مصراع‌ها از امام است و اگر امام کیمیا میدانست چگونه آنرا به معاویه آموخت که دشمن او شده خلافت را از دستش بگیرد ؟ معاویه پیست سال قبل از خلاقت در شامات در کمال استقلال حکومت کرده بودو پول گردآورده بود ، این چه دخلی به کیمیا دارد ؟
اگر بواسطه داشتن این علم تملک بر غرب و شرق ممکن بود هن امام چگونه حتی بر عربستان نیز نتوانست تسلط یابد ؟ با وجودیکه آرزویش در ریاست ازاویل تا آخر به عشق شیبیه بود و چرا پول نداشت که به اعوان و انصارش بدهد که ازاوی رو گردان نشده بجانب معاویه روی بگرداند ؟
چنانکه بر کل عالیان ثابت است امام خیرخواه ملت و محب بنی نوع بشر بود . اگر کیمیا وجود داشت و امام آنرا می‌شناخت و تعلیمش را جایز میدید باید با وضوح و صراحة بتصویریح بیان می‌کردد که افراد بشر از آن بهره‌ور می‌شوند نه اینکه با چند کلمه معموا و خلق را در اشتباه بیان‌دازد و تا انقراف عالم خانه خوابی بنی نوع بشر را باعث شود . معاذ الله که علی بن ابوطالب صاحب چنین صفاتی باشد تعالی شانه عما یقیلون الکاذبون .
←

موجود است بواسطهٔ یک وجود کل که منبع است و جمیع موجودات نسبت به

پس با دلیل عقلی مبرهن میشود که این چهار مصراع قول امام نیست ، عیاری این الفاظ را موافق بدعای خویش بیکدیگر بافته از راه افترا اسناد آنرا به امام داده و بمرور ایام این اسناد تا حق بنام امام شهرت باقته و حتی مصراع ها در دیوان او داخل شده است^۱ .

[واما وجود کیمیا ، پس امروز بواسطه قانون علم شیمی ثابت و روشن است که انقلاب ماهیت اشیاء بسیطه به بسیط دیگر یعنی انقلاب ماهیت مس و آهن و سرب و ارزیز و امثال آنها به نظره یاطلاع از ممکنات نیست]

+ [قید : الملك جوهر مجرد وبسيط يتشكل باشكال مختلفه الا الکلب والخنزير^۲ . اين كلام علماء منطقين ماهيچ معنى ندارد وترجمه اش در هيچ چيک از السنّة روی زبين مفهوم نمیشود تنهای بازن عرب قابل است که برای افاده اینگونه پرپوچات الفاظ باشکوه و مطردانه پیدا کرده در نظرها جلوه بدهد .

جوهر مجرد وبسيط چه چیز است و چه معنی دارد . فرض کنیم که ملك و جن جوهر لطیف یعنی سرشت لطیفند درین صورت آشکار است وجود دارند و هم ظاهر است که ذیعیاً تند و داخل جماد نیستند و چون ذیعیاً تند باید ترکیب حیاتی داشته باشند . وقتیکه ترکیب حیاتی دارند چگونه ممکن است مرئی نشوند و چگونه باشكال مختلفه تشکل توانند پذیرفت . تشکل پذیرفت یعنی چه ، مگر موم بودند که گاهی از آنها شکل شتر توان کرد و گاهی شکل شتر را برهم زده شکل گاو و گوسفند توان ساخت . ماملحظه میکنیم که این قبیل حقه بازی

۱- تاینجا فقط در نسخهٔ ترکی و بزبان ترکی بود که بفارسی معمولی ترجمه شد .

۲- فرشته جوهر مجرد وبسيطی است که بصورت های گونا گون بجز سک و خوک شکل میگیرد .

همان کل جزو است مانند نسبت موج به دریا یا نسبت حباب به آب^۱ و جایع

از قانون خودآفریننده کائنات نیز بیرون است. خودآفریننده کائنات هم بخلاف قانون خود قادر نیست ترکیب حیاتی را که یک دفعه از شکل اولی برهم خورد باز به همان شکل اولی بگرداند پس چگونه ملک و جن از یک ترکیب مثلاً از ترکیب حیات انسانی به ترکیب حیات شتر و اسب متغیر شده باز بیم خودشان از ترکیب ثانی به ترکیب اولی رجوع توانند کرد. خلاصه‌ای جلال الدوله، من که این کلام را نمی‌فهمم شاید تو می‌فهمی، اما گمان ندارم که تونیز فهمیده باشی. پس این کلام چه چیز است که در اکثر کتب معتبره مابه ما دوچار می‌شود. آیا چرا علومی ما این کلام را در هر جا قابل آورده‌اند. جواب را من به شما بگویم. چون مبدأ کار مبنی به هر قسم وسائل عوام فریب است این کلام نیز یکی از آن وسائل است تعجب است که تا امروز کسی ملتافت نشده است که این کلام معنی ندارد. خود پیغمبر ما نیز در مراتب تربیت یکی از عربهای عصر خود بود و خودش نیز مانند سایر عربها از علوم طبیعت و حکمت خبر نداشت و خودش نیز بوجود ملک و جن و به جمیع خوارق عادات قبلی باور می‌کرد و چنان می‌پنداشت که در کل دنیا طایفه‌ای نمی‌شود که بدین نوع چیزها اعتقاد نورزد و بهمین اعتقاد در کمال اطمینان نقل اصحاب کهف را و نقل هدهد و بلقیس را و ایمان آوردن طایفه جن را و امثال این قسم افسانه‌ها را در قرآن خبر میدهد و هر گز بعقلش نمیرسد که بعد از مرور قرون و اعصار علوم طبیعت و حکمت ترقی کامل در دنیا پیدا خواهد کرد و مردم بقوت آنها این چنین نقلها را از اخبار لغو و طفلانه خواهند شمرد و بر آنها خواهند خنده کرد و اگر لغویت آنها به پیغمبر

۱- در نسخه تاجیکی پس از کلمه «آب» این جمله آمده است «یا نسبت خطوط به قلم.»

جز و جدا شده است از همان کل، وجود کل اصل است و وجود جزو فرع
و این فرع باز به اصل رجوع خواهد کرد یعنی دریا تموح خواهد نمود،
موج خواهد برخاست، باز موج از هم پاشیده به دریا رجوع خواهد کرد؛ آب
حرکت خواهد کرد، حباب خواهد انداخت، حباب برگیب قبه‌های کوچک
نمودار خواهد شد، بعد باز هم خواهد خورد و به آب واصل خواهد گشت.
سیل براوج برد بود خروش چون به دریا رسید گشت خموش
بود موری زدانه‌ای خوشدل چون به خرم من رسید گشت خجل
و در حقیقت کل و جزو یک وجود واحد است که ظهور کرده است باز
بلا اختیار + در کثرات لاتحصی و انواع واشکال مختلفه بروفق قاعدة مذکوره

مانیز ظاهر می‌بود چنانکه بر ما ظاهر است ابدآ به اخبار آنها جسارت نمی‌کرد و
ابدآ به ذکر آنها خود را دانسته و فهمیده محل تمسخر آیندگان نمی‌ساخت.
الحاصل اعتقاد پیغمبر ما این بود که اگر درین باب از طرف مناقان شکی ظهور
کند همین شک در صدق قول او ظهور خواهد کرد نه در وجود ملک و جن و نه در
امکان خوارق عادات و این معنی برای او سهل مینمود و باعث کسرشان او
نمی‌شد چونکه پیغمبران پیشین نیز این چنین افسانه‌ها را خبرداده اند و اخبار
آنها را برای خودشان باعث خفت و کسرشان نشمرده‌اند پس پیغمبر ما نیز
در این باب اقتدا به متقدمین خود کرده است.^۱

+ قید: بلا اختیار بودنش را ازین قیاس میتوانی کرد که جنین را در شکم
مادر می‌بینی گاهی پلک چشم‌ها یا شپوشیده و چسبیده و گاهی موضع معتادش بسته و

۱- این حاشیه مربوط است به مطلب صفحه ۸۹



در تحت قوانین خود یعنی تحت شروط خود. درینصورت ما متفق می‌شویم
با کروه دیگر از قائلین وحدت وجود مانند [برهمن و] شمس تبریزی و
ملای رومی [واسپینوزای یهودی] و سایر عرف‌اچنانکه ملای رومی گفته است:
 بشنوای نی چون حکایت می‌کند وزجاجای ها شکایت می‌کند
 کرنیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
 پس از ظهور این جزوها از کل باز همان قاعده و قانون و شروط جاری

گاهی با دوسرویک شکم متکون می‌شود یعنی سببی واقع شده تکون اورا از
قانون معلوم منحرف می‌سازد درینصورت ندرجه‌نین اختیار هست که این سبب
را رفع کند و نه در قوه خارجه موهوه که بلقب آفریننده مشهور است و همچنین
هزار گونه دلیل قاطع بر اثبات این مطلب موجود است که ایراد آنها درین
مختصر نگنجد.

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود کو مانند گبر است
جبر عبارت است از بلا اختیار بودن وجود کل دربروز خود و اگر کسی جبر
را بمعنی دیگر تعبیر بکند نفهمیده است.

[عارفی کو که کند فهم زبان سومن تا پرسد که چرا رفت و چرا باز آمد
هر عارف حقیقی زبان سومن را فهم کند و این سؤال را از او بکند این
جواب را از او می‌شنود که: مرا نه در آمدن اختیار بود نه در رفتن و قتی من
در هر دو حال بی اختیار بوده ام علت آمدنم و رفتم را چرا از من می‌پرسی؟]^۱

۱- پاراگراف آخر در نسخه‌های فارسی نبود و از من ترکی ترجمه
شد.

است که در عقیده اولی ذکر شد و درین ظهور نه کل را اختیاری هست نه جزو را. پس کل به جزو یعنی خود به خود چگونه میتواند گفت که مرا بشناس. آیا کل را از جزو چه فرق است بغير از اينکه او کل است و اين جزو است مثل سر باشد. آیا کل را به جزو و جزو را به کل چه ترجیح هست بجهت آنکه هر دو شیئی واحد است در کمال قدرت محض در باب بروز در دایره قوانین و شروط معینه آیا جزو و از کل امری را تمنا کند کل چگونه آنرا بجا میتواند آورد، آیا کل از جزو چیزی خواهش بکند جزو چگونه انجام آن خواهش را میتواند چونکه ندر کل اختیار هست و نه در جزو آیا کل به جزو چگونه تکلیف میتواند کرد که تو مرآ ستایش کن، آیا سر چگونه بدهست میتواند گفت که تو بمن عبادت کن یعنی شیئی واحد خود به خود چگونه تکلیف عبادت میتواند کرد. پس موجود و موجود شد وجود واحد و یک قوه [واحد و] قادر و کامله در تحت قوانین خود بلا اختیار. با این قاعده نیز خوارق عادات و معجزات و سحر و جادو و رمل و جفر و کیمیا و مملائمه و جنه و شیاطین و دیو و پری و امثال این وجودهای موهومی که برخلاف قانون متخیل میشوند از ممکنات نیستند. اکثر قائلین وحدت وجود درین عقیده میباشند، اینست معنی آن کلمه که حق تعالی لامکان است یعنی شیئی واحد خود برخود مکان واقع نمیتواند شد [بعبارت دیگر شیئی واحد خود برخود ظرف نمیتواند شد] اینست معنی آن آیه که مونحن

اقرب الیه من حبل الورید^۱، اینست معنی آن حدیث^۲ که مارمیت اذرمت
ولکن الله رمی^۳، اینست توجیه لولاک لولاک^۴ یعنی اگر جزوی از اجزای
کل که با جمیع جزوها خود دریکجا شیئی واحد شمرده میشود معصوم
میشد دیگر جزوها نیز میباشد معصوم گردد و هیچ وجود نباشد.
[] اینست تفسیر این کلام من عرف نفسه فقد عرف رب، هر کس ذات خود
را بشناخت بتحقیق پروردگار خود را بشناخته است باین معنی که میان

+ قید:

دوست نزدیکتر ازمن بن است وین عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم

مالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کون و بکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدایا می کرد

- ۱- مانزدیکتریم به او از شاهرک گردن (سوره ق آیه ۱۶)
- ۲- درسیاری از نسخه های فارسی نوشته است «آیه» و آیه صحیح است.
- ۳- وقتی تیری هرتاب میکنی توپرتاب نمیکنی ولی خدمت که پرتاب
میکند (سوره انفال آیه ۱۷)
- ۴- اگر تونبودی اگر تونبودی. اشاره به حدیث قدسی «لولاک لمالاخت
الافلاک» یعنی اگر تو (محمد) نبودی افلاک را نمیآفریدم.

ذات او پروردگارش جدایی نیست اگر ذات خود را بشناسد پروردگار خود را شناخته است.]^۱ اینست معنی قول منصور که «الحق» گفت یعنی باین تعبیر که من وكل عبارت از یک قوه و از یک وجود واحد و کامل و صاحب قدرتست فی نفسه، یعنی که قدرت در خود نفس او باقوانین معلومه لازم افتاده است چنانکه حرارت لازم وجود آتش است و از و منفک نمیتواند شد

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی
اما نه بااین تعبیر که کل از من سوا بوده، برمن حلول کرده است و
یا کل از من سوا بوده با من اتحاد پذیرفته است،

حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دوی عین ضلال است
[اینست معنی فرد ملای رومی:]

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی باموسی در جنگ شد
چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون کردند آشتی
یعنی موسی و فرعون هردو و محمد و ابو جهل هر دویک وجود بودند،
وقتی که از اصل خودشان جدا شده به عالم تعین در آمدند بایکدیگر

-
- ۱- درنامه مورخ ۲ آوریل ۱۸۷۱ به میرزا یوسف مستشار این قطعه را نیز فرستاده که به نسخه خودش اضافه کند.
 - ۲- در نسخه های فارسی مورد مقابله بجای «الحق» «الله» نوشته شده است.

به جنگ افتادند زمانی که به اصل خودشان رجوع کردند باز همان وجود واحد شدند که بودند.] اینست معنی فناکه جزو، وقی که خودی را کالعدم دانست به کل واصل است. خوب ادا کرده است این عقیده‌را امام غزالی + در وصف معراج:

دامن معراج بر اختر کشید
رفتن آن راه بدین پا نبود
با قدم بیقدمی پیش رفت
ذات خداوند جهان بود و بس
بلکه ز خود گفت ز خود گوش کرد
عشق دوئی را زمیان برده بود
این عقیده ثانیه و عقیده اولی هردو در حقیقت اعتقاد واحد است اما
اصطلاح عرف و حکما آنرا بنوعی از یکدیگر متفاوت مینماید.

ثالثاً این عقیده را نیز بکنار میگذاریم و رجوع میکنیم به عقاید مشرعین و میگوئیم که این عالم موجود است و حادث است و آنرا یک موجود است که اوقدیم و غیر از موجود است و همان موجود مرئی نیست و قادر مختار

+ قید: این امام غزالی نه آن امام غزالی است که معاصر نظام‌الملک بود، این امام غزالی همانست که لطفعلی بگ درآتشکده او را در سلک شعراء ذکر میکند معاصر پادشاهان صفویه.]

است و این عالم را با قدرت خود از عدم به وجود آورده است.⁺ واختیار دارد که باز این عالم را معدوم بکند درینصورت ما این موجود را فرض می‌کنیم مثل خودمان یا ک وجود صاحب غرض و صاحب مهروکین و طالب حب جاه و شهرت و یا ک وجود منتقم که از آفریدن ما غرضش شهرت خود بوده است کنت کنزاً مخفیاً فاحبیت ان اعرف فخلقت الغلق لکی اعرف^۱ و غرضش این بوده است که ما با اوستایش بکنیم. مائللت الجن والانس الالیعبدون^۲ و از ستایش مالذت خواهد برد، وقتیکه ما ب بواسطه ستایش سببالتذاذ او خواهیم شد از ما خوشنود خواهد گشت و او هم بما اجر خواهد داد و ما را به بهشت خواهد برد [وبه ما حور خواهد بخشید] و اگر بستایش او اقدام بکنیم و به او شریک قرار بدهیم بما خشمناک خواهد شد و از ما متنفر خواهد گشت، صورنا خواهد نوازایند، قیامت بریا خواهد ساخت، حشر فراهم خواهد آورد، قبان و ترازو خواهد آویخت، از ما حساب خواهد کشید، پل صراط آویزان خواهد نمود، مارا بریسمان بازی مجبور خواهد کرد، بدوزخ خواهد افکند، مخلد در عذاب خواهد داشت، انتقام از ما خواهد گرفت،

-
- + [قید: من در اینجا عمدآ از ایراد سکوت میورزم که عدم بوجود ماده نمیتواند شد و از عدم هیچ چیز بوجود نمیتواند آورد.]
۱. من گنجی پنهان بودم پس خواستم تاشناخته شوم پس مردمان را آفریدم برای اینکه شناخته شوم (حدیث قدسی)
۲- جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت کردن (سوره الذاریات آیه ۵۶)

آسوده خواهد شد.

بعداز آن؟

[متشرعون جواب میدهند] چطور بعداز آن. بعداز آن نمیدانیم که
چه خواهد شدما تا همینجا میدانیم.

پس چرا تا اینجا میدانید و بعد این را نمیدانید. پس آخر این معن که
بکجا منجر خواهد شد؟

ماچه بدانیم که بکجا منجر خواهد شد، آخرش همین بود که
گفته‌یم.

پس آن موجود اگر غیر از است باشد در هر ماده غیر از تو باشد، وقتی
که تو اورا در وجود از خود سوا میدانی چرا در مقتضیات وجود خودت او
را بخود مساوی می‌کنی؛ وقتی که تو ذات او را از ذات خود جدا فرض
می‌کنی اسناد صفات را چگوشه باو میتوانی داد، با کدام دلیل عقلی
درینخصوص بتو یقین حاصل می‌شود، چونکه موجود غیر از تو است تو اورا
هر گز در کنمیتوانی کرد پس توراه نداری که نسبت اغراض و خصائص ذات
خود را باو بدھی و هر گز تحقق نداری بگوئی که آن موجود بافلان و فلان
صفات موصوفست چونکه تو تنها آن صفات را میدانی که در وجود خود
آنها رامی بینی؛ کلمایمیز تموه باو هامکم فهو مخلوق مثلکم و مردو دالیکم^۱

۱- هر آنچه را که به پندراتان تمیز میدهید آن آفریده ایست همچون شما
وبشما بازیگر دد (حدیث)

درینصورت نیتوانی گفت که آن موجود از عرب یا عبرانی یا سریانی یا ترک یا فرنگیکی را بر گزیده کرده است که این بر گزیده هر طور بنوازد تو باساز او بر قصی زیرا که این نوع خواهش در وجود خود تمیباشد، این نوع خواهش را توبجه دلیل بدم موجود اسناد و اثبات میتوانی کرد ، اگر در واقع ذات موجود غیر از ذات موجود است و اگر در واقع این عقیده صحیح است باز تو حق نداری که آن موجود را بخود تابع کرده هرچه بفرمائی او فرمانبردار باشد، مثلا خواهش کنی که او قدررا شق کندش بکند و خواهش کنی که هزار سال بتو بلا قانون مرده را زنده سازد زنده بسازد و خواهش کنی که عمرده بدهد و اگر بدون خواهش تو موجود ترا برداشت کرده این نوع امور خارق العاده را از تو بظهور آورد فایده این برای آن موجود چیست. اگر بگوئی فایده ای هست پس آن موجود نیز فایده طلب شد و صاحب غرض شد، این صفات باز صفات خود تست. [ای جلال الدوله اگر تو] در این عقیده ثابت [هستی] ترا هیچ علاج نیست بجز اینکه در عالم تحریر و سکوت توقف کرده بگوئی که نمیدانم و به باقی جنگیات اقدام نکنی و ادعاهای جفنک ننمائی و اگر بگوئی که اسناد غرض به موجود دادن چمنافات دارد، وقتی که موجود را جاعل مختار دانستی خلقت عالم آیا آشکارا بفرض او دلالت نمیکند. میگوئیم که موجود صاحب غرض و صاحب اراده است، این چه عیب دارد. درینصورت عدالت را از موجود باید سلب کنیم. آیا بعد از عدالت موجود شایسته است که عمر و را پیغمبر کند و مرآ امت او وزیرها امام کند

ومرا بندۀ ذلیل او و عمر و وزید را قبل از خلقت چه فضیلت بود که بمن
مرجح باشند، آیا بعدالت موجد لایق است که جبرائیل خود را روزی
دو سه بار خصوصیت ورزیده بنزد این و آن بدواند و بنزد من هیچ یکبار هم
نفرستد و امام را از پهلوی مادر متولد کند مر از فرج از چنان منفذ کثیف
و مردار، و یکی را گوسفتند خلق کند یکی را اگر ک، یکی را تذرو خلق کند
یکی را باز تیز چنگال.

[و باید عظمت و جبروت را از سلب بکنیم. آیا عقل سليم تجویز
می‌دهد که آدم با شعور موجد عالم را بدان اغراض موصوف بداند که
پیغمبر ما اورادر قرآن وصف می‌کند. مثلاً بت بیدی ابی لهب^۱. بهبه، نگاه
کن به خدای ما، بت بیدی ابی لهب. نگاه کن که خدای ما جگونه مانند یوم زمان
ابو لهب را نفرین می‌فرستد بدان سبب که او چرا عقل و هوش دارد و می‌فهمد
که برادرزاده‌اش می‌خواهد دستگاه عوام‌گیری برباکند و برای پنج روزه
حظ نفس خود درین دنیای فانی هزاران هزار مردم را به کشنیده و
سلطنت‌های برگزیده آسیارا بزوال آورد و دودمان‌های شریف را کورد
سازد و طوایف آسیاد هموطنان خود را غریق دریای جهالت و بدینختی
کند.]

کسی که فی الجمله شعور داشته باشد آیا می‌تواند خدائی را بدین
غرض رشت و ناشایسته که سوره بت بر آن دلالت می‌کند آفرینش‌جهانی

۱- بریده باد دودست ابی لهب (سوره لهب آیه ۱)

عوالم علویه و سفلیه بشمارد. اگر ما فی الواقع بوجود خالق یکتا و آفریننده بی همتا قائل بشویم بی شک و شبیه همان خالق و آفریننده نه آن خدا است که پیغمبر ما اورا در قرآن بما نشان میدهد. این سوره در مکه نازل شده است پس هادامی که پیغمبر ما در مکه بود و هنوز اعوان و انصار و زور نداشت خدای ما تنها به فرین مخالفانش اکتفا کرده است. بعد از آنکه پیغمبر ما به مدینه هجرت نمود و اعوان و انصار زیاد بر سرش جمع شد و در کارش پیشرفتی پیدا کرد و خودش قدرت و استطاعت بیهم رساند آنوقت خدای ما بحالت خود تغییر داد، عدالت و انصاف را بالمره بکنار گذاشت، سفاکی و بیرحمی آغاز کرد، آیه فاقتلوا المشرکین^۱ فرستاد و بعد از غزوه خندق بواسطه جبرائیل خود به پیغمبر حکم کرد که باید قبیله بنی قریضه را محاصره بکنی. پیغمبر بر سر ایشان تاخت، قلعه ایشان را متصرف شد، زنان و اطفال ایشان را اسیر ساخت، مردان ایشان را گردن زد.

بنابرین گذارشات، ماخداوند کائنات را چگونه عادل بشماریم و چگونه اورا صاحب غرض و صاحب اخلاق رذیله نداییم و چگونه اورا صاحب عظمت و جبروت و صاحب مروت و رافت و منبع رحمت و احسان بگوئیم، این چه خدا است. مگر این بندگان که ایشان را بدین شدت بکشن میدهد مخلوق او نیستند. خلاصه [

۱- پس مشرکان را بکشید (سوره توبه آیه ۶)

ای جلال‌الدوله مثل آفتاب می‌بینم که میگوئی از حکمت سوال نیست . معنی این حرف آیا این نیست که جواب ایرادات را نمیدانی . چونکه این را نمیدانی آیا خوب نیست که به عدم علم همه چیز اقرار بکنی و از ادعاهای محال دست بکشی و به قانون خلقت موجود دخل و تصرف ننمائی و باعتقاد پوج و سفیهانه نگوئی که بموجد لازم است پیغمبری بفرستد و مخلوق خود را بهداشت دلات بکند . خیر بموجد هیچ لازم نیست که پیغمبر بفرستد ، تو نمیدانی هدایت و ضلالت حق پرستی و بت پرستی در نظر او علی السویه است . بامرور دهور ینکی دنیا در آنطرف آب مانده بود و کرور کرور خلق مثل توازن نوع بشر در بیشه‌ها مانند حیوانات و حشی بر همه و عربان میگشتند موجود هیچ اعتمان نداشت که برای ایشان پیغمبری بفرستد آخر در این زمان نزدیک خریستوفور کولومب^۱ رفت ینکی دنیارا پیدا کرد و تصرف نمود حالا خلق ینکی دنیا در علوم و صنایع باهل دنیای کهنه تفوق بهم رسانیده‌اند .

ای جلال‌الدوله اگر توعاً قل بودی میگفتی که موجود بخواهش عمر و وزید به قانون خلقت خود تغییر نمیدهد . چشم می‌آفریند در حالتی که نطفه در رحم مادر منعقد می‌شود . قانون خلقت چنین است . وقتی که طفل زائیده و بزرگ شد چشم اورا از حدقه بیرون آورند موجود بخواهش عمر و زید همان چشم کنده شده را به حدقه نصب کرده بحالت چشم سابق در نمی‌ورد

۱- کریستوف کولومب .

چونکه مخالف قانون خلقت است. همان چشم اول برهم شده است باید به تحت قانون و شرط دیگر یعنی به تحت قانون و شرط پوسیدن داخل گردد و بعد خاک بشود و بیات نوع دیگر استحاله یابد و اگر موحد بخواهش عمر و زید باینگونه عمل که مخالف قانون خلقت است اقدام کند بعظت و جلال اور خنه میرسد و به جمیع قوانین خلقت تزلزل میافتد و همچنین اگر سر شخصی بریده شود همان سر بریده را موحد بخواهش عمر و زید به بدن متصل کرده شخص مقتول را زنده نمیکند پس در نصوص در روزنامه طهران منویس و خودرا با طبل و نقاره در نظر کل ملل جهان رسوا مکن که در هندوستان شوهر یک زن بتپرست را امام با ذن الله زنده کرد چونکه زن امام را بفریاد خود خواسته بود و مذهب شیعه کرده بود و مگو که موحد بخواهش عمر و مراورا از مسافت هوا به فوق افلاک رافع شد بجهت آنکه قوه مقناطیسیه ارض یا قوه جاذبه اش عمر و را نمیکذارد که بمقام بالاتر از مسافت هوا عروج کند و عمر و در مقام بالاتر از مسافت هوا تنفس نمیتواند کرد زیرا که خلاف قانون خلقت است. اگر موحد با قدرت خود اینگونه خلاف قانون را رواداند باید قوه مقناطیسیه ارض را یاقوه جاذبه آنرا سلب کند و عمر و را در مقام بالاتر از هوا قدرت تنفس دهد در نصوص عالم به فنا میرود . قانون خلقت بالمره^۱ بهم میخورد . نمیدانم که چه ها میشود . پس مگو که فلان عمر و فلان خارق عادت را و فلان معجزه را

۱- یکباره ، یکسره ، بکلی .

یعنی فلان عمل مخالف قانون خلقت را مجری کرد زیرا که محال است و اگر درین روزگار یک عمر و امکان این عمل را با اسم نبوت یا امامت ادعای نماید باور ممکن، دستگاه عوام فریبی و شارلاتانی است. حالا علم لازم است و سیویلیزاسیون لازمت و یقین بدان مذهبی که تأسیس آن بر اعتقادات پوج است امر با اعتبار نیست. بعد از غلبه عربها در ایران مذاهب مختلفه پیدا شده است؛ اهل ایران هر وقت به مذهبی ذاہب شده اند. آیا آنان نبودند که مدتی حنفی مذهب، مدتی شافعی مذهب، مدتی اسماعیلی مذهب شدند. آیا آنان نبودند که بر اهمنامی شیخ احمد بحرینی قریب به مذهب علی‌الله‌ی و شبیه به شرک مذهبی بیش گرفتند. آیا آنان نبودند که درین زمان تزدیک چنان بجنیش افتادند که اندک‌ماند کلا بابی و تناسخی مذهب بشوند. و عقیده‌ای که از روی عقل و حکمت بنانگرفته باشد چه اعتبار دارد و به ثبات آن چگونه اعتماد میتوان بست.

دوم دین اسلام در آن صورت ممکنست که با شعور و معرفت کنه دین را فهمیده بعد بجهت امتیاز ملت از سایر ملل در مسلمانی باقی‌بمانی و به اعمال خفیفه و رسوم ظاهره آن و به احکامی که در خصوص حق‌الناس است، بجز قتل نفوس و قطع اعضا و بغير از بعض تزیید و تغییر که در آن احکام لازمت، قائل و تابع شده بالکلیه از تکالیف شاقه آن حقوق‌الله‌نامیده میشود خود را آزاد نمائی چنانکه طوایف انگلیس وینکی دنیا و پاره‌ای از سایر طوایف فرنگستان پروتستان هستند یعنی ظاهراً مسیحی مذهب هستند و باطنآتابع عقل و چنانکه حسن بن محمد بزرگ امید اسماعیلی که بالقب‌علی ذکر مالسلام

مشهور است^۱ وقتی که به مبادی رشد رسید هوس تعلم علوم و افایل حکما کرده در مسائل عقلیه و نقلیه عالمی متبحر و فاضلی سرآمد شد و معلومات خود را بقلم آورده خاطر نشان توابع خود نمود[ومذهب پر انسنا نزم را در اسلام ایجاد کرد .] چون پدرش محمد بزرگ امید بغايت عامي و بعلم بود از اعتقادات پرسش وحشت نموده خلق را جمع کرده به عقاید پرسش^۲ انکار نمود^۳ .

۱- در نسخه ترکی و تاجیکی هردو توضیحات زیر بعنوان «قید» آمده است که چون انشای اصلی خود آخوندزاده در دسترس نبود زیرنویس تاجیکی که به لهجه امروز تاجیکی آمده عیناً نقل میشود: [وجه به این لقب نامیده شدنش اینست که حسن بن محمد مسمای^۱ حسن صباح بود و اسماعیلی ها حسن صباح را که در ایران تأسیس کننده مذهب آنها بود امام خودشان میشماردند و در حال حیاتش «مولانا» و «سیدنا» خطابش میکردند. و هر وقت که بعد از وفاتش اسمش ذکر میشد از راه تعظیم به وی سلام میفرستادند .]

۲- در نسخه کتابخانه ملی بجای «پرسش»، اشتباهآ نوشته شده «پدرش» .

۳- چند مطلبی که پس از این میآید تا آنجاکه کروشیده بسته میشود از روی نسخه تاجیکی نوشته شده و جملات عربی آن از نسخه ترکی گرفته شده است بعلاوه آنجاکه قسمت هائی از این مطالب در ملحقات نسخه ترکی موجود بود برای استفاده از اصل انشای آخوندزاده بجای انشای تاجیکی همان متن ملحقات در اینجا میان دو هر انتر آورده شد . در مورد افزودن این قطعه ←

۱- ظاهرآ تعریف شده کلمه «سمی» است بمعنی همنام و به رحل علی ذکره السلام غیر از حسن صباح است.

[کذارش ترسیدن محمد بزرگ امیدرا از عقیده‌های پرسش
علی ذکرہ السلام چنین روایت میکنند :

نجم الدین رودباری از علمای اسماعیلیه فاضلی بود ممتاز و در الموت
ساکن بوده مشغول تدریس میشد . روزی علی ذکرہ السلام تصادفاً به مجلس
درس او آمده دید که این آیه را تفسیر میکنند: و اذنقول للذی انعم اللہ علیہ
و انعمت علیہ امسک علیات زوجك و اتق الله و تخفی فی نفسك ما اذلل الله مبديه و
تخشی الناس واللہ احق انه تخشیه فلماقضی زیدمنها و طرا زوجنا کھالکیلا
یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائیم اذا قضوا منهن و طرأ و کان
امر اللہ مفعولا^۱.

قال الصادق علیہ السلام : ان رسول الله قصد دار زید بن حارثه بن
شراحيل الكلبي فی امر اراده فرای امرأته تغسل فقال : سبحان الذی

آخوندزاده نامه‌ای بتأريخ ۱۷ دسامبر ۱۸۷۰ به میرزا یوسف نوشته و تذکر
داده که «قیدی رانیز که در وقت عبور شما از تقلیس در یکی از سخنه‌های شمارد
نقل علی ذکرہ السلام العاق کرده‌ام مرقوم نموده باشید».

۱- چون توبه‌آنکس که خدایش نعمت داده و تو به او نیکی کرده‌ای
گفتی برو زنت رانگهدار واخذدا بترس و آنجه را در دلپنهان میداشتی خدا
آشکار ساخت و تو از مخالفت خلق ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود بترسی .
بس‌ماهم چون زید از آن کام گرفت و طلاقش داد اورا بدنكاح تو در آوریم تا
بعد از این مؤمنان درنكاح زنان پسرخوانده خود که از آنها کام گرفتند طلاق
دادند برخویش حرج و گناهی نپندازند و امر خدا انجام شده است (سوره
الاحزاب، آیه ۳۶).

خلقك. فلماعاذيزيد الى منزله اخبرته امرأته بمجيئي رسول الله وقوله لها:
سبحان الذى خلقك. فجاء (ايزيد) النبى عليه السلام فقال له النبى صل :
امسک زوجك واتق الله الى آخر آية .

بعد از تمام شدن تفسیر آیه نجم الدين به شاگردان خود روی
آورده گفت: «اين گذارش دلالت ميکند به درجه نزديکي پيغمبر ما در حضرت
بارى تعالى و مارا شکر اين سعادت کلان، که از امت او حساب ميآئيم ،
واجب است . الحمد لله الذى جعلنا من المسلمين و من المعتقدين لرسالة
نبیه و خير خلقه محمد صلواة الله عليه و امامه اولاده الطيبین الطاهرين
عليهم السلام .»

على ذكره السلام در آن مجلس هیچ حرفی نزد روزی دیگر این

۱- صادق عليه السلام گفت : رسول خدا وقتی که برای یک کار خصوصی
به خانه زید بن حارثه بن شراحيل الكلبي میرفت غسل کردن زن او را دید و یکباره
گفت : «خدائی که ترا آفریده است چقدر پاک و بلند است .» وقتی که زید
به خانه آمد زنش برای او نقل کرد که پیغمبر به خانه شان آمده و گفته است
«خدائی که ترا آفریده و چقدر پاک و بلند است» زید بن زد پیغمبر رفت. پیغمبر
به او گفت «زنتر را طلاق مده و از خدا بترس ، تا آخر آیه .»

۲- سپاس خدارا که مارا در شمار مسلمانان و گروندگان به رسالت
پیاسبر و بهترین آفریده اش محمد قرار داد که درود براو باه و بر امامش و
و فرزندان پاکش .

تفصیل را بهورقه‌ای نوشته نزد نجم‌الدین فرستاد: «مولانا!

دیروز در مجلس درس شما حاضر بوده ، تفسیر آیه کریمه را ، که میکردید ، از اول تا آخر شنیدم . پاره‌ای شباهه‌هایی ، که از تفسیر همان آیه بمن حاصل شده است ، و دقایقی که از این کیفیت بخاطرم آمده است بشما مرقوم و معلوم میدارم .

در خیال من از جلال و جبروت خدائی بسیار دور مینماید که جبرئیل خود را پیش پیغمبر خود فرستاده و تأکید بکند که او البتنه زید را بکیرد ، محض برای دفع شهوت نفسانی ، با وجودیکه بیچاره پیغمبر بنابر پاره‌ای ملاحظات گرفتنش را صلاح نمیدید ، چنان‌که تا امروز از طعنه این گذارش آزاد نشده است و خودش به زید میگفت ، که «امسک زوجك و انق الله» الى آخر آیه .

مکر ۲۲ نفرزن و کنیز پیغمبر به او کفايت نمیکرد که میباشد است از زن زید نیز بهره یابد ؟ مکر در خدائی کارهای دیگر نبود و لااقل باین‌گونه لغویات نیز ملتفت‌شدن لازم می‌آمد ؟ برفرض که زید ، یا از ترس یا از ارادت و یا از طمع مال زن خود را طلاق داده گرفتن او را به حضرت رسول تکلیف نمود . از کجا معلوم است که زنش زینب به زنی پیغمبر رضا کی داشت ؟ در طلاق رضای زن شرط نیست ، آخر در نکاح که رضای زن نکاح شونده شرط است . خدای شما کی و بواسطه کی از زینب رضا کی

پرسید که اورا در بالای آسمان به پیغمبر تزویج میکند ؟ بلکه زینب که زنی جوان بود نمیخواست که بمرد پیر و انگشتی به صاحب ۲۲ نفرزن و کنیز نکاح شود. (در سیر النبی صراحتاً مرقومست که زینب بعد از طلاق ذید بمزاجت حضرت رسول در ابتدای تکلیف هر گز رضا نمیداد بعد که آیه فلاماقضی زیدمنها و طرأ وزوجنا که نازل شد سرتسلیم فرود آورد. پس آشکار است که زینب بغیر از تسلیم چاره دیگر نداشت^۱). مامی بینیم که رتبه پیغمبری رشک و حسد را از طبیعت زنان رفع کرده نمیتواند . هر روز عایشه و دیگر زنان پیغمبر از رشک و حسد به یکدیگر چه آزارهایی که به حضرت رسول میرسانندند . حتی آنها یکبار بدرجهای در آزار دادن پیغمبر افراط کردن که حضرت رسول یکماه سراسر ترک همه آنها را کرده ، با آنها ملاقات نمینمود . در واقعه ماریه قبطیه پیغمبر برای تسکین شدت غیظ حفصه دختر عمر ناچار این جاریه را بر خود حرام کرده بود . بعد بازپایی جبرئیل بمبان آمده این آیه را آورد : یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك و بتغی مرضات ازواجاك والله غفور رحيم^۲.

- ۱- این قطعه در ضمایم نسخه ترکی بخط خود آخوندزاده وجود داشت و در اینجا از انشای خود نویسنده استفاده شد .
- ۲- ای پیامبر برای چه آنرا که خدا بر تو حلال فرموده تو بر خود حرام کردي تازنانت را از خود خوشنود سازی در صورتی که خدا آمرزند و مهر بانست . (سوره تحریم، آیه ۱)

خلاصه زنان حضرت رسول متصل در فساد بودند و با حرکتهاي ناشايسته، مثل کم کردن عايشه گردن بند خودرا و باين بهانه يكشتب با صفوان نام جوان عرب در صحراء ماندن و امثال آنها خاطر پيغمبر را می خراشيدند و خداي شمارا مجبور ميکردنده برای اصلاح فساد آنها جبريل خودرا بارها به مدینه مأمور سازد و آيتها فرستد. بال و پر جبريل پيچاره، بواسطه حرکتهاي نامقبول اين زنهای زبان دراز از زيادي برآمدن و فرآآمدنها ريخته و شکسته شده بود.

راست گفته اند ظرف هر که پيغمبر شد زنش اقلا باید يا سليطه يا عاصيه بشود چنانکه زنان آدم، نوح، لوت، ابراهيم و موسى بودند. زينب همه اين ماجرا را ميديد و ميشنيد، بي شبهه بمقتضاي طبيعت انساني رضا نميداشت که از شوهر جوان دور شده به نکاح شوهر پير در آيد و خودرا با آن نوع زندگاني ناگوار، که زنان پيغمبر داشتند، مبتلا بكند. اما خداي شما بدريضاي او اصلا اهميت نداده در بالاي آسمان او را به حضرت رسول نکاح ميکند . و جبريل خودرا فرستاده پيغمبر را ازين تزويج خبر ميدهد .

بلی ، در صوريکه ما بمرتبهای کودن هستيم ، که هر گونه سخنان پوج را در ترازوی عقل نستجيده ، از محسنات می پنداريم و آنها هيچ فكر نکرده اعتقاد ميکنيم ، خداي شما حق دارد هرجه دلش بخواهد بگويid و بكند.

مولانا!

مگر هنوز وقت آن نرسیده است که از خواب غفلت بیدار بشوید و بداید که اگر در کائنات خدائی هست، بیشک این خدا نیست که منصب جاکشی محمدنام یکنفر عرب را قبول کرده به او بفرماید که از خدا ترس، بگیر زن زیدرا، ازو بهره یاب، من در پشت سرت ایستاده ام از عهدہ همه کس می آیم و جواب هر کس را میدهم . این نوع عقیده بدتر از بتپرستی است. آفریننده کائنات از بن نوع اسنادات مبرائی است و اینکونه اسنادات را به او دادن کفر محض است. خدائی که شما میگوئید، خدای مصنوعی و مظنوی خیال شما است. مضمون آیه «تعالی شانه عما يقول السفه الکیلایکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم» برای پوشاندن این عیب چه دلیل محکم است! اگر مؤمنان زنهای طلاق داده پسرخوانده‌های خودشان را نگیرند چه فساد متصور است؟ بلکه سزاوار است که نگیرند، مگر برای آنها زنهای دیگر پیدا نخواهد شد؛ کیست که به گرفتن زن پسر خوانده خود محتاج بوده باشد؟ و اگر فی الواقع منظور این بود که مؤمنان زنهای طلاق داده شده پسرخوانده‌های خودشان را گرفته توانند یک آیه نازل میشد و این اجازت را افاده میکرد . دیگر چه لازم بود که پیغمبر فعال نیز این کفست را بظهور آورد و خود را هدف تبر ملامت سازد؟

۱- تاموزنان درنکاح زنان پسرخوانده خودکه از آنها کمیاب شدند
وطلاق دادند برخوبیش حرج و گناهی نپندارند (سوره احزاب، آیه ۳۷)

شک نیست^۱ که پیغمبر بعد از رفع شهوت پشیمان هم شده است
چونکه بعد از این واقعه از هر طرف مردم زبان به طعنہ و سرزنش او کشوده‌اند
و به اعتقاد بسیاری از مریدان در درستی پیغمبری او شک افتاد، منافقان در
انکار او جری تر گردیدند (واو را به نازل کردن آیه «ما کان محمدًا با
أَحَدْنَا رَجُالَكُمْ» مجبور گردند)^۲

خدای شما با وطعنہ می‌کند که چرا از خلق میترسی؟ او مگر از خلق
میترسید؟ خلق که اورا بسبب این کار کشتن نمیخواستند؟ او از رسوانی
میترسید، که واقع شد. خدای شما می‌بایست کما و را از رسوانی نگاه بدارد،
اما نتوانست. منافقان هر چه گفتنی بود گفتند و رسوانی تا امروز در زبانها و
تاریخ‌ها باقی ماند. (حاصل «ما کان محمدًا با احمد من رجالکم»، چه شد؟)^۳
عجب‌تر اینست که آیه‌های مذکور خدای شما را در خیال بطوری
مجسم می‌کند، که گویا از تزدیک شدن پیغمبر بازداشان به او حظ و لذت
حاصل است. مثلاً در نقل افک^۴ عایشه پیغمبر او را به خانه پدر می‌فرستد
واز ملاقات او خود را باز میدارد. خدای شما دلتگ می‌شود و در پاکی
عاشه بی‌درپی^۵ آیه می‌فرستند. (مثالاً) (۱) ان الذين جاؤا بالافک عصبة منكم

۱- محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست (سوره احزاب، آیه ۴۰)

۲- عبارات میان پرانتز از متن ترکی آورده شد.

۳- دروغ، بهتان.

لاتحسبوه شر ألكم بل هو خير لكم (۲) الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات
والطبيات للطبيثين والطبيون للطبيات او لئلث مبرؤن مما يقولون لهم مغفرة ورزق
كريم (۳) لولا ذذ سمعتموه فلتمن ما يكون لنان تتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان
عظيم وغير ذلك^۱، ^۲ تا كـه پیغمبر بار دیگراو را بخانه خود بیاورد، بهاو
نزدیکی بکند و به گویند گان بهتان وعده عذاب میدهد.

این بیچاره ها چه گناه داشتند؟ وقتی که زنی جوان یکشنب با پسری
جوان در صحراء بماند البته هر کس به گمان بد می‌افتد. آنها از غیب باخبر
نمی‌وتدند. تنها خدای شما این گمان نمی‌کند، گویا که جبرئیل و
میکائیل خود را به عایشه و صفوان^۳ نگهبان گماشته بود که بیکدیگر نزدیکی
نمی‌کنند. نادرستی در خود عایشه است. چرا به قضاي حاجت از شرگر کاه
آنقدر دور می‌رود که هیچکس ازوی خبردار نمی‌شود. چرا تنها به جستجوی

+ قید: در تاریخ طبری نوشته شده است که صفوان جوانی بود سیار
خوش قامت و خوبی و درل ربا.

۱- آن گروه منافقان که بشما بهتان بستند مپندازید زیانی به آبروی شما
میرسد بلکه خیر و ثواب نیز به شما خواهد رسید (سوره نور، آیه ۱۱). زنان
بدکار ناپاک شایسته مردانی ناپاکند و مردان زشتکار نیز شایسته زنانی بدین
وضعنده. و زنان پاکیزه نیکو لایق مردان پاکند و مردان پاکیزه نیکو شایسته
زنانی پاکند و این پاکان از بهتان ناپاکان منزهند و از خدا برایشان آمرزش و
رزق نیکوست (آیه ۲۶). چرا بعض شنیدن این سخنان منافقان نکفتد که
هر گز مارا تکلم باین روانیست. پاک خدایا این بهتان بزرگ و تهمت محض
است (سوه احزاب، آیه ۱۶).

۲- عبارت میان پرانتز از من ترکی آورده شده

گردن بند بر میگردد و به هیچکس نمیگوید که کجاوه را تا برگشتن او نگاه بدارند، با وجودی که ندای رحیل رهسپار شدن قافله را داده بودند و لشکر در حال روانه شدن بود؛ علاوه بر این عایشه دروغ میگوید که گردن بندش از گردن گشاده شده، افتاده و اندانسته، بعد به جستجویش برگشته بوده است. هیچ در عالم زنی پیدامیشود که گردن بندش با آن درشتی در حال پیداری و هشیاری از گردش گشاده شده به برابر چشم بیفتد و او حس نکند؟ اگر انگشت‌هاین و گوشواره میبود باز احتمالی میرفت. این بهانه را عایشه بعداز وقوع واقعه خیال کرده است. دیگر چرا صفوان تنها از همه لشکر عقب مانده به سراور میرسد و اورا به شتر خود سوار میکند؟ بنابر کدام مصلحت صفوان تنها بر سرمه لشکر مأمور بود؟ که میداند که عایشه از اول شب از خیمه‌اش دور نشده و در کنار صفوان نبوده؟ اگر عایشه بیگناه بود چرا حضرت علی، که صاحب غیرت و ناموس و شجاعت بود، رضا نمیداد که پیغمبر بار دیگر اورا بخانه خود بیاورد و به پیغمبر میکفت «رها کن این خبیث‌ها برود پی عشق‌بازی‌های خود»، برای تو زن‌های دیگر کم نیستند.»

خلاصه همه این قرینه‌ها آشکارا بر غرض دلالت دارد. آدم چطور از این کیفیت به شببه نیقدر؟ اگر درین واقعه کار نامشروعی بمقتضای بشریت از عایشه صادر شده است، حق دارد. عیب در پدر او است که دختر جوان خود را به مرد پیر و صاحب یك توده زنان داده بود که در هر ماه زیاده از یک‌دفعه با و نوبت صحبت‌شون نمیرسید. از طرف دیگر آب و هوای عربستان در مرد وزن

آن اقلیم بشدت هیجان آورنده هوس جماع است.

^۱(واین گذارش که از حر کت نامرضیه عایشه وقوع یافت باعث برآن شد که پیغمبر از فرط محبت به او و از شدت رشك در مرافقت او آیه حجاب را «قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك از کی لهم ان الله خبیر بما يصنعون وقل للمؤمنات بغضهن من ابصارهن ويحفظن فروجهن ولا يبدين ذي شئون الاماظهر منها و ليضربن بخمرهن على جيو بهن ولا يبدين ذي شئون الالبعولتهن او آباء بعولتهن او ابناءهن او ابنا بعولتهن او اخوانهن او بنی اخوانهن او بنی اخواتهن او نسائهم او ماملکت ايماهن او التابعين غير اولی الاربه من الرجال او الطفل الذين لم يظهرروا على عورات النساء ولا يضر بن بارجلهن لیعلم ما يخفین من ذی شئون و توبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنین لعلکم تفلحون»^۲ نازل کرد و نصف بنی نوع بشر را که طایفه انانث است الى مرور دهور

-
- از اینجا تا آخر عبارت «سلب کرده است» که در کروشه قرار دارد از ملحقات نسخه ترکی که انشای خود آخوند زاده است استفاده شد.
 - به مردان مؤمن بگویی که انشای خود آخوند زاده است را حفظ کنند که این خود برای آنان نیکوتراست و خدا به آنچه میکنند آگاه است و زنان مؤمن را بگو تا چشم ازنگاه ناروا بپوشند و فروج و انداشان را از عمل رشت محفوظ دارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهر آ ظاهر میشود بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و برو دوش خود را به مقنعته بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود و پدران و پدران شوهر و پسران و پسران شوهر و برادران خود و پسران برادر و خواهران خود و زنان خود →

بحبس ابدی انداخت. تنهایاً یشه با صفوان عشقیازی نداشت، سایر زنان کم سن پیغمبر نیز بسبب پیری او به جوانان صحابه ناز فروشی میکردند که بعداز رحلتش طالب تزویج آنها بشوند. از آنجهت طلحه مکرر بزبان میگذرانید که کی این پیرخواهد مرد که ما زنهای او را بگیریم، درآغوش بکشیم و خلخالهای ایشان را دربرا بر خودمان بصدأ بیاوریم چونکه زنان پیغمبر بدنت درباری درحال رفتار ازپیش روی جوانان صحابه همیشه پایهای خودشان را بیکدیگر زده خلخالهای خودشان را بصدأ میآورند تا اینکه درآیه حجاب این حرکت نیز بدین چندکلمه ولایضر بن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن برایشان قدغن گشت. وقتی که حرفهای بی ادبانه طلحه گوشزد پیغمبر شد درباطن خود گفت پدرسوخته من تدبیری میکنم که توابدأ به آرزوی زشت خود توانی رسید. از خدای شما اول نزول این آیه دا درخواست کرد: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم^۱ بدین منظور که از واج خود را به مؤمنین مادرقرار بدهد تا اینکه بعداز وفاتش بتزویج مادران خودشان اقدام نکنند. بعد دید که عربها ازین لفظ که ازواج

(یعنی زنان مسلمان) و کنیزان ملکی خود و اتباع و اطرافیان از زن و مرد و طفل که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند. و آن چنان پای به زمین نزنند که خلخال وزیور پنهان پاها ایشان معلوم شود. و باز گردید بسوی خدای مؤمنان شاید رستگار شوید (سورة نور آیه، ۲۰ و ۲۱)

۱- پیغمبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها وزنان او مادران آنانند. (سورة احزاب، آیه ۶)

او امہات مجازی ایشانند حرمت تزویج آنها را نخواهند فهمید نزول آیه
 دیگر را از خدای شما خواهش نمود که صراحةً تزویج زنان او را بعداز
 رحلتش به مؤمنین حرام گرداند و خدای شما که در هر خصوص بلای حرف و
 اعتراض تابع امر و نهی او بوداً يَنْ آیه دیگر را نازل کرد؛ و ما کان لکم ان تؤدوا
 رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابداً ان ذالکم کان عند الله
 عظیماً^۱. بعداز نزول این آیه دنдан طمع طلحه و سایر صحابه از وصال زنان
 او بعداز ازوفاتش بریده شد. غرض اینکه پیغمبر پیر بود، زنان کم سنش ازو
 نفرت داشتند چنانکه اسمابنت لقمان که در کتب فقهیه بلقب مستعیده مشهور
 است وقتی که بخلاف رضای خود محض بخواهش اقر باش منکوحة پیغمبر
 شد و پیغمبر در شب زفاف به شبستانش قدم گذاشته خواست که با او تزدیکی
 بکند چنان از دیدار پیغمبر وحشت ورم کرد که بزبان آورد اعوذ بالله
 منك ياشيخ^۲، از من چه میخواهی، چرا مرابخلاف رضای من درخواستی.
 دست از من بردار و مرآزاد کن که من طاقت دیدار تو ندارم و هرگز بتورام
 نخواهم شد. پیغمبر لا بد از وصالش نومید کشته گفت. الحقی با هالک یاهرم^۳.
 اسماعیل ساعت از خانه پیغمبر بیرون شده به خانه پدر رفت و خبرداد

۱- و نباید رسول خدارا هر گز بیازارید و پس ازوفاتش نباید که زنانش
 را به نکاح خود درآورید که این کار نزد خداگناه بسیار بزرگی است.
 (سوره احزاب، آیه ۵۳).

۲- از تو بخدا پنهانه میبرم ای پیر مرد.

۳- ای زن بدبختیت به قوم خود ملحق شو.

که پیغمبر خودش مرا قبول نکردو بر گرداند. ثم طلقها، بعد پیغمبر طلاقش داد.

دیگر زنان پیغمبر به خوشبختی اسماء حسد بردنند چونکه ایشان نیز آرزومند آزادی از چنگ او میبودند بعلت اینکه اکثر این زنان با اختیار خود زن پیغمبر نشده بودند. بعضی از ایشان جاریه بود، بعضی را پیغمبر از دست کفار بیچاره از کنار شوهران ایشان روبوده از برای خود بزرگ کرفته بود چنانکه زن زید را از کنار زید در ربود وزید ناچار بود که زن خود را با و تسلیم بکند زیرا که میدانست اگر از زن خود دست نکشد باو نیز از پیغمبر آن خواهد رسید که از داود به او ریا^۱ رسید. پس اگر زنان بیچاره پیغمبر درینحالت که داشتند مثل عایشه پا از دایره عفت کج نهاده در نظر حریقان عشوی گری میکردند و بجهت روز آینده از برای خودشان بار و دلدار میجستند هر گز بعید نیست.

پیغمبر اکثر اوقات بجهت ناخت و تاراج اموال کفار به غروات میرفت و ایشان را در مدینه میگذاشت، که میداند که ایشان در غیاب او پاکدا من میبودند یا نبودند.

خصوصاً پیغمبر در او اخر عمر خود بمرتبه‌ای از جماع عاجز شده بود

۱- یکی از سرداران داود که زنی زیبا داشت و داود بخاطر رسیدن به این زن شوهرش اوریا را کشت.

که به جبرئیل نیز از عجز خود شکایت کرده است چنان‌که امام غزالی معاصر نظام‌الملک در تصنیف خود مسمی به‌احیاء العلوم نوشته است:
جاء فی بعض الاخبار ان رسول الله قال شکوت الی جبرائیل عليه السلام
ضعفی عن الواقع فدلنی على المربیه^۱.

درین حالت عجز او از جماع، زنان کم سنش البته بتقادی طبیعت پسریت طالب الفت جوانان میشندند. اگر پیغمبر از طرف ایشان خاطر- جمعی میداشت و متوجه و پریشان خیال نبود چرا بدین درجه امر زنان را سخت گرفته و آزادیت را که اعظم حقوق بشریت است بالمره از ایشان سلب کرده است). ...

[دیگر پیغمبر پیشہاد زید را قبول نمیکند و با او میگوید که امسک زوج ک خدای شما خشنمانک شده حکم قاطع فرستاده که او زن زید را بگیرد و در نهایت شتاب. پس از آنکه زن زید در آسمان مطلقه میشود پیغمبر اورا تزویج میکند، حتی تا انقضای عده‌اش هم علی‌الظاهر صبر نکرده است.^۲]

دیگر پیغمبر ماریه قبطیه را برخود حرام میکند و یک ماه او را

۱- حدیث نبوی: در خبر است که پیامبر گفت شکایت بردم به جبرئیل عليه‌السلام از ناتوانی در جماع و امر ما به حلیم رهنماei کرد.

۲- این پاراگراف در نسخه تاجیکی و در ملحقات نبود و عیناً از متن ترکی ترجمه شد.

نمی‌بیند. خدای شما صبر کرده نمیتواند، آیه طعنه به پیغمبر میفرستد؛ «یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك و تبتغی مرضات ازواجاک والله غفور رحیم»^۱ و میفرماید که با ماریه ملاقات و مقارت بکند. از این قبیل آیت‌ها درخصوص زن پرستی پیغمبر شما و سایر مزخرفات مانند آنها در کتاب اویشمار است و این مزخرفات را ماباید در سر قبر مردگان خودمان نیز بخوانیم، که ارواح آنها شاد و داخل ثواب شود.

زن پرستی را نسبت به پیغمبر من هرگز کاری مذموم نمیشمارم بلکه نبودنش کاری مذموم است، زیرا که آفرینش انسان در اساس قانون زن پرستی است و بقای نسلش وابسته بر حب جفت است. اگر کسی بخلاف این جذبه رفتار کنده یا بیمار است یا اینکه قصدآ از قانون خلقت بیرون می‌برآید. درین باب حدیث «لارهبانیة فی الاسلام»^۲ کلامی بی‌نظیر است. حرف^۳ در اینست که زن پرستی را بحدا فرات رسانند؛ به زن این و آن طمع کردن و این طمع نالایق را از روی تزویر در نفس خود پنهان داشتن تخفی فی نفسک ما الله مبده و

۱- ای پیغمبر برای راضی کردن زنان خود آنچه را که خدا بتوحلال کرده چرا بخود حرام میکنی حال آنکه خدا رحم کننده بخشاینده است. (سوره تحریم، آیه اول)

۲- در اسلام رهبانیت وجود ندارد.

۳- در متن تاجیکی که این صفحات از آن نقل شده بجای «حرف» کلمه «حق» آمده که تصویر بیرون اشتباه باشد زیرا در متن ترکی نیز «حرف» نوشته شده که ما آنرا بهمین شکل تصحیح کردیم.

بعد بدست آوردن زن خواسته خود را به فرمان آفریننده کائنات وابسته نمودن از طرف پیغمبر کاری است ناشایسته و ضدشان پیغمبری (با وجود دیگه خودش نیز میباشد بعضاً آیه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم عمل نماید نهاینکه در کمال میل به زن بیگانه عربیان مشغول تماشا شده لطافت پذیرش را هم جهرآ تعریف بکند به کلمه سبحان الذی خلقك^۱ و بعد از آن این حرکت ناشایسته را برای کافه^۲ مسلمین در حق اولویت خود نسبت به زنان ایشان اعتقاد بددهد چنانکه فقهای سنی و شیعه کلا در سلک خصائص نبی مینویسند: «اذا وقع بصره على امرأة و رغب فيها وجب على الزوج طلاقها لينكحها.^۳»

این چه معنی دارد فضیحت کاری بدین درجه. کسی که از دوست و دشمن این فتوی را بخواند در حق پیغمبر شما و خدای شما چه. خواهد گفت.)

خدای ملت‌های دیگر مشغول است به کارهای بزرگ، اما خدای شما آواره است باین گونه لغویات.

-
- ۱- آشکارا
 - ۲- پاک است آنکه ترا آفرید.
 - ۳- تمام.
 - ۴- چون چشم بوزنی افتاد و با میل کند طلاق او بر شوهر واجبست تا بنکاح پیامبر درآید.

مولانا!

تعجب من ازاینست که خلق عوام بـاينگونه سخنان بیهوده باور کرده، شهوت پرستی پیغمبر را دلیل نزدیکی او در حضور آفرینشندۀ کائنات می‌پندارند و باین نقطه ملتافت نیستند، که اگر او گرفتار قید شهوت نباشد چرا بـهـزـن بـیـگـانـه درـحـالـت غـسلـش قـصـداً نـگـاه مـیـکـنـد و مـیـگـوـید: «آفرین بر حسن و جمال تو و پاک است خدائی که ترا بـایـن لـطـافـت آـفـرـیدـهـاست!»

تعجب من ازاینست، که مثل شما فاضل بـیـمـیـل اـینـگـذـارـشـراـهـایـه افتخار شمرده باعتقاد خود نان آـنـراـسـعـادـتـیـکـلـانـمـیـپـنـدارـدـیـوـشـکـرـاـیـنـسـعـادـتـ مـوـهـومـرـاـبـرـهـمـهـکـسـوـاجـبـمـیدـانـیدـ. اـگـرـدرـحـقـیـقـتـشـمـاـازـرـوـیـاعـتـقادـ، نـهـاـزـرـوـیـ رـیـاـ، بـهـخـلـقـکـنـنـدـهـزـمـیـنـوـآـسـمـانـچـنـینـاسـنـادـرـاـمـیدـهـیدـمـنـبـاشـمـاـمـوـافـقـتـ نـمـیـکـنـمـ وـبـهـچـنـینـ خـدـاـاعـتـقادـنـدارـمـ، بـهـآنـچـنـانـپـیـغـمـبـرـاـیـمـانـنـمـیـآـورـمـ.

توقع میکنم که جواب این ایراد را از روی حکمت و دلیل های عقلی نوشته بمن بفرستید و مرا ساكت نمائید و گرنه از فریب دادن عوام بـیـچـارـهـوـمـدـمـانـسـادـهـلـوـحـدـسـتـبـرـدـاشـتـهـ، آـنـهاـرـاـلـزـشـرـافتـبـشـرـیـتـمـحـرـومـ نـسـازـیـدـاـ! +

+ قید که الحق طایع است: جمیع این تفصیلات در بیان اوضاع حرمسخانه پیغمبر عمدۀ گی مخصوص دارد بعلت اینکه ازین تفصیلات سبب نزول آیه حجاب در حق طایفۀ زنان صراحتاً هویدا میگردد.

نجم الدین بعد از رسیدن این تفصیل بسیار در غضب شده بر خاست، رفت پیش محمد بزرگ امید و بعد از اجازت گرفتن بحضور او در آمده عقیده فاسدۀ علی ذکرۀ السلام را باو بیان کرده، شکایت نموده و گفت که بنزدیکی به وجود این پسر بیدین و ملحد، کمولیعه دش است، سلطنت از دودمان او بدر خواهد رفت.

محمد بزرگ امید مردی بود ساده لوح و به شریعت و مذهب از جان و دل معتقد، بسیار پریشان حال و خشمگین گردیده، از عقیده پسرو حشت کرد و خلق راجمع نموده، به بالای منبر برآمد و در پیش نظر همه به اعتقادات پسانکار آشکار نمود، چنانکه مذکور شد.^[۱]

علی ذکرۀ السلام از خوف پدر ناچار ترکار شاد کرده به نوشتن رساله‌ها در اثبات روش پدر شروع نمود تا یعنی که از قلب پدرش محمد بزرگ امید و حشت رفع کشت و منصب ولایت عهد خود را به علی ذکرۀ السلام تسلیم کرد. همینکه محمد بزرگ امید فوت شد علی ذکرۀ السلام بمسند سلطنت نشسته ادعای امامت کرد و در سال پانصد و پنجاه و نه اشرف واعیان خود را در قلعه‌الموت جمع نموده فرمود در عید گاه آن در سمت قبله منبری نصب کردند و چهار علم بزرگ یکی سرخ یکی سبز یکی زرد و یکی سفید در چهار

۱- در اینجا آن قسمت که از نسخه تاجیکی و با همان انشای تحریف شده نقل شده است تمام می‌شود.

طرف منبر گذاشتند. در هفدهم ماه رمضان بالای منبر رفته اول خطبهٔ بلیغه خواند بعد خطاب کرد ای جماعت من امام زمان و باقتصای عقل شریف مکلف هستم که خیر و شر و سعادت و ضلالت شما را بنمایم بدانید و آگاه شوید که عالم قدیم است وزمان نامتناهی، بهشت و دوزخ یک امر خیالی و موهومی است، قیامت هر کس مرگ است، بهر عاقلی لازم است که در باطن باقتصای بشریت و عقل شریف سلیم النفس و نیکوکار باشد، بینچنین شخص مرد راه حق خطاب می‌شود و در ظاهر هر گونه روش که بجهت معاش و امور دنیویه خود مفید بیندهمان روش را بخود شعار سازد. آلان تکالیف شرعیه را درخصوص حقوق اللهم کلا از شما ساقط کردم. پس ازین آزاد هستید و از اوامر و نواهی درخصوص حقوق الله بالمره فارغ باید علم تحصیل کنید، نیکوکار شوید و از نعمات دنیویه در حیات پنج روزه خود بهره بیابد، ثروت و مکنت حاصل کنید، به خیالات فاسده و عقاید ابله‌انه خود را مقید مکنید وسی و تلاش نمایید که با علوم و صنایع و اعمال حسنہ و صالحہ و فضل و هنر در میان ملل عالم برگزیده و مرجح شوید. [وهم فرمودای جماعت طایفهٔ انان را در حبس و حجاب نگاه داشتن قطع نظر از آن که ظلم عظیم است در حق این نصف بشریت، از برای طایفهٔ ذکور نیز خسارت لاتحتصی دارد. از امروز طایفهٔ انان را در حبس و حجاب نگاه مدارید و ایشان را بی تربیت نگذارید و در حق ایشان ظلم و ستم را روا مبینید، وزیاده بر یک نفر زن مگیرید چنان‌که من زیاده بر یک نفر زن ندارم و هر کس بعذازین

دختر کوچک خود را مثل پسر خود بهخواندن و نوشتن مشغول نسازد و هر کس از بزرگ و کوچک واژ غنی و فقیر زیاده بریک نفر زن بکیرد مستحق بازخواست و سخط من خواهد شد.] بعد از آن منبر پائین آمده افطار کرد. مردم هرسال آن روز را عید کرده بترتیب اسباب فرح و سور مبالغه مینمودند. شعرای اسماعیلیه در مدح علی ذکر هالسلام قصائد غرائناشا کردند از آن جمله این [بنج] بیت است:

برداشت غل شرع بتأیید ایزدی	مخروم روزگار علی ذکر هالسلام
[منسون کردا آیه سترو حجابرا	مقبول داور آمد و ممدوح خاص و عام
فرمود کای گروه، به مردیک نفر	همسر بس است زین عدد افراد شد حرام
تا آفتاب نور فشانست درجهان	تا ماه زیور است برین چرخ نیلفام
این پادشاه باش شیم را بخیر باد	خواهد نمود نوع بشر باهداد و شام
فردای آن روز که مذهب پراتستانسم در ایران اظهار شد علی ذکرم	السلام دو ساعت بظهور مانده دست زن خود بانوی بزرگ درهالناج را که از سلسله پادشاهان دیالمه بود گرفته از حر مخانه بیرون آمد و بانوی بزرگ روگشاده در تماشگاه های الموت با شوهر حکیم و روش روان خود سیر کرده به حر مخانه بازگشت و هر روز که هوا ملایمت و موافقت داشت علی ذکرم السلام اینگونه سیر را بانوی بزرگ نکر ارمیکردا عیان واشراف و جمیع

سکان^۱ الموت در آزادی طایفه انان تقلید او کرده بازنان روگشاده خودشان بسیر بیرون میشدند و در جمیع قلمرو او این رسم جاری شد. مرویست که اگر چه از اطراف طوایف مختلف مسلمین به علی ذکر السلام اسناد کفر و الحاد میدادند اما هیچیک از ایشان حق نداشت که با واسناد فسق و فجور بددهد و او را ظالم و جابر شمارد چونکه علی ذکر السلام بسیار پاکدامن بود و هر گز شراب نمیخورد وزنا نمیکرد و در حق کسی ظلم و تعدی را روان نمیدید و هر گز برقتل نفوس و بر شکنجه و تعذیب مردم فرمان نمیداد و شغلش متصل مصروف برآسایش و رفاهیت رعایا بود و مجالش با حکما و علماء فضلا انعقاد میافت و در ترویج علوم و تربیت نوع بشر بقدر امکان اهتمام میورزید؛ بر عالمان مبرهن میکرد که علم و تربیت منتج پاکدامنی از معاصری است و نادانی و دینداری باعث فسق و فجور و مولد حرص و طمع و مورث ظلم و تعدیست و بواسطه این نوع اخلاق حسنی حق داشت که خود را امام زمان و سرخیل اصفیا بنامد چنانکه نامید.]

آفرین بر تو ای علی ذکر السلام که در مدت تاریخ هجری مثل تو یک پادشاه با عقل و حکیم و ذی فضل و صاحب همت و صاحب عز مد میان ملت اسلام پیدانگر دید که به سیویلزاسیون این ملت باعث شود و این ملت را از حماقت وجهالت و بدیختی آزاد کند . اگر ملت مطالب ترا فهمیده بود حالا طوایف

- ماقنان

انگلیس وینکی دنیا خوش‌چین توحساب می‌شدند زیرا که [تو در عصری مذهب پر استانțزم را ایجاد کردی که ایشان هنوز در آتشکده‌های دیوان اینقویزیسیون^۱ بریان می‌شدند]، آنها مدت مديدة بعداز تو مذهبی را که ایجادش از تو بوده است یعنی پروتستانتیسم را فهمیده روولسیون^۲ کرده مذهب پروتستانط را اختیار نمودند.

[از سلطنت حکیمانه علی ذکرہ السلام چند سال بگذشت، پر استانțزم در جمیع صفحات ملک دیلم منتشر و برگزیده شد و تبعه او روز بروز نتایج خیریه آنرا در حق خودشان مشاهده می‌کردد] چه فایده بتحریک سلجوقیان نادان با آل بویه علی ذکرہ السلام را برادر زوجه‌اش حسن نامور بایک ضربت خنجر مقتول ساخت و چراغ ملت اسلام را بخصوصه چراغ ملت ایران را خاموش کرد^۳. بعد از وفات علی ذکرہ السلام پسر او محمد هم در طریقہ پدرش رفتار کرده بقدر مقدور در ترویج عقاید حکیمانه پدرش سعی بلیغ می‌کرد و بعد از فوت او پسرش جلال الدین حسن دید که دیگر در ملت

+ قید : حسن نامور بسیار فاناتیک بود و بنابر عادت قدیمه مرضی طیح اونمیشد که خواهرش در نظر مردم گشاده رو سیر می‌کند و ازین جهت به علی ذکرہ السلام بغض و عداوت می‌ورزید و ازشدت بغض خود مرتکب قتل او گردید .

- انکیزیسیون .

- انقلاب .

موافقت نیست و از اطراف دشمنان نادان زیاد شدند مثل خلفای بنی عباس و سلاطین دیگر و بطایفه اسماعیلیه اسناد ملاحده وزنادقه را دادند و از هرجا به عداوت ایشان اقدام کردند ناچار ولابد باز به مذهب قدیم عودکرده از تازگی^۱ خود را و اهالی روبار و قهستان را به چاه ظلمت انداخت.

حیف از تصنیفات علی ذکر السلام که فی الحقيقة یاقوت و زمردکل تراور حساب میشد در هیچ جا مشاهده نمیشود ، اگر پیدا گردد واقعاً یک تحفه بیمثیل میشد . به عقیده و مذهب علی ذکر السلام در هرخصوص مطابقت عقیده و مذهب طایفه چارواک هندویان [اگرچه ایشان در عقاید دینیه زیاده ازاندازه تخیلات سخت میکنند (نگاه کن به کتاب دستان - المذاهب)] . چارواکها اعتقاد میکنند که صانع موجود نیست واعلی و ادنی شدن از عالم طبیعت است و بوجود صانع یک دلیل قاطع وبرهان واضح دستاویز نیست پس چرا با مرمندان و موهم بل معدوم بندگی باید کرد و چرا در معبود و مساجد بواسطه عبادت جبهه ساید شد و به فرشتگان که فضیلت شهود ندارند قادر شد و بموجب حرص ابلهانه بامید جنت و نوید راحت از نعمت‌ها و راحت‌های دنیا دست‌کشید و نقد را به نسیه بی‌اصل

- ازنو، دوباره .

عوض کرد و باقوال کاذبانه فصحای جاه دوست⁺ که افکندن عوام را بدام

این قیدرا درنامه ۲ آوریل ۱۸۷۱ به میرزا یوسف مستشار نوشتہ که
به نسخه خودش اضافه کند.

+ [قید: ای جلالالدوله درباب جادوستی پیغمبر ما در جزء رابع تاریخ این خلدون این گذارش بنظرآمد. شاعری از شعرای عرب معاصر خلیفه اسماعیلیه مصر الفائز بالله مسمی به عمارة قاليمنی درمداد شمس الدوّلہ تورانشاه برادر صلاح الدین قصیده‌ای گفته در آن قصیده تورانشاه را بدین سه فرد به تسبیح و استبداد مطلق ترغیب و تحریض میکند:]

فاحلق لنفسك ملکاً لاتضاف به
هذا این تومرت قد کانت ولايته
وكان اول هذا الدين من رجل
ترجمه‌اش اینست که از براي خود ملك خلق کن که از جهت آن تو به غير
خود مضيق ووابسته نگردي و آتشي در عالم يعني در شهرت بر افروز تامرد
بگويند که اين فرزند تومرت است که او را رياست و ولایت بود چنانکه
مردم می‌گويند گوشت از چوب آويخت يعني اسم دنيارا افکند خوار و درمند
کرد. اول اين روش از مردي بود که سعى کرد تا ينكه او را سيدام خواندند.
يعنى در روش رياست طلبی وجه دوستي و شهرت پرستي تونتها نيسى اول اين
روش از مؤسس دين اسلام است. نديدي که رجل از رجال عرب بدین روش
سعى و سلوك کرد بهجه درجه رسيد.

الحق این شاعر مطلب را خوب فهمیده است . پیغمبر ما فی الواقع بشدت ریاست طلب و جاده دوست و شهرت پرست بود و در عقل و تدبیر در عصر خود نظریز نداشت و در فصاحت و بلاغت فی ما بین عربها بی بدل بود چنانکه خودش بدین صفت افتخار میکند : انا فصح من نطق بالضاد بیدانی من قریش و قرآن کلا از خیالات خود او ناشی است و این عقیده غلط ام است او اسی بود یعنی سواد

فریب بحصول آرزوهای خودشان وسیله دانسته‌اند فریقته شد و از دنائت

نداشت ؟ خیرامی نبود اینقدر هست که علوم نمیدانست و از تربیت یعنی از سیویلزاسیون این عصر مانند معاصرین خود خبر نداشت ولیکن سوادش بود و خواندن میدانست ، نسبت هر چه سیکرد و هر چه میگفت و هر چه میخواست عمدآ بخداؤند کائنات میداد که بخود او بحث وارد نشود حتی بجهت پیشرفت کار خود بیارهای امورات رذیله نیز اقدام کرده نسبت آنها را باراده خالق ارض و سماء داده است از آنجلمه اینست که به جنک میدان با دشمنان اکتفا نکرده چندیار دزدان عرب را از پیروان خود بفرستاد که رفته هنگام شب خفیه^۱ به آراسگاه چندنفر از رؤسای قبائل عرب که مخل خیالات او بودند داخل شده ایشان را بهلاکت برسانند . ازین قبیل تدابیر رذیله اش در سیرالنبي تفصیلا روایت میشود آدم باشعور بهادنی تأمل به حقیقت این کیفیت حالی تواندش چنانکه عماره‌الیمنی حالی شده است.

دلیل صاحب سواد بودن پیغمبر این روایت است: من کتاب بصایر- الدرجات لا بی جعفر محمد بن الحسین بن باویه القمی باب فی ان رسول الله کان يقرء ويكتب بلسان العرب . حدثنا جعفر بن محمد الصوفی قال سئلت ابا جعفر محمد بن علی الرضا یا بن رسول الله لم سمعی النبي الامی . قال ما يقول الناس قلت له جعلت فدالکیز عمون انسامی النبي الامی لانه لم یکتب فقال كذبوا عليهم لعنة الله انى یكون ذلك . والله تبارک و تعالی یقول فی كتابه المحكم هو الذى بعث فی الامیین رسولنا منهم يتلوا علیهم آياته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحكمة^۲ فکیف کان بعلمهم مالا یحسن والله لقد کان رسول الله یقرأ و یكتب و انما سمعی الامی لانه کان من اهل مکه و مکه من امهات القری و ذلك قول الله فی كتابه لتندرام القری و من حولها^۳

۱- سورة جمعه ، آیه ۲

۲- سورة شوری ، آیه ۷

طبع بچنین اشخاص فروتن شده ایشان را آقا واولیادانست و بایشان بندۀ ردیل شد و پرستش کرد ؟ و هر شیئی که ظاهر نیست باور کردن را شایسته نیست. ترکیب موالید از عناصر است؛ باقتصنای طبیعت چندروزی عناصر باهمدیگر تألیف یافته‌اند، هادام که ثبات ترکیب جسد و سلامت هیئت باقی است بهر خیر که مرغوب طبع است واز آن ضرر حیوانی متصور نیست باید توصل جست وقتی که ترکیب جسد متلاشی شد معاد عنصر باز عنصر است و کاخ بدن را بعداز خراب شدن بوطن بالاتر و ناز و نعیم عروج و بهزار و جحیم نزول نیست پس باید اعتقاد کرد در اعمالی که حقوق الله شمرده می‌شود گناهکاران معاقب نمی‌شوند و نیکوکاران^۱ براحت و نعمت نمیرساند بلکه در واقع بر عکس است بجهت آنکه گناهکار از عذاب روزه و نماز و طاعات و عبادات فارغ شده و نیکوکار^۲ بمشقت عبادات که عذاب محض است کرفتار است.^۳ پس عاقل باید از جمیع لذات دنیویه بهره یاب شود و از هیچ‌گونه مشتهیات احتراز ننماید زیرا که چون به خالکرفتی بازآمدنت نیست .

باز آمدنت نیست چو رفتی رفقی

-
- ۲۹۱- در نسخه‌های ترکی و تاجیکی هر دو بجا «نیکوکار» «زاده» نوشته شده است .
- ۲- در حاشیه‌یکی از نسخه‌های فارسی یک بیت از محمد فضولی شاعر آذربایجان و توضیح خود آخوندزاده باین‌ضمون آمده است :
- «واعظ اوصاف جهنم او خورای اهل ورع
گل اونون مجلسنه گورکه جهنم نهایمیش
يعنى جهنم خود مجلس وعظ واعظست.»

الحق عقیده چارواکان يکى از مذاهب پاکىزه و پسندide است .
کاش اهل ایران بقدر چارواکان عقل داشتندی و اين مذهب پسندide را
اختيار کردندی چنانکه على ذكره السلام نشان داده بود . بيفاide بودن
حقوق الله را بوعلى سينا نيز اشاره کرده است .

بوعلى درفن حکمت استاد رمضان رامرضان نامنهاد
و في الحقيقه از حقوق الله منفعتی عاید نیست بجز ضرر مگر وضو و
غسل و طهارت وختنه که نظر بقوائين طبيه فوایدکثيره در ضمن اين اعمال
مندرج ميپاشد با تبديل پيراهن وزير جامه در هر دوشبانه روز معاً . اما ضرر
ساير اعمال واضح است مثلا در هر دوشبانه روز پنج وقت نماز ترا از کسب
و کار بازميدارد ، روزه بجان تو ضرر ميکند ⁺ و حج بهلاكت تو باعث

+ قيد . آيا سبب چه بودکه پيغمبر در هر دوشبانه روز پنج وقت نماز
را واجب ساخته است و ماه صيام را قرار داده است و علاوه برین
كم خوابي را و انواع و اقسام عبادات را مستحب کرده است . سبب اين
بود که قبائل عرب در ايام بت پرستي بغیر از راهزنی و جنك کردن
با يكديگر شغل و پيشه نداشتند و در اوقات آسودگي از راهزنی و جنكiden
يا بيازي سهام عشره ميسر و ساير نوع قمار مشغول ميشدند يا وقت خودشان
را در مسhti ميگذرانيدند و يا بسيار ميخوايدند و يا ييکار می نشستند ،
تجارت و زراعت و صنعت اصلا نميدانستند پس راهزنی و جنكiden و قمار بازی
ومى پرستي و پرخوابي و ييکاري از مقتضيات حالت ايشان بود چنانکه جميع
طوانف و حشيان و بربان بدین خاصيت مشهورند چون راهزنی نسبت به
مشركين و جنكiden باکفار مطلوب پيغمبر بود بنابرآن درخصوص اين عمل



میشود. اگر از هوای عربستان جان بسلامت بری عربستانی که عبدالرحمن
جامی بعداز مراجعت از حجج بدین فرد از آن الحذر میکند:

وادی است پر رنج و تعب دوزخ صفت ذات اللہب

در خاک او هلیاغ و ذب^۱ هستند چون ماهی تبان

اگر از هوای عربستان جان بسلامت بری مبالغ کلی صرف میکنی

→ انواع تحریص‌ها و تشویق‌ها لازم دید اما بازی سهام عشره میسر را و هر قسم
قمار را و می‌پرسنی را بر مسلمین حرام کرد و کم خوابی را مستحب نموده پس
لازم بود که برای دفع بیکاری ایشان نیز چاره‌ای خیال کند له‌دانماز پنج گانه
را و روزه را بگردان ایشان بگذشت که ایشان را در اوقات آسودگی از
راه‌زنی و چنگیدن بچیزی مشغول سازد. امروز نوع بشر در عالم ترقیست،
آدم هزار گونه مشغله دارد برای او بیکاری کجاست که اوقات خود را
بر پرپوچات مثل نمازو روزه صرف کند. اگر غرض پیغمبر از نماز تنها یادآوری
خدا بودی هر شبانه روز یک دفعه نماز کفایت میکرد نه اینکه صبح دور رکعت ظهر
چهار رکعت عصر باز چهار رکعت شام سه رکعت خفتن باز چهار رکعت بايد نماز
گذارد هر نماز با وضویش اقلاییک ساعت وقت آدم را ضایع میکند در هر شبانه
روز تنها هیچ ساعت به نماز گذاردن صرف میشود مابقی بخوردن و خوابیدن،
برای کار کردن وقت قلیل میماند ازین سبب کسب کاری و پیشه‌وری و هنروری
در میان ملت اسلام بغايت کم است و ثروت و مکنت نسبت به مایر ملل بغايت
اندک است. از جهت همین نوع سبب‌های بی‌حصر پر استان نزم در دین اسلام
محض بخاطر حب بشر از واجبات است.]

۱- هلیاغ خارپشت نر و ذب گاو و حشی است.

و ضمناً اصلاً فایده‌ای نیست. بعضی اشخاص ادعا می‌کنند که از اجماع حج برای ملت اسلام منافع کثیره حاصل است زیرا که یکی از خطای می‌آید یکی از هندوستان یکی از افریقیه می‌آید یکی از فرنگستان و با هم دیگر ملاقات می‌کنند و از درد همدیگر مطلع می‌شوند. میرسی که ازین منافع یکی را ذکر کنید از جواب عاجز می‌مانند. بلی راستست از کل اجماع برای ملت کم و بیش منفعت می‌شود اگر اجماع (دولتن) مابین ملت و احمد واقع گردد و اگر بهمان اجماع یک مراد و یک منظور سبقت نماید^۱ و اجماع بخاطر همان مراد بوقوع آید؛ مثلاً قبل از اجماع در دولتن مابین یک ملت گفتگو بشود که فلان احتیاج ما باید رفع گردد فرض بکنیم که کخدای فریه مرده است باید کخدای تازه انتخاب بکنیم که سبب رفع حوایج ما بشود پس انتخاب کخدای تازه مرادی و منظوری است که با اجماع سبقت کرده است درینصورت اجماع منفعت دارد بجهت آنکه همان مراد از اجماع حاصل می‌شود آیا با اجماع حج چه مراد و کدام منظور برای منفعت ملت سبقت کرده است. یکی از خطای آمده است، آیا او وقت آمدن منظور کرده بود که بدرد آنکه از هندوستان آمده است فایده‌ای از و حاصل

۱- در نسخه اساس «نعماند» بود که ظاهرآ اشتباه رونویس کننده است. منظور اینست که تجمع وقتی مفید است که قبل برنامه‌ای در دستور کار قرار گیرد.

خواهد شد . یکی از خطأ آمده است یکی از هندوستان ، همدیگر را می بینند ، نهاین اورا میشناسد و نه اواین را . ده روز در یکجا میمانند ، هر روز همدیگر را می بینند ، هر کس به اتمام اعمال خود مشغول است بعد از ده روز از هم مفارقت میکنند یکی به آلا DAG میرود یکی به قرداخ ، با آن میماند که آدمی غریب به شهری عظیم و بیگانه وارد بشود هیچ کس را نشناسد و روزگردش کرده بموطن خود مراجعت کند و بگوید که فلان شهر رقیم جمعیت عظیم دیدم . در ضمن این به وطن و ملت واحده او چه فایده حاصلست . آیا از اجماع حج در مدت هزار و دویست و هشتاد سال منعی که به ملت اسلام عاید شده باشد چیست ، اما به اثبات خسارات کثیره هر کس جواب دادن را قادر است ، مثلاً چقدر پول از اشخاص صاحب استطاعت در خارج وطن صرف میشود و چقدر جان در راه تلف میگردد و در موسی حج زیاده از صدهزار گوسفند ذبح میباشد و از گوشت و خون آنها درشدت حرارت آفتاب هوا تعفن بهم میرساند . و با اول در آنجا پیدا شده بعد به کل عالم منتشر میگردد ، چقدر جان بعرض هلاکت میرسد و چقدر پسر و دختر در وطن بی پدر میمانند و چقدر زن بیوه میشود و اهل عربستان هم بجهت امیدواری به صدقه در کسب معيشت و طلب ترقی بی اهتمام شده بکمال بیغیرتی معتاد میگردد و در زمرة طوایف گمنام گذران میکنند . قول یکی از فیلسوفانست که در دنیا هیچ به کدائی و سائل بکفی و بی اهتمامی و بیغیرتی در امر معيشت زیاده باعث نیست مگر صدقه دادن ، اگر مستحقان

صدقهٔ یتیمان بی‌صاحب و کوران و شلان بی‌مؤنّت و زنان بیوه و پیران
باشند.

[و سبب دیگر بربدبختی ایشان تا انقراض عالم آست که پیغمبر
ما ممل خارجه را از تردید برخاک ایشان قدغن کرده است. مسلم کل عالم
است که اهل فرنگستان در علوم ، صنایع و فنون و جمیع هنرها سرآمد
طوابیف روی زمینند اما دین ایشان مغایر دین اسلام است ایشان از ترس
کشته شدن نه برسم تجارت نه برسم سیاحت بمکه و مدینه و سایر امکنه
قریبیه این بلدان با نمیتوانند گذاشت در یتصورت موطنهن این محلها از
کدام طائفه کسب معرفت و علم و انسانیت توانند کرد پس لابد و ناچار باید
درجهالت و کوری باقی بمانند چنانکه از هجرت تا امروز اصلاً تغییری در
حالت ایشان روی نداده است و دائماً در ذلت و فقیری و گدائی و راهز نی
زندگانی میکنند و بخاک وطن ایشان بغير از هم مذهبان ایشان در موسی حج
کسی قدم نمیتوانند گذاشت و این هم مذهبان ایشان نیز در کودنی و بیعلمی
و بیهزی مثل ایشانند و اگر اهل فرنگستان بمکه و مدینه اذن تردد
داشتندی آنوقت ایشان بر آن محلها برسم تجارت و سیاحت عزیزیه مت نمودندی
وعربهara از احوال و اوضاع عالم خبردار کردندی . چه فایده از عدم
مالاندیشی پیغمبر این طائفه را بدان محلها راه تردد مسدود است و
عربها مادام که در اسلامیت ایجاد مذهب پر و تستانزم نشده بعضی احکامات
مناسب این دین منسوح و مت رونکشته است لابد و ناچار باید تا انقراض

عالی درجهات وکوری و ذلت و دنائیت باقی بمانند.

و باز سبب دیگر بر بد بختی جمیع امت اسلام اینست که پیغمبر ما وضع علم فقه را در اسلام تنها بخود اسناد میدهد و خود را اعقل اولین و آخرین و افضل گذشتگان و آیندگان شمرده اصلاً به تغییر و تبدیل و تزیید در علم فقه راه نمیدهد . علم فقه و فرایض که آن فیما بین ملت اسلام متداول است کلا در میان عربها وبخصوصه درین من قبل از بعثت پیغمبر موجود بود و عربها امور منازعات و مرافات خودشان را قبل از بعثت همیشه بر طبق آن علم فقه قطع میکردند و در حال حیات پیغمبر در مدینه از جمله مهاجرین و انصار صحابه فقها بودند. پیغمبر در فقه عربها فقط تصرف و اجتهاد کرده است و بعضی تغییر و تبدیل را در آن علم بصواب دید خود معمول داشته است والا خودش مخترع و موحد علم فقه نیست بلکه او مجتهد و مکتب علم فقه قدیم عربهاست چنانکه سایر قوانین و احکام دین جدید و خشک⁺ خود را از تورات و آنجیل و عقاید مجوس مأخذ کرده

+ [قید : بعلت اینکه اعمال دین او هرگز تجملات و شکوهات و انواع تشکلات ندارد چنانکه آنها در دین عیسویان مشاهده میشود بخلاف ذالک اعمال دینیه او عبارت است از رکوعات و سجودات و دعاجات مکررة یابسته کسالت انگیز و زحمت انگیز و یکنونع که اجرای آنها نه عبادت کننده را بوجد میآورد و واله میکند نه نگاه کننده را خصوصاً که دعاجات مکررة کسالت انگیز را عبادت کننده لامحاله باید در زبان عربی ذکر کند که فهمیدن آن باکثربت بالکلیه غیر مقدور است .]

بعضی تغییرات و تبدیلات را در آنها بر مقتضای رأی خودجاری نموده است^۱، یعنی در آنها اجتهاد و تصرف کرده است. تکون و تجمع علم فقهه بی مروار دهور و بی حدوث قضایای متنوعه بی حصر فيما بین جماعات و بی مشارکت عقول عدیده دروضع آن ممکن نمیشود و این علم حاصل عصر واحد و نتیجه خیال فرد واحد نمیتواند شد و معهذا تا امروز در هیچیک از ملل دنیا این علم بدرجۀ تکمیل نرسیده است و آن‌ا فآن‌ا تغییر و تبدیل، تجدید و تزیید در آن علم از ضروریات و مقتضیات اوضاع زمانه است درینصورت پیغمبری که راه تغییر و تجدید و تزیید را درین علم بسته است بدیهی است که ملت خود را از هر قسم ترقیات در امورات دنیا عاجز و محروم کرده است^۲ مثلاً پیغمبر ما که خود را اعقل اولین و آخرین نامیده بدمتین واسطه راه خیال ارباب عقول را در تغییرات و تجدیدات و تزییدات مسائل فقهیه و فوایین ملکیه و ملیه بسته است، آشکار است که بنی نوع بشر را در کل

-
- ۱- در مورد این پاراگراف تاینجا ، در ملحقات ترکی نوشته شده که «سطور ذیل را مؤلف بشکل قید علاوه نموده است » و لی چنانکه خواننده ملاحظه میکند این قسمت بیشتر مربوط به متن است .
 - ۲- از اینجا تا آخر قسمتی که از نسخه ترکی نقل شده و در داخل کروشه است در نسخه ترکی بدنبال قید صفحه پیش آمده نه در متن ولی چون در نسخه تاجیکی در متن آمده بود و بنظر میرسد که این شکل درست تر است در اینجا از شیوه نسخه تاجیکی تبعیت شد .

آسیا و دراما کن متعدد دنیا چار جهالت و ذلت ابدی کرده هر گونه ترقی را فيما بین ملت اسلام ممتنع ساخته است. با وجودیکه خودش در زمان نبوت خودکه بیست و سه سال طول کشید احکام و آیات متعدد قرآن را بنابر تقاضای روزگار و امور حادثه منسوخ کرده آنهادا به دیگر احکام و آیات موافق وقت و احتیاج عوض کرده است پس چگونه میشودکه در مدت هزار و دویست سال^۱ از هجرت بعض احکام و قوانین او بنابر تقاضای ایام و امور مستوجب تغییر و تبدیل نگردد.

و عجب تر اینست که پیغمبر ما زمان قبل از بعثت رازمان جاهلیت مینامد غافل ازین که خودش بعداز بعثت خود دست و پای امت خود را بسته به قعر دریای اشد جاهلیت افکنده است؛ نجات یافتن از جاهلیت قبل از بعثت آسان بود نجات یافتن از جاهلیت بعداز بعثت مشکل است چنانکه می بینیم .

پس مادامی که در علم فقه راه تغییر و تبدیل و تجدید و تزیید بر ارباب عقول و خیال امت اسلام بسته است این امت الى ابدا آباد در عالم تنزل جاوید خواهد ماند و بد بخت ترین کل امم دنیا خواهد بود و هر گز امکان نفواد داشت که پا بر صهوة ترقی بگذارد.]

بغیر از آن سه وجه که من در حق موجد کائنات ذکر کردم آیا

۱- در دو تا از نسخه ها نوشته شده «۱۲۸۰ مال».

وجه رابع نیز متصور است؟ باری آلات و اسبابی که در وجود تو خلق شده است زیاده برین نمیتواند دانست چنانکه فردوسی فرموده است:

بدين آلت ورای وجان توان ستد آفریننده را کی توان
در تو فقط پنج حواس هست ، يحتمل که در صورت عقیده اولی با تانیه
بمرور دهور وجود کل یك نوع دیگر جلوه کند یعنی دریا بنوع دیگر
بتلاطم آید و در کائنات یك شانزمان سبی عظیمی پیدا شود و بعوض تو
وجودی آخر ظهور کند که بجای حواس پنجگانه صاحب ده حواس باشد
بلکه همان وجود صاحب حواس عشره بیشتر از تو چیزی بداند و همان
وجود بفهمد که موجود چیست، روح چیست. حالا تو با حواس پنجگانه
قادربه [فهم]^۱ حقیقت و ماهیت روح نیستی چنانکه نمیدانی شاعر چیست.
حين طلوع شمس فوراً روشنائی بعالم شایع میشود، هنگام افروختن چراغ
فی الفود روشنائی بدیوار میافتد، آیا این روشنائی چیست نمیدانی ، و
چنانکه نمیدانی حرارت چیست و قوه مقناطیس و سایر این قبیل اشیا
چیست فقط این را توانی بفهمی که روح کیفیتی است در اجسام مرکبة
ذیحیات که بعداز ترکیب اجسام موافق قوانین و شروط خلقت پیدامیشود.
مثلایک جسم ترکیبی که مرکب است از انواع و اقسام آلات و اعضاي صلبه

۱- ظاهرآ کلمه «فهم» یا چیزی شبیه به آن از قلم افتاده است که با مراجعت به نسخه ترکی اصلاح شد.

وسياله يعني از اخلاق اين كيفيت [يعني روح] ظهرور ميكند. مثال آوريم ترکيب طفل را بعداز تولد در اتمام اين ترکيب جسمی كيفيتی باو حاصل ميشود که ما آنرا روح حیوانی میگوئیم⁺ که در ضمن آن حیات و کل مقتضیات آن مشاهده ميشود مادام که اين جسم ترکیبی باقیست اين كيفيت يعني روح در آن ظاهر است وقتی که اين جسم ترکیبی پاشیده و متلاشی شد يعني برح شد همان كيفيت که ما اسمش را روح گفته ايم زايل و محظوظ شد. اين هم امریست از قوانین و مقتضیات همان وجود واحد و کامل و ميشود. اين هم امریست از قوانین و مقتضیات همان وجود هرچه بوده صاحب قدرت و سریست از اسرار او. [بس معلوم شد که روح هرچه بوده باشد امری است که قائم بنفسه نمیتواند شد چنانکه عقل و خیال قائم بنفسها نیستند باید لامحاله طرف و قالب داشته باشند بنا برین تصور و تعلق اعتقاد علمای ما که ارواح بعداز مفارقت ابدان در مواضع مخصوصه باز وجود

+ [قید: قال امام ابوحامد محمدغزالی فی كتابه المسمی به مضنونیه^۱ والحق ان الا روح البشریه تحدث عند استعداد نطفة فی الرحم^۲. يعني روح یا حیات کيفيتی است که قائم بنفسه نمیتواند شد و محتاج به محل است چنانکه عقل و شعاع و حرارت و قوه مقناطیسیه و امثال آنها قائم بنفسهم نیستند بلکه قائم به غير نه.]

- اسم کامل کتاب «المضنون به على غير اهله» است.
- در کتابش موسوم به «مضنونیه» گفته است در حقیقت، ارواح بشری هنگام ایجاد نطفه در رحم پدیدار میشوند.

مشخصی دارند بدون ظرف و قالب در برابر کریستکا نمیتواند ایستاد و برای ارواح بعداز مفارقت ابدان قالب مثال ولطیف خیال کردن چنانکه شیخ احمد بحرینی بدون دلیل عقلی و طبیعی قیاس میکند یعنی است. [مثالش اینست که تو چند اجزای معده‌یه را در یکجا جمع میکنی و موافق قانون علم آنها را بیکدیگر ممزوج و مرکب میسازی کیفیتی از آن حاصل میشود که اسم آنرا قوه تلفرا فیه یعنی روح تلفرافی میگوئیم. وقتی که اجزای معده‌یه را از بیکدیگر سوا کردی یعنی همان ترکیب را که با آن اجزا داده بودی برهم کردی قوه تلفرافیه یعنی روح تلفرافی زایل و محروم میشود اما ماهیت این قوه تلفرافیه و روح تلفرافی چیست نمیدانی این نیز سریست از اسرار وجود واحد و کامل و صاحب قدرت. برای فهمیدن این مطلب کماینبغی^۱ بر تو لازم است که الکتریسیت را و قانون و مقتضیات آنرا دانسته باشی. چه فایده، تو و ملت تونه الکتریسیت را میدانید و نه قانون آنرا، شما فقط جهنم را خوب وصف میتوانید کرد و جن و شیاطین را خوب میتوانید شناخت چونکه وجود آنها خیالی و موهمی است الکتریسیت که امری ظاهر و در پیش چشم شماست و تمام عالم از آن خبردارست شما بدانستن آن اقدام نمیکنید برای آنکه چه مصرف دارد ، الکتریسیت که شمارا به بہشت نخواهد برد و از جهنم خلاصی نخواهد داد، برای شما امر

۱- آن چنان که شایسته است.

آخرت لازمت و بس که بلکه بطوری خودتان را به بهشت انداخته مستجاب شدن این دعای قنوت را که وزوجنا من حورالعين است با چشم خودتان بینید و به آرزوی خودتان برسید و کام دل حاصل بکنید. دیگر بس است تا کی در پی خیالات بیهوده و بیفایده خواهید افتاد. ای ظالمان باری از مضمون این حدیث متنبه شوید و من کان فی هذه [الدنيا] اعمی فهوی الآخرة اعمی^۱. حالا وقتست که حواس پنجگانه خودتان را در چیات دنیا به تعیش نمودن و در امور دنیا به فضیلت یافتن صرف کنید. در حیات دنیا برای شما علم و بعد از علم آزادیت و پس از آزادیت استطاعت لازم است که پنج روز در عمر خودتان آسوده تعیش بکنید و خودتان را به عمر زیادخواه پیغمبر باشد خواه امام باشد خواه دیسپورت باشد عبد رذیل ندانید و در نظر ملل سیویلزی یافته خوارو ذلیل و احمق و نادان ننمایید [و به رؤیاها و تعبیر آنها اعتقاد نورزید زیرا که رؤیا نیست مگر عمل مغز در حال خوابیدن سبک^۲] و به معجزات و کشف و کرامات و خوارق عادات باور نکنید زیرا معرفت ماهیت و خاصیت عناصر و جمادات و نباتات که در

۱ - کسی که در این جهان کور است در آن جهان نیز کور خواهد بود .

۲ - در نسخه ترکی «تنک» و در نسخه تاجیکی «خوابیدن تن» نوشته شده است. چون در زبان ترکی «یومگول یاتماق» نوشته شده بود که بمعنی خوابیدن سبک است در اینجا از ترجمه ترکی استفاده شد.

اصطلاح فرنگستان آنرا علم فزیکا^۱ تعبیر میکند یعنی علم حکمت و معرفت ماهیت و خاصیت حیوانات که آنرا علم یستستو و تعبیر میکنند یعنی علم طبیعت درین عصر بواسطه تبعات و تحقیقات فیلسفان فرنگستان بنوعی تکمیل بهم رسانیده است که عدم امکان معجزات و کشف و کرامات و خوارق عادات بامداد همین علوم در نظرها اظهر من الشمس شده است. اگر درین عصر کسی لاعن شعور بخود استاد معجزه بدهد ما او را دیوانه حساب کرده از جهت خللی که در قوه عقلیه اواقع شده است بر حالت او متأسف خواهیم شد و اگر عن شعور بخود استاد معجزه بدهد ما بلا اختیار ازونفرت خواهیم کرد زیرا اینچنین کس که صاحب شعور است و خودش میداند که معجزات از قبیل ممکنات نیست اما برای افکنندن ساده لوحان بدام فریب و برای فرمانرواشدن در میان ایشان کذب محسن را و تذویر خالص را وسیله میسازد در نظر ما آشکارا کذاب و مذور مینماید لیکن در عصر قدیم وضع عالم بطور دیگر بوده علوم مذکوره ترقی نداشت و فیلسفان حمیده اخلاق بجهت اراثت خیر و شر مردم مدعای خودشان را بواسطه براهین عقلیه با ایشان اثبات نمیتوانستند کرد ناچار بمقتضای طبایع مردم خودشان را به لقب پیغمبری برگزیده صانع نامیده بخودشان استاد معجزه داده اند و بدینوسیله مردم را بهامر و نهی خودشان تابع کرده مدعای خودشان را

۱- منظور علوم طبیعی یا طبیعتیات است .

بایشان حالی نموده‌اند. اگر خلق بیچاره تنها بدينگونه پیغمبران صاحب شعور و معرفت میگرویدندی بازسهول میشد، ایشان به پاره‌ای دیوانگان که مدعيان معجزات بوده‌اند گرویده به نویادات بی‌اصل و تخویفات بیمعنی که ناشی از خیالات اینگونه مجذون صفتان ویشوران بوده است باورکرده نعمات ولذاید حیات دنیارا برخودشان حرام و بخارط منظورات باطله خودشان را باعمال شافه گرفتار ساخته‌اند چنانکه بتپستان و آتش پستان درین حالت مشاهده میشوند، حالا درین روزگار با وجود پرورقه آیا مردعاقل و پاکنهاد هیچ فتوی میدهد که بنی نوع بشر در حالت وجهالت قدیمه خود جمادآسا بلاحر کت باقی بماند و بهنیت ترقی و بهنیت خروج از ظلمت به نورانیت اصلاً قدم بر ندارد.

بس است خسته شدم فردا بیست و یکم رمضانست بشنیدن مرثیه ملاجبار روضه خوان خواهم رفت حکایاتی را که ازو خواهم شنید در مکتوب سیم خود نوشته خواهم فرستاد خواهش دارم^۱ که از تبریز به رشت سفر بکنم و از آنجا هم به مازندران به مکان دیوان و پریان رفته سیر نمایم.

در مصر چه دوربین‌های خوب میفروختند حیف که فراموش کردم نخریدم حالا به دوربین احتیاج بهم رسانیدم در تبریز هرچه تجسس

۱- قصد دارم، میخواهم.

کردم خوبش را نتوانستم یافت در قاهره پشت خانه رضا پاشا یاڭ مغازىن^۱
فرنگى هست در آنجا باصطلاح عثمانى دوربین‌های پك اعلا میفروشند
هر گاه گذرت با آنجا بیقند برای من دوربینی خریده بفرست به رشت باسم
 حاجی عبدالله مروارید فروش بغدادی که او بمن میرساند خدا حافظ .

كمال الدوله



۱- مغازه

مکتوب سیم کمال الدوله

باز از تبریز، در ماه رمضان سنه ۱۲۸۰

ای برادر مهر بانم جلال الدوله امروز بارفقا به مسجد جامع رفتم در مجلس مرثیه ملا جبار روضه خوان نشستم. مسجد مالامال بود پیش از ملا جبار کسی دیگر بالای منبر رفته وفات حضرت علی ابن ایطالب را خواند بعد ملا جبار بمنبر صعود کرده اول چند حدیث از فضیلت ائمه و از ثواب تعزیه داری نقل نمود پس از آن بمطلب شروع کرد.

ای جلال الدوله بر سراولیای هر ملت کم و بیش بلاآمده است اما مصیبت اولیای ملت شیعه واقعاً خیلی افزوتراست و سبب اینست که بنی امیه خلافت را از علویان غصب کردند علویان نیز تاب نیاورده و در طلب مافات بجذو جهاد قاتند بنی امیه و بعد از ایشان بنی عباس پر زور آمدند و این مدعیان خلافت را از میان برداشته پنج روز بی دغدغه از جانب آنان بغرا غبالي

سلطنت کردند بعد باینان نیز بلا ای دیگر روآورد اینان نیز دوچار مصیبت
شده از میان بدر رفتن و نسیاً منسی شدند چنین است اوضاع این دنیا
بکی را بسر بر نهاد تاج بخت بکی را بخاک اندرا آرد ز تخت
سلسله بنی امیه را چنانکه معلوم است بنی عباس منقرض ساخت و سلسله
بنی عباس را هم چنگیزیان از روی زمین معدوم کردند، تواریخ کل ملل
ازین نوع حوادث مملو است و مقتضای عالم کون و فساد چنین است اما
علویان زمانی که از سلطنت صوری محروم ماندند سلطنت معنوی تلاش کردند
وزهد و تقوی را بخود شعار نموده بدین وسیله در باطن برای خودشان شیعیان و
مریدان پیدا کرده اند و به مدد کاری ایشان پنج روز در عمر خودشان از مشقت
احتیاج کم و بیش آزاد شدند و همیشه بشیعیان و مریدان در فضیلت خودشان
ودر مذمت بنی امیه و بنی عباس سخنها میگفتند و فی الحقيقة هم داشتند
تا اینکه دوران خودشان را بسر برده در گذشتند از بنی امیه و بنی عباس
اثری ماند نه از ایشان

همان منز لست این بیان دور که کم شد در آن لشکر سلم و تور
بنای تعزیه داری را اول سلاطین دیالمه گذاشتند که شیعه مذهب بودند بعد
سلاطین صفویه که از سادات علویه شمرده میشدند خروج کردند و با قضا ای
پولیکای خودشان به تعزیه داری رواج دادند حالا همان سبب که صفویه
برای آن تعزیه داری را رواج داده بودند بالکلیه رفع شده است اما در
ایران تعزیه داری از ایام صفویه هم زیادتر رواج پیدا کرده است فقط در

عشره اولی محرم به تعزیه داری مشغول بشوند باز سهل است بهر جا بروی تعزیه است در هر مسجد هفتاهی لااقل یک روز مجلس تعزیه بر پاست الحق این کار که در طهران هر روز در یکی از تکایا مساجد تعزیه برپاست و در آدم کم است که با نقل با فراط رسید. چه خبر است مگر مصیبت و درد خود آدم کم است که با گذارش هزار ساله اوقات خود را دائمآ تلخ بکند و بجهت عمل بیفایده از کسب و کار باز بماند و دغل بازان این کار را برای خودشان وسیله روزی کرده انواع و اقسام کذب ها بیافتد و بجهت فریق بن عوام بیچاره در منابر ذکر بکنند من که خود نیز شیعه مذهبیم چنانکه توهم میدانی منکه نسبت بائمه اطهار نمود بالله بعضی ندارم و تو خود مکرر در اخلاق جمیله و اطوار حمیده ائمه از من مداعی شنیده ای امام اراد من اینست که که دست بکاری بزن که غصه سرآید ازین تعزیه داری اصلاح نه برای توفایده ای هست و نه بجهت امام، وقت خود را بکارهای عظیم صرف کن بین خلق عالم چه ترقیات میکنند آخر تو نیز حرکتی بکن و قدمی بعالمند پرور فره بگذار و طالب سیویلزاسیون بشو تاکی در خواب غفلت خواهی بود.

مجلس بکای^۱ ملا جبار ران خواهم نوشت اما قبل از بکای بعض جفنگیاتی را که باعقیده خود آنها را حدیث تسمیه میکرد ذکر خواهم نمود تا کوشت اندامت از تعجب بلر زد و بینی که اهل ایران به چه درجه در عقل طفو لیت باقی هستند که از استماع اینکو نه جفنگیات متنفر نمیشوند. نگاه میکنی

۱- گریه.

که در یک طرف مردی نشسته است جبهه ماهوت در بر شال کشمیری در کمر
کلاه بخارا در سر بازیش طویل و محنو مر نگ^۱ در صورت می‌بینی که آدم
است می‌پرسی که این کیست می‌گویند این فلان حاجی است عبوس و
غمگین منتظر است بینند که آن سفیه شاولاتان در بالای منبر چه پر پوچات
نقل خواهد کرد در طرف دیگر می‌بینی که مرد متشخصی نشسته است و
انگشتی نگینش یاقوت در انگشش می‌پرسی که این کیست می‌گویند این
فلان آفاست تر دیگش رفته بنای صحبت می‌گذاری می‌پرسی از کتب فارسیه
وعرب یه چه خوانده‌ای چواب میدهد که من سوادندارم و حمد می‌گنم بخدای
خود که بمن سواد نصیب نکرده است چونکه اغلب صاحب سوادان
بداعتقاد می‌شود و بضلالت می‌افتد حالا یا جوابش بده حالا بیا ازین کودن
پرس که ای کودن تو بجهه دلیل این قول خود را به ثبوت میرسانی حالا یا
با این بفهمان که ای احمق تو سهو می‌کنی، بطرف دیگر متوجه می‌شوی می‌بینی
که یکی تسبیح در دست می‌گرداند یکی دیگر هم گردن خود را بسوی او
دراز کرده می‌پرسد که فلانی اعمال امشب چیست امشب چند رکعت نماز
باید گذارد او جواب نمیدهد تا که ذکر خود را تمام می‌کند بعد به
سائل ملنفت شده می‌گوید چه شتاب می‌کنی. بعد از آخوند ملا جبار آخوند
جعفر به منبر رفته اعمال امشب را از روی کتاب زاد المعاد ذکر خواهد کرد.
خدایا غریب حالتی است کل عالم تغییر یافته اطفال کل عالم بحد بلوغ

۱- حنا گرفته ورنگ زده.

رسیده‌اند اما اطفال^۱ ایران هنوز تازه غزیدن^۲ آغاز میکنند. آخوند ملاجبار بالای منبر رفته شروع کرد⁺

-
- ۱- در نسخه‌های فارسی مکتوبات همه جا «اطفال» نوشته شده و تنها در
 - یکی از نسخه‌های ترکی بجای آن کلمه «اهل» آمده است.
 - ۲- چهار دست و پاراه رفتن مثل بچه‌ها.

+ [قید: اگر اهل ایران صاحب غیرت و تعصّب میبودند باید بزوای دولت ساسایان و فانی شدن کانون‌های مهابادیان و خرابی وطن و خواری و کوری ملت خودشان تعزیه میگرفتند نه اینکه از کمال بیغیرتی و بی‌ناموسی به مصیبت‌های قومی تعزیه میکنند که با آنها نه هموطنند نه هم‌بان، نه هم‌جنیسند نه هم مشرب، بلکه در همه جهت‌ها با اینها بیگانه و در جمیع صفت‌ها با اینها غیربوده، تا روز قیامت باعث تیره بختی اینها شده‌اند.] ۱- اگرچه خود عربها از میان بدر رفته‌اند اما ملت ایران بواسطه محبت ائمه این قوم و بواسطه بعض مخالفان ایشان متصل گرفتار بیلای است چه خاندانها ازین بابت ویران شده است و هنوز میشود چه دو دسانها ازین رهگذر کور گشته است و هنوز میگردد مثل عداوت جاوید تور کمانان نسبت به اهل ایران آیا بدین سبب نیست چرا فارسی نژادان بمحبت تازیان تا امروز بسته ترکمان امیربروند حاصل محبت مردگان این قوم بیگانه نسبت به اهل ایران بغير از بد بختی چه چیز است. بزرگان این قوم بیگانه مدام که در حال حیات بودند خودشان ایران را ویران کردند حالاکه مرده‌اند و خالک شده‌اند اهل ایران بواسطه ارادت بدیشان مبتلای انواع مصائبند. چاره این درد نه در تغییر دین است چاره این درد در ترویج علوم طبیعت و حکمت است فیما بین کل طبقات ملت از قیر و هنی از بزرگ و کوچک از شهری و دهاتی به صورت.]

- ۱- از اول قید تا اینجا از نسخه تاج‌گی با همان انشا نقل شد زیرا این قسمت در ملحقات نسخه‌ترکی نبود و بقیه آن تا آخر طبق معمول بالاشای خود آخوند زاده از ملحقات نسخه‌ترکی نقل گردید.

مصنف کتاب مصائب‌الابرار بمحبوب حديث صحیح روایت میکند.
ای جلال‌الدوله مصائب‌الابراریکی از تراطورهای عمدۀ این ملتست - شب
ولادت سیدالشہدا حق تعالیٰ به یکی از حوران بیشت که اسمش لعیا بود و حی
نمود که بدارد نیا نزول کرده بحضرت بتول ماماچگی بکن.

ای جلال‌الدوله کویا در مدینه‌زنی پیدا نمیشد که ماماچگی بکند
لعیا از طایفۀ حوران هنوز در عمر خود گاییده شدنش نه، زاییدنش نه،
زایانیدنش نه او ماماچگی را از کجا میدانست. به صورت لعیا نزول کرده
زسوم ماماچگی را معمول داشت و ناف سیدالشہدا را بریده بحضرت بتول
مبارکباد گفت و باز به بیشت رجوع کرد.

ای جلال‌الدوله من مختصر مینویسم توجینیں تصور مکن که اینگونه
جفنگ در پنج و شش کلمه تمام میشود مقصود من اینست که تو بدانی اهل
ایران درجه درجه کمال هستند که قید ماماچگی را نیز بعده موحد
کائنات‌حواله میکنند. درین صورت ملا رمضان سفیه هزار جریبی را باید
سرزنش بکنیم که از فرط اخلاق با ائمه اطهار سجع مهری دریک مصرع
بجهت اسم حضرت باری گفته معروض نکته سنجان مازندران داشته مورد
طعن ایشان شده بود. اینست مصرع سجع ملا رمضان بیچاره: بنده آن محمد
خدا.

باز ملا جباره کر کرد: هنگامیکه سیدالشہدا در گهواره خواهد بود
حضرت بتول بجهت شغلی از خانه کنار شد سیدالشہدا در گهواره آغاز گریه

کرد و صدای گریه او در عرش اعلی بسمع ذات کبریا رسید بجهرئیل فرمود
یا جبرئیل خود را به سبیط رسول بر سان و گهواره اورا جنبانیده لای لای
بکو جبرئیل فی الفور بمدینه نزول کرده در پهلوی گهواره حضرت نشسته
بنای جنبانیدن آن کرد و بدین بیت مترنم شده لای لای گفتن آغاز نمود
ان فی الجنة نهر آمن لبн ^{لعلی و حسین و حسن}
باز ملاجبار گفت:

حق تعالی ملکی داشت که اسمش را فطرس می گفتند از حاملان
عرش الهی و از ملائکه مقریین بود روزی خداوند عالم امری به فطرس رجوع
نمود چون فطرس بهمان کار قدری دیر انجام داد لهذا حق تعالی با وغضبا ناک
شده بال و پراو را شکسته بیکی از جزایر دریا انداخت هفت سال در آن
جزیره ماند بعد حق تعالی اورا میان عذاب دنیا و عذاب آخرت مخیر کرد
فطرس عذاب دنیا را اختیار نمود پس حق تعالی اورا از مرگان های چشم او
در همان جزیره معلق نمود و قتی که سید الشهداء تولد یافت جبرئیل از عرش
به تنهیت حضرت رسول مأمور شد عبورش بهمان جزیره افتاده فطرس را دید
فطرس ازو التماس کرده مرا نیز با خود بیرون جبرئیل اورا با خود آورد
گزارش او را بحضرت رسول نقل کرد بتعلیم حضرت رسول فطرس خود
را بمولود مبارک مالید بال و پر فطرس بطریق اول درست شد باز بطرف عرش

۱- در بهشت نهری است از شیر برای علی و حسین و حسن

پرواز کرد.

ای جلال الدوله اگر جناب اقدس الهی نعوذ بالله بقول مرثیه خوانان
چنین دیسپوت بوده است که یک فرشته محترم و مقرب خود را بجهت
اندک تأخیر در انجام فرمايش بال و پرس را شکسته هفتاد سال در جزیره
محبوس کرده در آخر او را از مرگان ها معلق آویخته معذب نموده است از
دیسپوتی او نیز الحذر.

ملاجبار بعداز ذکر این اخبار تقریر نمود که این نوع احادیث
خواه در شرافت سید الشهداء و خواه در ثواب تعزیه داری بهاو و گریستن به
او و رفتن به زیارت شدن و دفن شدن اندر خاک مدفنش و امثال اینکونه اعمال
ییحد و حصر است و شروع کرد بخواندن یک مجلس بکا و تمام نمود. بعد
از ملاجبار آخوند ملا جعفر کتاب زاد المعاد در دست بالای منبر رفته کتاب
را باز کرده آغاز گفتن نمود: اعمال امشب اینست که مقارن غروب باید
غسل کنید و شب را احیابدارید و صدر کعت نماز بگذارید در هر رکعت
بعداز حمد ده مرتبه قل هو الله باید بخوانید و علاوه برین صدر کعت نماز
نافله را نیز باید بگذارید و دعای جوشن کبیر را نیز باید بخوانید.

مجلس آخر رسید من در راه بر فقا گفتم که مرا در مجلس وعظهم
و در مجلس مرثیه همی اختیار کسالت حاصل شد فی الفور یکی از رفقا گفت که
سبب آن واضح است توهر روز بوعظ این ملایان فشری و بی معرفت می آئی
اینان اصولی مذهبند و اهل ظاهرند اقوال اینان مدتیست کهنه شده از

اعتبار افتاده است ازینان چه لذت خواهی برد فردا بایا برویم در فلان مسجد
بوعظ ملار حیم که شیخی مذهبست گوش کن مطالب بشنو که [طیور اشجار
سماوات را بهیجان آورد] روحت لذت بیردنصف تبریز حالا شیخی مذهبست
کل عرفا کل اهل کمال کل صاحبان فطافت جمیعاً شیخی مذهبند فقط
بقال چقال در مذهب اصولی باقی مانده اند من گفتم بسیار خوشحال میشوم
فردا هم برویم بوعظ آخوند ملار حیم.

فردا بمسجد رفته نشستیم آخوند ملا رحیم بالای منبر رفته اول این
آیه را خواند مخلوقات الجن والانس الای عبادون^۱ بهر عاقل واضح است که
عبادت بدون معرفت نمیشود پس مراد از لی عبادون لی یعنی فون است باید بدانید
که معرفت حاصل نمیشود مگر بدآنستن مطالب شیخ مرحوم و شناختن
مراتب ائمه. اظهار خیال میکنید که در مذهب کهنه و عقاید کهنه معرفت
ممکن نمیشد قطعاً ممکن نمیشد. جناب اقدس الهی بجهت سعادت فرقه
اثنی عشریه شیخ احمد مرحوم بحرینی را ملهم ساخت که این مطالب را از
خفا بظهور آورد و این ملت را از جهالت خلاصی داد.
بعد آخوند ملار حیم وعظ گفتن آغاز کرد.

پروردگار عالم کل کائنات را بمقتضای قابلیت هر وجود ایجاد
کرد.

۱- جن و انس را نیافریدیم مگر برای عبادت کردن (سورة الذاريات،
آیه ۵۶).

ای جلال الدوله فراموش مکن که درینصورت قابلیت بخلقت وجود
مقدم میافتد. یعنی اول حقتعالی کل موجودات و مخلوقات را خلق کرد
در عالم نزد در کمال شعور و اختیار در حالتی که هیچیک ازیشان بحکم کفر
و ایمان محکوم نشده بودند چنانکه حقتعالی خبرداده کان الناس امة
واحده فاختلفوا^۱ یعنی همه خلق بیک نسق بودند و بهیج امر محکوم نکشته
بودند پس مختلف شدند بسب تکلیف و ارسال رسال و ازال کتب. حقتعالی
در عالم نزد که هفتاد هزار مرتبه وسیع ترازین عالم است تکلیف نمود است
بر بکم و محمد نبیکم و علی ولیکم و امامکم والائمه من ولده او لیانکم و
ائمه تکم^۲.

ای جلال الدوله حالا در عالم نزد که اینان خودشان نیز بحساب بایستی
تازه خلق شده باشند آیا باین چنین ترجیح سبب چیست.
پس خلق چند فرقه شد. بعضی از روی ایمان و اخلاص و معرفتو
و بصیرت گفتنده بله ایمان آوردیم و تصدیق کردیم آنچیزی که از اوامر و
نواهی بما فرستاده ای.

ای جلال الدوله ایشان بیشک اهل تبریز بوده اند.

۱- تمام مردم یک گروه بودند بعد جدا شدند (سوره بقره آیه ۲۱۳)

۲- آیا من خدای شما نیستم و محمد پیغمبر شما وعلی ولی و امام شما

و فرزندان او اولیاء و امامان شما نیستند؟

بعض دیگر از روی معرفت و بصیرت عناد و نفاق پیشه کردند و گفتند
که نعم یعنی توپرورد گارما نیستی و محمد پیغمبر ما نیست و علی امام و
خلیفه و صاحب اختیار و حاکم ما نیست و همچنین اولاد او نیز.
ای جلال الدوله کاش گفتندی که غیر از ایشان نیز هیچ کس پیغمبر
ما و امام ما و ولی ما نیست تا که بیکبارگی راه همکی بسته شدی.

و بعضی به اولین تابع شدند در ایمان و تصدیق و اقرار، ولیکن اولین
گه سابقون هستند و حق تعالی در حق ایشان فرموده سابقون او لئک المقربون
فی جنات النعیم^۱ اقرار کرده اند بالاصاله، و آخرين که اصحاب یمین هستند
و حق تعالی در حق ایشان فرموده و اصحاب اليمین ما اصحاب اليمین فی سدر
مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب^۲ اقرار کرده اند بالتبعیت،
پس ایشان شیعه اولین هستند و بعضی به دو مین تابع شدند در انکار و عناد
از روی فهم و بصیرت ایشان اصحاب شمالند که حق تعالی در شان ایشان
فرموده و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سوم و حمیم و ظل من یحوم

-
- ۱- آنانکه در ایمان بر همه پیشی گرفتند مقربان در گاهند و در بهشت پر
نعمت بهره ورند. (سوره الواقعه، آیه ۱۰ تا ۱۲)
- ۲- آنانکه در جانب راستند کیانند: در سایه درختان سدر پرمیوه بیخار
و درختان پر برگ سایه دار و در طرف نهر آبهای زلال خواهند بود (سوره
الواقعه، آیه ۲۸ تا ۳۱).

لا بارد ولا کریم^۱ و بعضی از مردم اقرار کردند یعنی بلی گفتند لاعن بصیره
 بل عن جهل^۲ که ایشان کار را نفهمیدند و ندانستند بکه تابع هستند و بکه
 متبع، حق کیست و باطل کیست. پس حق تعالی اولین را خلق کرداز علا علین
 وا札 اصل طینت جنت ، و تابعین ایشان را خلق کرد از طینت مخزونه و مکنونه
 انزل از طینت اولی^۳. مثلا طینت اولین را از جرم شمس و طینت تابعین را از نور
 شمس خلق کرد. پس تابعین شیعه هستند و داخل جنت خواهند شد، و طینت
 منکرین را خلق کرد از سجین و اسفل والسفلین^۴ پس ایشان خلق کردم
 شدند از ظلمت و جهالت و شیطنت و حمق و سفاهت و کل خبائث چنان که حق تعالی
 فرموده است ختم اللملعی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوہ^۵ و در
 جای دیگر فرموده است لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم آذان لا يسمعون بها و لهم

- ۱- آنان که اصحاب شقاوتند و در جانب چپ ایستاده اند در عذاب باد گرم
و آب جوشانند و در سایه ای از دود غلیظ خواهند بود که نه سرد شود و نه خوش
نسیم گردد (سوره الواقعة، آیه ۳۱ تا ۴۴).
- ۲- نه از روی بصیرت بلکه از روی جهل.
- ۳- پست تر از سرشت اولی.
- ۴- پست ترین پست ها.
- ۵- خداوند مهر بر دلها و پرده بر گوشها و چشمهای ایشان نهاد
(سوره بقره، آیه ۷)

اعین لا يبصرون بها و أولئك كالانعام بل هم أضل^۱ اما جاهلين امرا يشان معوق
است، باليشان از كفر و ايمان حكمي نشه است که بدنيا ييا يند و قبول
تکلیف بکنند يا فکشندو اگر در دنيا هم جاهل بشوند درقيامت باليشان
تکلیف خواهد شد پس بخلافيق در عالم شهادت که اين دنياست تکلیف را
تجدييد کردن.

هر شيني مرکب از دوشيني است يکي را قابل يکي را مقبول
ميگويند. از قابل مراد هيئت و صورت است از مقبول مراد ماده هيئت است مثال
سراج^۲ است که ماده آن نار و شعله اش هيئت است اثرش نور و ظلمت است؛
مؤنر در سراج با حداث نور و ظلمت نار است و شعله ای که در سراج است فعل
اوست که بواسطه آن نور و ظلمت را حداث کرده است پس تضوه^۳ و تتحقق
سراج يعني شعله نميشود مگر ب فعل آتش و تتحقق نور و ظلمت يعني اشعه
نميشود مگر بواسطه شعله پس اشعه است مدارا ازاين شعله خواهد کرد زيرا
که آتش جميع ما يحتاج اشعه را در نزد شعله گذاشته است و با امر کرده است

۱- دلهائي دارند که با آن نميفهمند و گوشهايي دارند که با آن نميشنوند
و چشمهايي دارند که با آن نمی بینند. آنان مانند چهار پایانند بلکه گمراهترند
(سوره اعراف، آية ۱۷۸)

- چراغ^۱
- نوراني بودن، روشناني^۲

که بقدر معلوم بھریک از اشاعه عطا کند پس شعله و جه و باب آتش تعبیر می‌شود
 که اشاعه بواسطه او با آتش توجه می‌کند و از مدد می‌گیرد، اگر شعله نمی‌شد
 هیچیک از اشاعه وجود نمی‌بود یعنی اگر شعله نمی‌شد اشاعه هر گز مخلوق
 نمی‌گشت، خلقت اشاعه یعنی خلقت نور و ظلمت وابسته به شعله است و در
 شعله نیز مؤثر نار است پس نار خزینه‌ای بود مخفی چون خواست که شناخته
 شود و دوست داشت که ظاهر گرد فعل خود را ظاهر کرد در قابلیت دهن^۱
 پس سراج و هاج^۲ موجود شد پس با امر کرد که اقبال کند بطرف اشاعه و
 احداث کند اورا، و بسراج بعد از احداث کردن اشاعه امر نمود که از اشاعه
 ادب ابر^۳ کرده بسوی خود اقبال کند و اشاعه را امر کرد بتوحید خود و بر سالت
 شعله، و فرمود باشue که شما هر گز بمن واصل نمی‌توانید شد مگر ازین
 باب که عبارت از شعله است پس بجمعی اشاعه اسمی نار گفته می‌شود و اسم
 اعظم نار شعله است که باب فیض است و هیچ مدد از نار باشue نمیرسد مگر
 باشule پس هر وقت که اشاعه نار را بواسطه شعله می‌خواند مستجاب می‌گردد
 پس شعله بندۀ نار است که اورا گرامی داشته است، شعله به نار تقدّم نمی‌تواند
 کرد در هیچ امر والا هلاک می‌گردد زیرا که شعله را تضوی نیست مگر

- روغن.
- چراغ فروزان.
- رو بر گرداندن، هشت کردن.

بواسطه نار و بنور وظل امداد نمیرساند مگر بواسطه نار. چونکه این را دانستی پس فهم کن ناری که در سراج میباشد مثال از مشیت الله است و دهن مثال است از قابلیت پیغمبر صلی اللہ علیہ چنانکه حق تعالیٰ خبر داده یکاد زیتها یضیئی ولولم تمسه نار^۱ یعنی نزدیک است که قابلیت محمدی ظاهر و موجود شود اگرچه آتش مشیت باو نرسیده است این اشاره است بشدت نورانیت وصفای قابلیت.

عقل محمد صلی الله وعقل چهارده معصوم ازواولاد او عقل واحد است که منتقل شده است بهریک برسیل تناول و این را بسان شرع روح القدس و ملک مؤید و ملک مسدد^۲ و عمود از نورهم میگویند پس اول شیئی که قدم بدایره هستی گذاشت نور محمد علیها السلام و نور اهل بیت طاهرین اوست اینست معنی قول پیغمبر اول مخلوق الله نوری اول ما خلق الله عقلی اول مخلوق الله روحی. پس معلوم کردی که هیچیک از اشعه را قوام وجود و تحقق نمیباشد مگر بواسطه سراج و اظلال را نیز تحقق و ثبات نمیباشد مگر بواسطه سراج پس اشعه و اظلال را بقانمیباشد بدون مدد سراج از اشعه عبارت آن کسانی است که در عالم ذربخواهش خودشان ایمان آورده اند و اظلال عبارت آن کسانیست که در عالم ذر باختیار خودشان کفر را قبول کرده اند؛ پس کل

-
- ۱- نزدیک بود که روغن ش روشنی بخشید گرچه آتش با آن نزدیکی نداشت (سوره نور. آیه ۴۵)
 - ۲- فرشته راست گفتار.

کائنات عبارت از اشعه و اظلال موجود و مخلوقست بواسطه سراج، و سراج عبارتست از ائمه معصومین و اثرسراج از نار است که عبارتست از مشیت‌الله. زنگنهار زنگنهار چینن توهم نکنی که ائمۀ در وجود خودشان مستقل هستند بلکه ایشان محتاج هستند وایشان حق سبحانه و تعالی را عبدند و حق سبحانه تعالی و معبدود است.

ای جلال‌الدوله تقریرت آخوند ملا رحیم اگرچه اصطلاح غریبست و قریب بذهن نیست اما از ماصدق کلامش معلوم میشود که شیخ احمد بحرینی هم به وحدت وجود فائق بوده است فقط فيما بین ذات باری و ائمه، چنان‌که علوبیان اسماعیلی مذهب که مدتی در مصر خلافت کردند درین عقیده بودند. از آنجمله است الحاکم بالله علوی که لقب موجود و خالق و محیی و همیت را بخود اطلاق میگردانید و درین عقیده از ذکور و انانث تبعه خود بیعت و میناق میگرفت؛ اگر به کتبی که در عصر خلفای علویه اسماعیلی مذهب مصر تصنیف شده است ملاحظه بشود عقاید شیخ احمد بحرینی کلا در همان تصنیفات مشاهده میشود. خلاصه شیخ احمد بحرینی معتقد بوحدت وجود میان حضرت باری و ائمه بنظر می‌آید بهمان قرار که مسیحیان وحدت وجود را دراب و ابن و روح القدس فرض میکنند اگرچه از شرک ترسیده پرده کشی کرده باز نهارگری بیان خود را کنار میکشند بلکه به یکنوع فائق به وحدت وجود صرف مشاهده میشود زیرا که خودش میگوید کل کائنات

ubar تست از اشعه و اظلال و کل اشعه و اظلال موجود و مخلوق است با سراج
یعنی بواسطه سراج بروز یافته است و سراج عبار تست از ائمه و اثر سراج از نار
است که عبارت از مشیة الله باشد؛ درینصورت ما که از جمله اشعه یا از جمله
اظلال هستیم و همچنین ائمه که شعله هستند ظهور یافته ایم مگر با تضای
ذات نار، بعلت اینکه شعاع و ظل و شعله همیشه از وجود نار پیدا است نه از چیز
دیگر. پس کل کائنات از وجود نار که باصطلاح عرفان وجود کل است ناشی شده
است و ظهور یافته است در کثرات لاتحصی و اشکال و انواع مختلفه بلا اختیار،
یعنی یکی در صورت شعله که برفرض ائمه باشد، دیگری در صورت اشعه
و اظلال که برفرض ما هستیم پس ما از یک قوه کامله و قادره که نار است
بروز پیدا کرده ایم، اگر آن قوه نمیشد ما هم نمیشدیم اگر ما نمیشدیم
آن قوه نیز نمیشد یعنی وقتی که شعله و شعاع و ظل نباشد حقیقت ناریت
زایل است؛ نه آن قوه در ما تصرف اختیاری دارد و نه ما در آن قوه تصرف
اختیاری داریم. این وحدت وجود است دیگر چه میخواهی. اگر شیخیان
بگویند که نار عبار است از مشیة الله و مشیت غیر ذات باریست درینصورت
مشیت به شعله و اشعه و اظلال ماده نمیتواند شد چونکه مشیت امر معنوی
است بمعنی اراده که فعل خلقت مامنوط برآنست پس ماده ما از کجا پیدا
شد، زیرا که شیخ مرحوم فرموده است هر چیز از هیأت و ماده مرکبست؛
هیأت ما معلوم، آخر باید ماده هم داشته باشیم. اگر شیخیان بگویند
که ماده از عدم پیدا شداین غلط محض است عدم بوجود ماده نمیتواند

شد، با وجودیکه خودشان میگویندکه ماده سراج ناراست و شعله بنده ناراست اگر نارمشیة الله شده غیر ذات باری باشد چطور به سراج ماده واقع میشود و چطور شعله به غیر ذات باری بنده میشود. خلاصه درغایت عقیده‌ای جنجل^۱ است نمیدانم چگونه این را شیخیان با عقاید شرعیه تطبیق میدهند.

پس از اتمام وعظ، آن رفیق شیخی بمن رجوع کرد به با وجود تمام پرسید چطور دیدی آیا روحت لذت برد؟ جواب‌دادم که چگونه‌روحم لذت برد در صورتیکه هیچ چیز تفهمیدم باز رحمت به نباش^۲ اول، سخن‌های واعظین مذهب کهنه را باری افلا درک میکرم.

باعجب گفت بخدا سوگند میدهم راست میگوئی؟

گفتم والله راست میگویم من چنین زبان مرغی را چگونه بفهمم. گفت تعجب میکنم تو که چنین آدم صاحب سواد و با کمال هستی این مطالب آشکار را فهم نمیتوانی کرد. گفتم عزیز من بجهت فهم این مطالب تنها سواد و کمال کفايت نمیکند مثل اهل تبریز صاحب معرفت و صاحب فطانت باید شدکه این مطالب را درک نتوان کرد من بنج و شش روز است که وارد تبریز شده‌ام اگریک دو سال میان اهل تبریز هاندمی‌یتمحل که من هم

۱- جنجل، تلفظ ترکی است.

۲- نبش کننده.

بمقتضای المجالسه مؤثرة از ایشان کسب معرفت کردمی اما بعد از پنج شش روز بمرشت خواهم رفت، فرصت اقامت در اینجا ندارم الحكم لله واحد^۱ القهار تقصیر از خود منست چرا در عالم ذر من با اختیار خود در مقام عناد ایستاده داخل زمرة اظلال شدم که حالا از فهم والتذاذ این مطالب محروم ماندم.

درین بین یکی از رفاقت شاید به مذاق تو عقاید و کن رابع موافق افتاد، پرسیدم رکن رابع کیست این چه حرفست، جواب داد که آخر پیشتر کن رابع نیز هست در کرمان کریم خان نام⁺، او میگوید عالم

+ [تید که العاق طایع است: کریمخان از سلسله اشراف قاجاریه بود از آن جهت لقب خانی داشت از عنفوان جوانی ترک مناصب دنیویه کرده عمر خود را در تعلم زبان عربی و علم کلام یعنی عقاید دین اسلام صرف نموده بعداز تحصیل بسلک علمای دینیه داخل شده به تصنیف کتب چند بر حسب خیالات ییعنی خود اقدام کرده بین الناس شهرت تمام یافت و بریدان و معتقدان زیاد بدورش گرد آمدند. عاقبت در سنة ۱۲۷۹ در کرمانشاه هنگام عزیمت خود بزیارت کربلا از ناخوشی معده در گذشت در حالتیکه باعتقاد خود باعث دوام عالم بود نتوانست که باعث دوام حیات خود بشود، هنوز معلوم نیست که بعداز انتقال اولقب رکن رابع به که تعلق گرفته است شاید تا امروز منصب رکن رابع خالی است و عالم هنوز در مر سه پایه متزلزل است].

- «الواحد» صحیح است.

بر فراز چهار رکن قرار گرفته است رکن اول خود حق تعالی است رکن ثانی پیغمبر است رکن ثالث ائمه است رکن رابع خود کریم خانست که از جانب ائمه نایب است و جمله کائنات با وجود اوقایم و برقرار است و اطاعت کل مخلوقات بهمان کریم خان واجبست . هیچ وقت عالم از رکن رابع خالی نمیتواند شد چونکه عالم بقnamirod . بقوام^۱ و ثبات عالم وجود رکن رابع لازمست و بعد از کریم خان باز باید یک رکن رابع دیگر باشد تا انقراض عالم . پرسیدم که آیا از عقاید او هیچ میدانی جواب داد که نمیدانم اما نقل میکنند که در عقاید او مطالب عالیه است که در کتاب خود موسوم به ارشاد العوام بیان کرده است و در اکثر شهرهای عراق خلفایش نشسته خلق را هدایت میکنند . گفتم حیف که از مطالب او نمیدانی بحتمل بوقتی از مطالب او نیز فیض باب میشویم ، چه فایده کسی را نیافتم که از عقاید باب نیز چیزی بیان کند . گفتند در تبریز بسیار بایه است اما هیچ کس از ترس لب جنباندن نمیتواند اما یقین دارم که باب نیز باین پر پوچات لباس دیگر پوشانده بمیدان آمده است فقط دو حکم باب که از قرار تقریر رفقا در قرآن خود بیان کرده است حکم فیلسوفانه بنظر آمد یکی اینست که طایفه انان در جمیع رسوم آزادیت و کل حقوق بشریت باید با طایفه

۱- برای قوام و ثبات عالم . در اینجا نحوه بیان ترکی است که «به» را بجای «برای» بکار برد . است .

ذکور مساوی باشد و باید بطبقه افاث نیز مثل طایفه ذکور تربیت داده شود^۱ و مدام که طایفه افاث شوهر اختیار نکرده است گشاده رو شود و بعد از اختیار کردن شوهر حفظ ناموس تقاضا میکند که پرده نشین و مستوره باشد و از اختلاط و ارتباط با یگانگان احتراز کند، گشاده رو بودن قرابة العین بمقتضای این حکم بوده است⁺ [چنانکه نظر این حکم با وحدت زوجه

+ [قید اول که الحق طایع است : قرآنی برادرزاده مجتبه
قرزوین است زبان عربی را کاملاً یادگرفته دختر آتشین طبع و صاحبۀ غیرت
و همت و جیهۀ روزگار بود. در عتبات که بزیارت قبر امام حسین رفته بود با
حضرت باب اتفاق ملاقاتش افتاده دین او را قبول کرد و خود را بسلک داعیان
او درآورده و در صفحات ایران بانتشار و ترویج عقاید باایه شروع نمود.
قرآنی اعجوبۀ زمانه بوده سرگذشتۀ شایسته داستان است. در اکثر
معارک بهادری و مردانگی از بظهور رسیده است و در اغلب سورشها که در
مقابل دولت ایران از طرف پیروان باب و قوع یافته است قرآنی سلسۀ
جنیان است، عاقبت بواسطۀ فتنۀ اخیره بایان در طهران اوراهر قزوین گرفته
بهله را آوردند و بفرمان شاه خفۀ بهلاکت رسانیدند.

قیدانی: نزول آیه حجاب ازقرار شهادت علی ذکرہ السلام علیہ الرحمه بعد از نقل عایشہ وصفوان وقوع یافته است و مفاسدی که از نزول این آیه

۱- در نسخه های فارسی که مرجع نسخه ترکی بوده و همچنین در نسخه تاجیکی جمله ای که با «ومادام» شروع و به «احتراز کند» ختم می شود وجود ندارد و در نسخه تاجیکی بعای آن نوشته شده است: «وطایفه ایاث نیز مثل طایفه ذکور گشاده رو باشد.»

از علی ذکر السلام نیز صدور یافته است]. یکی هم اینست که در عالم

درمیان اهل اسلام شیوع یافته [و] این فرقه را از بدیخت ترین کل ملل روی زمین کرده است بیرون از احصا است از قبیل وحشیت خصال طایفه ذکور و خشونت طبایع ایشان درمعاشرت و مخالطت با همجنسان خود و محیان ایشان از الذ نعمات دنیویه که عبارت از مصاحب طایفه انان است و شیوع معصیت لواطه درمیان این قوم بمرتبه ای است که هیچکس از اسناد آن برخود اندیشه نمیکند حتی شعرای این قوم آشکارا دروصفت امردان منظومات منتشر میسازند و این عمل شنبغ را از قبایح نمیشمارند و قساوت قلب و سباعیت ایشان و عدم تربیت کل نسوان در علوم و فنون و صنایع و سلب حقوق انسانیت و آزادی از ایشان در جمیع مواد و امثال ذالک علی الخصوص از قبیل اینکه طایفه انان از عدم سیر و حرکت واژکثرت قمود واقامت در یک محل محصور و از استنشاق هوای ناصاف در حالت مستوریت و بمحبویت باستنباط اطبای یوروپا مبتلای انواع مرضها میگردند معهدا وجود معصیت زنا بواسطه نزول آیه حجاب از میان طوایف اسلام رفع نشده است^۱. قطع نظر از آنکه مخصوصاً بجهت رفع زنا آیه حجاب نگاهداشتن حذام ذکور را در حرمخانه ها منع کرده است و بواسطه این منع بلا تصویر باعث انتشار کسب رذیل خواجه فروشی شده است. ای جلال الدوله فیلسوفان یوروپا چنانکه آیه حجاب را همچنین آیه تجویز کثرت زوجات را از سهوهای بزرگ پیغمبر ماسیشمارند و میگویند که در ضمن کثرت زوجات علاوه بر مقام دعده دیده و قطع نظر از ظلم فاحش در حق جزو ضعیف نوع بشرط دو گونه فساد پرا واضح است یکی خصوصت جاوید فیما بین خویشاوندان و بخصوص فیما بین برادران و خواهران که از مادران مختلفه متولد میشوند دیگری قلت ثرات تناسل فیما بین سلت اسلام. فهم فساد اول محتاج بدلیل و بیان نیست همه کس

۱- این قسمت فقط در دونسخه از نسخه‌های فارسی آمده است.

طبیعت بهیچ وجود و بهیچ شیئی اطلاق نجس کردن را باب جایز نمی‌بیند

برآن واقف است اما فساد ثانی را بدین دلیل موجب قلت ثمرات تناصل میدانندکه بیان میگردد: مثلا میگویند زید مردوحد است چهارنفر زن میگیرد فرض بکنیم هریک ازین چهارزن برای زید پنج نفر فرزند میزاید پس عدد فرزندان چهارنفر زن ازیک مرد میشود بیست ، بعکس این فرض بکنیم که هریک ازاین چهارنفرزن میرود بیک مردوهریک برای شوهرخود میتواند ده نفر فرزند بزاید پس عدد فرزندان چهارنفرزن ازچهار مرد میرسد به چهل ، و هم اکثر اوقات زید که چهارنفرزن گرفته است پیش از وقت طبیعی از کارمیافتد و بر عمل تولید عاجز میشود اما هریک از چهارزن او هنوز بدرجۀ یائسگی نرسیده است وقابل ولادت است نهایت درقید زوجیت زید تا آخر عمر خود باید در حکم یائسه باشد بهمین سبب گویا بنابر عقیدۀ حکماء فرنگستان طوایف یوروپا که قانون ایشان بروحت زوجه است در اقلیم تنگ خودشان روز بروز از دیاد بهم میرسانند اما طوایف آسیا با وسعت اقلیم خودشان هر گز در عدد از دیاد حاصل نمیکنند و عدم نفاق خویشاوندان و از دیاد نوع بشدر هر کشور گویا موجب آبادی وطن و موجب قوت ملت و اقتدار سلطنت است. ای جلال الدوله بر صحت عقیدۀ حکماء فرنگستان درین خصوص و بر صحت دلیل ایشان درباب قلت ثمرات تناصل از کثرت زوجات من حکم نمیتوانم کرد و نمیدانم که آیا بر قلت ثمرات تناصل فی الواقع کثرت زوجات باعث است یا اینکه سببهای دیگر هست خلاصه این مسئله بسیار دقیق است تحقیقش محتاج بر اطلاعات و افرة خارجه وتجارب کثیره و دانستن اوضاع کل اقلیم دنیاست. کسانیکه بعدازین از اخلاف ما در دین اسلام بانی مذهب پروتستانزم خواهند شد و در جمیع مسائل فقهیۀ ما تغییر و تزیید معمول خواهند داشت



مگر اینکه بعض وجود واشیارا باب کریه میداند مثلاً میگوید که سک و

وآیه حجاب را منسوخ خواهند کرد باید این مسئله را نیز فراموش نکنندو اگر بنا بر تصور و تحقیق ایشان عقیده حکماء فرنگستان معقول انگاشته شود آیه تجویز کرت زوجات رانیز فیما بین ملت اسلام باید منسوخ داشته تزویج را منحصر بودت زوجه بکنند اما آنچه در قرآن بجهت رعایت عدالت درین ماده گفته شده است که وان خفتم وان لاتعلوا و افاده زاید است بعلت اینکه اگر مراد از عدالت رعایت رضای زن و عدم جور در حق اوست این عدالت در همان روز رفع شد که مرد برسر زن اول خود زن دیگر گرفت بعد از آن تا آخر عمر مرد در حق زن اولش ظلم فاحش ثابت و باقی است دیگر درین ماده عدالت وجود ذهنی ندارد که بموجب همان آیه رعایت لازم آید و امكان وقوع از قوه بفعال داشته باشد منزل قرآن درین ماده بر معنی عدالت دقت کامل نفرموده است ثبت العرش ثم انقضی^۱ بعد از آنکه منزل قرآن دریک ماده ظلم را جایز دیده است باز در همان ماده با وجود بقای ظلم بعد از امر کردن شکلیفی است مالا بیطاق و جمع این امرین ضدین دریک ماده و دریک چا خیالی است محال مالا بدآباید الاعتدلوا را بمعنى تخفیف ظلم گرفته باشیم تا اینکه مضمون آیه صحیح شود معنی عدالت را در حق طایفة زنان، فیلسوفان فرنگستان بهتر فهمیده اند که زنان را در جمیع حقوق بشریت و آزادیت با مردان شریک شموده اند حتی امروز در بعضی دول آن اقلیم زنان را باداره امور مملکت نیز داخل میکنند علاوه



۱- از امثال عرب است بمعنى عرش را نخست تثییت کن بعد بر آن نقش کن.

و خوک و شراب و خون نجس نیست بلکه کریه است چنانکه خوک و فضله

برآنکه درجه تاجداری را نیز در بعضی احیان^۱ برایشان مسلم میدارند چنانکه این رسم قبل از غلبة عربها در ایران جایز بود. حکماء فرنگستان بغیر از دلایل مذکوره دو دلیل دیگر نیز به ترجیح وحدت زوجه بر کثرتش ایراد میکنند یکی اینکه در کثرت زوجات نوع بشرخالب از لذت عشق و محبت محروم است و اگر احیاناً یکی از زوجات متعدده عشق و محبت حاصل میشود سایرینش لامحاله برخلاف عدالت و انصاف در قید زوجیت بی ثمر خون جگر خواهدند خورد دیگری اینکه اگر فیما بین حکما مسئله مساوات حقیقیه ذکور آ و اناناً مجمع عليه است کثرت زوجات منافق مسئله مساوات است. همین دلایل دو گانه مقتضی شرح مبسوط است که گنجایش این مقام ندارد حکمانی که برای رفع کثرت زوجات تصنیفات خواهد نوشت البته بدین دلایل دو گانه شرح مبسوط خواهد داد با ذکر مثال و تجربه در فساد و قبح آن. منزل قرآن که باعتقاد ملت اسلام خالق کل کاینات است علاوه بر چهار زوجه مزاوجت جاریه ها را نیز بلا تعیین عدد بر مالکان آنها جایز شمرده است به آیه و ماملکت و مایمانهم^۲ گویا که این بیچار گان بندگان او نیستند و خالق ایشان غیر است و ظلم در حق ایشان روا است اگر چه اسلام را قبول هم بکنند. تعجب است از منزل قرآن که خودش بانی ظلم است اما از بندگان تمدنی عدالت میکند. علمای دینیه درین مسئله باید

- حین، مورد

- اشاره است به قسمی از آیه ۵ از سوره احزاب که ترجمه آن چنین است: «ما حکم زنان عقدی و کنیز ان ملکی مؤمنان را بعلم خود بیان کردیم...» و عبارت «ماملکت ایمانهم» و نیز «ماملکت ایمانکم» که چندین بار در قرآن بکار رفته بمعنی کنیز و بنده است.

حیوانات طاهره کریه میباشند. واقعاًین دو حکم از حکام بیمث محسوب تواند شد خصوصاً دویم که اگر در ایران متداول میشد دیگر در دنیا غیر از ملت یهود در هیچ مکان وجود وساوسی بهم نمیرسید آن چقدر وساوسی در دنیا محض بواسطه اعتقاد بوجود نجاست در تمام عمر خود بعد اب الیم و مشقت شدیدگر فتار است خلاصه مادام که علم رواج ندارد و مادام که بواسطه علم مردم قابل نیستند که حق را از باطل فرق دهند هر روز یک شیخ احمد بحرینی و هر روز یک باب و یک رکن رابع ظاهر خواهد شد و با عالم فتنه و آشوب خواهد انداخت و خلق را سرگردان و بد بخت خواهد کرد. وقتی که خلق پر و قره آغاز کرد، وقتی که علم رواج یافت و مردم از محل بودن خوارق عادات و معجزات و کرامات مخبر شده پوچ و افسانه بودن عقاید دینیه را در کل ملل دانست و بدایرۀ سیویلز اسیون قدم کذاشت راه شیخ احمد بحرینی هم

تمامی بکنند اگر منزل قرآن در حق جواری^۱ ترحم نکرده است باری علمای دینیه در حق ایشان مترحم بشوند و نگویند که مالک جاریه کفیل کسوه و نفقة اوست باید در عوضش ازومتعت بشود مالک یعنی چه مملوک و مملوک که یعنی چه در بشریت مملوک و مملوک که شدن خلاف عدالت و مساوات است این قبیل چیزها در الوهیت خدای مسلمانان که صاحب جهنم و منبع ظلم و غصب است است جواز دارد و مزاوار طبیع اوست نه مزاوار طبیع بشر.]

۱- جمع جاریه یعنی کنیز

وراه رکن رابع هم و راه امثال اینان هم بسته میشود و خلق از جهالت و
قتنه و آشوب آزاد میگردد واز دیسپوت نیز آزادی میباید و دیسپوت نیز
بالقب دیگر رئیس ملت شده محبوب کل ناس و ممدوح کل آفاق میشود و
بواسطه ارادت ملت از فساد کل مدعیان و غاصبان ملک واز شر کل دشمنان
داخل و خارج ایمن و مصون میماند و اثرات سلطنت بیزوال خودش و
اخلاقش به نیکنامی به ریاب میشود.

بعد از یک هفته بر شت روانه میشوم یکمادرا آنجا خواهم ماند بعد
بماز ندران خواهم رفت. خدا حافظ.

كمال الدوّله



**جوایی است که جلال‌الدوله شاهزاده ایران
به کمال‌الدوله شاهزاده هندوستان در ماه ذیقعده سنه ۱۲۸۰
نوشته است.**

ای برادر مهربانم کمال‌الدوله هرسه مکتوب شما بمن رسانید هرسه
را خوانده از مضامین آنها مطلع شدم. افسوس افسوس بر تو ای کمال‌الدوله
ای پادگار آل گورکان ای خلف سلاطین نامدار، تو چنین خبط دماغ
آورده‌ای تو چنین مالخولیا پیدا کرده‌ای حیف صدحیف.
مینویسی که سلاطین فرس قانون‌ها و قاعده‌های خوب میداشتند و
ملت ایران در عهد آنان نیک سعادتمند میبودند عربها خروج کرده آن
سلاطین را معدوم نمودند و قواعد و قوانین آنان را برهمند و ملت ایران
را از سعادت محروم ساختند. ای بیچاره تصوری کن که پادشاهان فرس و
کل اهل ایران وقت خروج عربها چه مذهب داشتند، آیا سلاطین فرس
و ملت فرس مجوس نبودند آیا آنان نبودند که مادران و خواهران و

دختران و عمه‌گان و خاله‌گان خودشان را نکاح می‌کردند در روی کل دنیا حتی در میان طوایف وحشی صفت که مثل حیوانات در بیشه‌ها می‌گردند اینچنان رسم قبیح و عادت شنیعه و مخالف طبع و انصاف آیام شاهده می‌شود و آیا بزرگتر ازین بد‌بختی تواند شد که آدم مادر و خواهر و دختر خود را جفت‌بگیرد. طایفه انان را خدا جزو ضعیف خلقت کرده است حامی او پدر و پسر و برادر و عم و وادی است وقتیکه بواسطه مذهبی بطایفه انان پدر و پسر و برادر یاغی بنماید حامی او پس که باید بشود. ادعا می‌کنی که سیاحت فرنگستان کرده‌ای اعلم اطبار دیده‌ای چرا از آنان نپرسیدی و تحقیق نکردی که آیا به بقای واژدیاد نسل آدم تناکح از خون بعید اولی است یا از خون قریب؛ بحالت ملت فرس آن‌زمان سعادت نام گذاشته قواعد و قوانین سلاطین فرس را مدح می‌کنی وای بر تو ای کمال‌الدوله چرا نمیدانی سعادتی که با وجود چنین عقیده و چنین مذهب معیت‌داشته باشد در نظر شخص عاقل عین ضلالت مینماید و قواعد و قوانین سلاطین فرس اگر جواهر قواعد و یواقیت^۱ قوانین هم بشود باشراکت اینچنان مذهب بقدر خرمهره‌ای بنظر نمی‌آید. لطف خاص جناب اقدس‌الهی شامل ملت فرس شد که عربها را بریشان مسلط ساخت و این عادت شنیعه را از میان آنان رفع نمود و این‌مذهب باطل را از میان ایشان برداشت.

۱- یاقوت‌ها .

اشعار فردوسی را در تقویت قول خود بمن شاهد می‌آوری فردوسی
خودش هم لامذهبی بود مثل تو؛ آیا فردوسی نبود که بجهت فلسفی و
دهری مذهب بودن در نظر سلطان محمود متهم شد، آیا به فلسفی و دهری
مذهب بودن او این افرادش دلالت نمی‌کند:

نگه کن! باین گنبد تیز گرد
که درمان ازویست زونیز درد
ازو زار گردی ازو سرفراز
نه گشت زمانه بفرسایدش
له از گردش آرام گیرد همی
یعنی دنیا همیشه بوده است و همیشه هم خواهد بود؛ آیا فردوسی خود
نیز در هجو سلطان محمود که او را بیدین حساب می‌کرد نمی‌گوید:
ایا شاه محمود کشور گشای
گر از من نترسی بترس از خدای
منم شیر نر میش خوانی مرا
اگر فردوسی واقعاً لامذهب نبود بجهه سبب این اسناد باو داده می‌شد
بس چرا این اسناد را بدیگران نمیدادند؛ علاوه برین فردوسی بجهت آن
فرس‌ها را مدح و عربها را ذم می‌کند که خود نیز از ملت فرس بود بلکه
آتش پرستی و کوکب پرستی را بیدین اسلام ترجیح میداد و تعصب پادشاهان
فرس و مجوسان را می‌کشید [دلیلش اینکه هر وقت در کتابش کلام به
ییغمبر ما میرسد نامش را بطريق استهزا می‌برد و دریک جا باتام جن ذکر
می‌کند و اخبارش را از لغویات می‌شمارد چنانکه از زبان سعد و قاص

میگوید :

زگفتار پیغمبر هاشمی
ز تهدید و وز رسم‌های جدید
زفردوس و جوی‌می و جوی‌شیر
درخت بهشت و می و انگیین
نیزد بدیدار یک موی حور
نیزدبر و دل چهداری بدرد
اما هر وقت که کلام به زردشت میرسد نامش را در کمال تعظیم و احترام
میبرد و ظهورش را از علامات فرخنده بختی ملت فرس میداند چنان‌که
میگوید باعتقد خود نه از قول دیگر کس اشاره به زردشت است^۱:

درختی پدید آمد اندر زمین
درختی کشن بیخ و بسیار شاخ
کسی کوچنین برخورد کی مرد
بدست اندرش مجمر عودیان
که اهریمن بدکنش را بکشت
ترا سوی یزدان همی دهبرم
بگفت از بهشت آوریدم فراز
ز جنی سخن گفت وز آدمی
ز توحید و قرآن و وعد و عید
ز قطران و از آتش و زمهریر
ز کافور واژ مشک و ماء معین
همه تاج و تخت و همه جشن و سور
جهانی کجا شربت آب سرد

۱- این ایات از دقیقی است.

نگه کن بدین آسمان و زمین
یاموز ازاو راه و آئین اوی
خرد بر گزین این جهان خوارکن
که بیدین نه خوبست شاهنشهی
پذیرفت ازو دین و آئین به
پزشکان دانا و کند آوران
بیستند کشتی بدین آمدند
برفت از دل بدسکالان بدی
به یزدان پرستی بر آکنده شد
وز آلودگی پاک شد تخمه ها
فرستاده هرسو به کشور سپاه
نهاد از بر آذران گنبدان
به پیش در آذر اندر بکشت
که پیذ رفت گشتاسب دین بهی
چنین گستراند خرد داد را
نشست اندر و کرد شاه زمین
که چون سرو کشمر به گیتی کدام
پیاده سوی سرو کشمر روید
بسوی بت چین بر آرید پشت

جهان آفرین گفت پیذیر این
ذگوینده پیذیر به دین اوی
نگر تا چه گوید بر آن کار کن
یاموز آئین و دین بهی
چو بشنید ازو شاه به دین به
سران بزرگ از همه کشوران
همه سوی شاه زمین آمدند
پدید آمد آن فره ایزدی
ره بست پرستی پراکنده شد
پر از نور ایزد بید دخمه ها
پس آزاده گشتاسب برشد به گاه
پراکند گرد جهان مؤبدان
یکی سرو آزاده را زرد هشت
بشنیش بر آزاد سرو سهی
گوا کرد مسر سرو آزاد را
به گردش یکی باره آهین
فرستاد هرسو به کشور پیام
کنون جمله این پندمن بشنوید
بگیرید یکسر ره زرد هشت

بآئین پیشینیان منگرید
سوی گنبد آذر آردید روی
بفرمان پیغمبر راستگوی
بیزدان که هرگز نبیند بهشت
کسی کوندارد ره زرد هشت .
اگر فردوسی آدم پاک اعتقاد میبود و در اسلام او شائبه نمیشد هیچ وقت
بزبان او نمیآمد بلکه جسارت هم نمیتوانست کرد که [در هجوع ربها]
این افراد را بگوید :

عرب را بجائی رسیده است کار
زشیر شتر خوردن و سوسمار
تفو باد بر چرخ گردان تفو
که تاج کیان را کند آرزو
و هیچ وقت نمیتوانست گفت که عربها یعنی پیغمبر عربها بجهت
ناخت و تاز خلق و بجهت تاراج کردن مال مردم دین را در دست بهانه
کرده بودند

بریزند خون از پی خواسته
زیان کسان از پی سود خویش
شود روزگار بد آراسته
بجویند و دین اندر آرند پیش
آنکه پارهای افراد در مدح حضرت علی علیه السلام و ارادت اهل بیت
کفته است این فردها را بعد از افتادن از نظر سلطان محمود نظم کرده
داخل کتاب خود نموده است که خوش آیند فخر الدوله دیلمی باشد چونکه
فخر الدوله مذهب تشیع داشت و با سلطان محمود عداوت میورزید و یکبار
جهت فردوسی هزار دینار طلا هدیه فرستاده او را بحضور خود دعوت
کرده بود؛ افرادی که فردوسی در حق ائمه اطهار گفته است از روی اخلاص

نیست بل از روی ریا است؛ و اشعار فردوسی در ذم عربها هیچ وقت برای من
دلیل نمیتواند شد.

[عبدالرحمن بن خلدون را من خیلی خوب میشناسم، او از بنی امیه است، ابوسفیان عمومی اوست معاویه عموزاده اوست، نمی بینی که در کتابش چگونه طرف معاویه را وطرف بنی امیه رانگاه میدارد و معاویه را از کبار صحابه میشمارد؛ اجداد ابن خلدون در عصر نکبت بنی امیه از سیریا به افریقا و اندلس افتاده اند، او و اجداد او دشمنان خاندان بنی هاشمند؛ اعتقاد او در اسناد نبوت پیغمبر ما بر مقتضای طبیعت عربها بر تو و بر دیگران سند نمیتواند شد چونکه این اسناد از راه غرض است، بعض و عداوت بر بنی هاشم درخون بنی امیه الی انقراف عالم جاری و باقی است. عمارۃ الیمنی شاعری بود فاسق و بیدین، بدان سبب صلاح الدین اورا در ذمرة بعض خاندان اهل اسلام که به فرنگان کاغذ فرستاده ایشان را به تسخیر مصر دعوت نموده بودند بدار کشید.]

دیگر حالات علی ذکرہ السلام اسماعیلی را بحقیقت خیالات باطلة خود شاهد میآوری و این ملحد کوبک اوغلی^۱ رانیز در جرگه آدم میشماری؛ پدر علی ذکرہ السلام محمد بزرگ امید خدا رحمتش کند میدانست که

۱- پدر سک.

پرسش چطور بیج^۱ و حرامزاده است و چطور بذات است بهمان جهت مردم را
جمع کرده علی رئس الاشهاد اقوال و افعال پرسش را انکار کرد و از تابعین
پسر خود دویست و پنجاه نفر را بقتل رسانید و دویست و پنجاه نفر را از قلعه
الموت اخراج نمود و اظهار کرد که هر کس به اقوال پسر او اعتقاد کند کافر
است؛ علی ذکرة السلام از پدرش خائف شده توبه کرد و رساله‌ها در
اثبات روش پدرش انشاء نمود تا که پدرش را بکلی مطمئن کرد که او در
طريق مستقیم است چونکه پدرش آدمی بود ساده‌دل به پسر خود باور کرده
منصب ولایت عهد را باو تسلیم نمود، وقتیکه محمد بزرگ امید مرحوم
شد علی ذکره السلام در مسند سلطنت نشسته دعوی امامت آغاز کرد و
خود را ازاولا دنزارین مستنصر علوی شمرده در تهاون^۲ شرع شریف کوشید،
در دیار رودبار و قهستان رسم فسق و فساد و کفر والحاد آشکار ساخت.
دیگر به بطلان تکالیف شرعیه قول بوعلی سینا را حجت میگیری
چنانکه میگوئی:

بوعلی در فن حکمت استاد رمضان را هر رسان نام نهاد

-
- ۱- حرامزاده، ولدالزنزا. حمدالله مستوفی بنیویسد: « بنابر آنکه حسن صباح پسری از آن نزارین مستنصر مصری، اسماعیل نام، بدین ملک آورده بود چون پسرک نبیره نزارین مستنصر است بر وايتی گفتند بازن محمد بن بزرگ امید مباشرت کرد و حسن بزاد... و بر وايتی دیگر گفتند حسن خود پسر نبیره نزار بود؛ مادر حسن بچه خود را در خانه محمد بزرگ امید برد و پسر او بدل کرد تا پادشاهی بامامزاده رسد» (تاریخ گزیده صفحه ۵۲۲)
 - ۲- مستنی.

بوعلی سینا هم مردی بود فاسق و شریب^۱. به تواریخ رجوعی کن و بین که او که بود، نهاینکه دین و مذهب نداشت اخلاق هم نداشت، از جهت اشتهارش به لامذهبی از سلطان محمود غزنوی فرار کرده بعداز قضایای متنوعه بهمدان آمده وزیر شمس الدوّله دیلمی شد؛ در ایام وزارت طوری رفتار نمود که لشکریان ازوبستوه آمده خانه اش را غارت کردند و قاصد قتل او شدند، او فرار کرده چهل روز در خانه شیخ ابوسعید متواتری شد بعد در کرمه^۲ ثانیه باز وزیر شمس الدوّله دیلمی شده روزها همیشه با جمام امور وزارت مشغول میگشت و شبها در اول وقت به طلاب درس میداد بعد مغنبیان و اهل ساز و اهل طرب را جمع کرده به شرب شراب ناب اقدام میکرد.^۳.

+ [قید که الحق مستنسخ است: از سیاق تصور جلال الدوّله مستفاد میگردد که بعقيدة اهل ایران بلکه بعقيدة کل اسلامیان در احتجاجات قوت برهان و اسکات خصم در کلام و خیال نیست بلکه در ذات خود صاحب کلام و صاحب خیال است. اگر متأنی کلام و خیال فردوسی و علی ذکره السلام و ابوعلی سینا در اعلىٰ مرتبه هم بوده باشد باز بقدر پیشیزی ارزش ندارد بعلت اینکه ذات این ارباب خیالات عالیه در نظر عامه مسلمین خار و متهمند. اگر کلام و خیال امام در کمال مرتبه سفیهانه هم بوده باشد مثل آنکه امامان از فرج مادر تولد نمی یابند بلکه از ران مادر متولد می شوند باز بدون چون و چرا و بلا تصور عین صدق شمرده می گردد بعلت اینکه ذات امام در نظر عامه مسلمین شرافت علیاً دارد.]

۱- شرابخواره.

۲- باره، دفعه.

آفرین برتوای کمال الدوله، ای خلف با بر شاه کورگانی، ای نتیجه همایون شاه تیموری، اگر درخون نسل کورکان این نوع خرد بینی و این نوع فیلسوفی و این نوع قوه فرق دادن حق از باطل میبود و ماده طالب شدن به خلاصی نوع بشر از جهل و ضلالت و جانسوزی باحوال ایشان میبود پس چرا اجداد تو زیاده بر سیصد سال در میان خلق هندوستان سلطنت کردند به عقاید لفوبوج هندویان ملتخت نشدند؛ عقاید دین اسلام یعنی از عقاید هندویان هم لفوتو بوج تراست که چشم تو حالا این را می بیند پس چرا اجداد تو ضلالت خلق هند را ندیدند و چرا ایشان را از ضلالت خلاص نکردند، چرا به آنان نگفتند که آدم زن خود را با رضای خود بجهت جماع به مرد بیگانه دادن عین حماقت و خلاف قانون طبیعت است. حیوانات از راه غیرت ماده ای را که در تصرف خود میدارند بقدر امکان از نر بیگانه محارست میکنند مگر نمی بینید اسب را و نمی بینید سگ را و نمی بینید مرغان را و نمی بینید خروس را، انسان مگر از حیوانات بیغیرت^۱ باید بشود وجفت خود را با دست خود به مرد بیگانه بدهد. چرا اجداد تو به آن هندویان نگفتند که فاحشه ها را در هر مواقف^۲ شریفه خودشان نگاهداشتن و جماع آنان را به آیندگان و روئندگان احسان کردن عمل قبیح و لفاست و دختران را

۱- بجای «بیغیرت» باید خواند «بیغیرت تر». این نحوه بیان ترکی است.

۲- جایگاه ها. در اینجا «هر» زائد است و در عین حال میتوان بجای آن کلمه «کلیه» و یا چیزی شبیه آن نهاد. این نحوه بیان ترکی است.

جبرأو قهرأو بى اذن پدر و مادر بردن و عقد کردن ظلم است و چرا نگفتند که بعد از مردن شوهر زن اوستى شدن یعنى خود را با جسد شوهر يكجا زنده با خگرسوزاندن سفاهت است و چرا بايشان نگفتند که آدم بول و غایط خود را مخلوط هم خشک نموده از کر باس گذرانده با بآمیخته خوردن کودنی است چرا با آنان نگفتند که حبس نفس کردن و عامل سایر ریاضات شاقه شدن، مثلا هفت سال متصل صامت نشستن و دست را بر سر گذاشت و حرکت ندادن و این قبیل کارها، کلا حماقت است چرا با آنان نگفتند که ذکر و فرج را ستایش کردن خریت است و با مادر و خواهر و دخترو عمه و خاله جماع کردن قبیح است و آدم کشن گناه عظیم است چون که طایفه شاکتیان هندویان آدم کشن را نواب عظیم حساب میکنند چرا با آنان نگفتند که گوشت آدم خوردن و مرد مرادر زیر خاک نگاه داشتن و بعد از پاشیده شدن تناول کردن دیوانگی است چرا با آنان نگفتند که مردان زنان سترون خودشان را بنزد مرشدان بوده در پیش چشم خودشان مرشدان را به جماع آنان واداشتن که اولاد بزرایند سفاهت است چرا با آنان نگفتند که دختران خودشان را نزد بر همنان بروند رو بروی خودشان به جماع واداشتن بی ناموسی است و ستایش بر بت ها عقیده باطله است چرا اجداد تو این قبیل اعمال قبیحه بی حصر را با وجود تسلط در میان هندویان باقی گذاشتند. پس چرا این قبایح را تو خود در میان اهل هند و در وطن خود ندیدی، همین پنج روزی که با ایران آمدی با رأی فاسد خود بطلان عقاید هارا دیده بنای جان سوزی گذاشتی و فقط عقاید

طایفهٔ چارواک هندویان ملتft شده‌آن را بما صلاح دیدی، چرا چشم تو
نهایعیهٔ چارواکیان را دید⁺ [که مانیزمانند چارواکیان هندواعتقاد کنیم
که کائنات را صانع و موحد نیست و اعلیٰ وادنی بودن از عالم طبیعت است
و بر وجود صانع دلیلی قاطع و برهانی واضح در دست نیست. پس چرا باید
بر امر مظنون و موهوم بل معدوم بندگی کردن و چگونه باید در معابد و صوامع
بخاطر عبادت جبهه‌ها شدن و به فرشتگان که بر آنان فضیلت شهود نیست
قابل شدن و بامید جنت و نوید راحت بموجب حرص ابله‌انه از نعمت‌ها و
 Rahati‌های دنیا دست کشیدن، و نقد را با نیسیه بی‌اصل‌عوض کردن، و بالقوال
کاذب‌انه فقهای جاهدوست فریقته شدن که برای رسیدن به آرزوها یشان در
دام فریب افکنندن عوام را وسیله‌داشتند، و از دنائت طبع به چنین اشخاص
فروتن شدن، آثار آقا و اولیاء دانستن و به آنان بندۀ رذیل شدن و آنان را

+ این قید در دونسخهٔ روسی آمده و در نسخه‌های دیگر نبوده است و ما آنرا
از من ترکی ترجمه کردیم. [قید: ایضاً احات کمال الدوّله در بارهٔ پیدایش پایه‌های
دروغین اسلامیت هیچ ارتباط و شباهتی با عقاید بت پرستان هند ندارد. از
این‌رو نیز مذمت جلال الدوّله از کمال الدوّله و پیش‌کشیدن اینکه پدرانش برای
از بیان برداشتن عادات و خرافات و حشیانه هندوان کشورش جهد نکرده‌اند
جز فرار از دادن جواب مستقیم چیز دیگر نیست. این مذمت کردن بی‌اعتئانی
شاهان بزرگ مغول نسبت به عقاید دینی بت پرستانه رعایای خودشان است،
اما حقایقی را که کمال الدوّله از اسلام آورده و شرح داده و تأثیر آنرا در نابودی
ترقی و رونق بشریت بهیچوجه رد نمی‌کند.]

پرستش کردن؟ هر چیز که ظاهر نیست شایسته باور کردن نیست. ترکیب جسد موالید از عناصر است. بمقتضای طبیعت چند روزی عناصر بایکدیگر تألیف یافته‌اند. هادام که ثبات ترکیب جسد و سلامت هیئت وجود دارد هر چیز را که مرغوب طبع است و از آن ضرر حیوانی متصور نیست باید توسل جست؛ وقتیکه ترکیب جسد متلاشی شد معاد عنصر باز عنصر است. و دیگر بدن را پس از تخریب یافتن به وطن بالاتر و ناز و نعیم عروج، و به نارو جحیم نزول نیست. پس باید اعتقاد کرد که در اعمالی که حقوق الله شمرده می‌شود گناهکار شوند کان معاقب نمی‌شوند و نیکو کارشده کان بدراحت و نعمت نمیرسند. بلکه در واقع بر عکس است، از آنروکه گناهکار از عذاب روزه و نماز و طاعات و عبادات بالمره فارغ شده است و نیکو کار در مشقت عبادات، که عذاب است، گرفتار است. پس عاقل باید از جمیع لذات دنیا بهره برد و از هیچ مشتهیات احتراز نکند زیرا که چون در خاکرفتی بازآمدند نیست. بازآمدند نیست چورفتی رفتی.^۱

من بتو گفتم برویک دو روز ایران را بگرد با هم مذهبان خود چندی نشست و برخاست بکن تادل کشاده شود و از غم و غصه اندک افاهه‌ای

۱- این قطعه از متن ترکی ترجمه شده است. این قطعه یکبار دیگر از از صفحه ۱۳۹ بعد نیز آمده است و ما برای رعایت امانت آنرا در اینجا بهمان صورت تکراری آوردهیم.

حاصل کنی من نگفتم که برو دین و مذهب مارا برهم بزن؛ در کل دنیا هر طایفه‌ای دینی و مذهبی اختیار کرده است اگر دین و مذهب دیگران حق است چرا دین و مذهب ما حق نباشد اگر ناقح است دیگر چه کنیم. مثل ترکانست ایل ایله قاراگون با ایراندر^۱، چنانکه عرب گوید البلیه اذا عمت طابت.^۲ حق تعالی خود بآن عظمت وجبروت در هر پنج روز بکوه طور آمده در پس درختی پنهان شده از مکانه با حضرت موسی اظهار بیدماغی^۳ نکرد اما از فرستادن جبرئیل خود بنزد پیغمبر ما با استی اظهار بیدماغی^۴ بکند. دیگران مردگان را دوباره زنده شده [وآسمان رفته] اعتقاد می‌کنند، آیا ما یک زنده را نمرده و غایب شده اعتقاد بکنیم آسمان شیوه زده زمین زلزله خواهد کرد؟ سیاق رفتار شاهزادگان ایران را ذم کرده عیوب ایشان را خاطر نشان من می‌کنی. در زمان قدیم در خاک ایران در سلسله سلاطین این سیاق رفتار هر گز معروف و معمول نبود این سیاق رفتار و این گونه رسم را در خاک ایران سلاطین مغول مجری و معمول داشتند یعنی اول چنگیزیان وبعد اجداد تو تیموریان؛ اگر این گونه رفتار فضیلت است از اجداد تو بما رسیده است و اگر قباحت است نسبتش را بما چرا میدهی. مرجحا بتوای

۱- در میان قوم روز سیاه عید است.

۲- بلاچون همکانی شود گوارا گردد.

۳- این دو کلمه خط خورده و روی کلمه اول «بی خصوصیت» و روی دومی «عدم خصوصیت» نوشته‌اند. ترکی آن «ارینمک» است و معنای آنست که زورش می‌آید خودش با پیغمبر ما حرف بزند.

کمال الدوّله، اگر واقعاً توچنین فیلسوف بودی و بعقیده خود از مطالب عالیه پولتیکا بدینگونه اطلاع داشتی و میدانستی که دیسپوتنسی بد است، پادشاه باید فراموشخانه‌ها کشاید، مجمع‌های فراهم آورده باشد و با ملت اتفاق نماید و با جماعت^۱ یک‌دل و یک‌جهت باشد و خود را محبوب این‌جنس خود سازد، تبعه خود را بخود مرید و جان ثار بکند، پارلامان‌های^۲ ترتیب نمایدو قوانین بگذارد تا این‌که ملکش زوال نیابد پس‌چرا بعیدتر اور نگذیر ازین وعظها ندادی تا به کفته‌های عمل کردی و انگلیس آمده مملکتش را از دستش نکرفتی و ترا و برادرانت را در بدر نساختی و ملت شما را خوار و ذلیل ننمودی؛ پادشاه ما اگر دیسپوت هم باشد شکر خدا را که باز از خود مانست، شکر بخدا که ما نیز مثل شما در دست ملت ییگانه گرفتار نشده‌ایم. بکل جهانیان معلوم است که انگلیس با اهالی هندوستان چگونه رفتار می‌کند؛ مگر انگلیس سیویلزه یافته و انگلیس صاحب قوانین با اهالی هندوستان بهتر از دیسپوت معامله می‌کند، نسبت به انگلیسان باز هزار بار رحمت به دیسپوت.

بخاطر خدا ای کمال الدوّله در ایران زیاده توقف مکن، بر گرد بیا، می‌ترسم از توفیض زیاد صدور کند. [گوربکور شود پدر آن فرنگی‌ها که تودو سه روز با ایشان نشست و بر خاست‌کرده‌ای از ایشان پاره‌ای جفنگیات

۱- در نسخه‌های فارسی دیگر آمده است «وتبعه خود را».

۲- پارلمان.

آموخته‌ای. [ب] شبیه بعقل تورخنه رسیده است؛ بعد ازین من ترا کمال الدوله خطاب نخواهم کرد بلکه نقصان الدوله خطاب خواهم کرد. بخاطر خدا بر گرد بیا پی کار خود، غم خود را بخود و درد خود را بکش، از دایره خود قدم بیرون منه.

یک بسته تنبیک که فرستاده بودی رسید، دور بینی که خواسته بودی خریده باسم حاجی عبدالله مروارید فروش بغدادی برشت فرستادم، خدا حافظ.

كمال الدوله



ملحقات نسخه کمال الدوّله^۱

۱ نسخه تاجیکی فاقد این ملحقات بود و این مکتوب سه گانه همگی از ملحقات نسخه ترکی بدون هیچگونه مقابله و دستکاری عیناً نقل گردید. نسخه اساس نامه‌ای مشابه مکتوب اول داشت که خارج از متن آمده است.

سواد مكتوب بيست که يكى از دوستان مصنف
كمال الدوله بيكى از هم رازان مصنف مذکور
بقلم آورده است درسنه ۱۲۸۰

مكتوب اول

برادر مكرم من ادام الله اقبالکم، نظر بخواهش جناب شما نسخه
كمال الدوله را از مصنفس گرفته برای شما میفرستم در ضمن چند شروط :
اولاً این نسخه را باید بکسانی که بمعرفت و امانت و انسانیت ایشان و ثوق
کامل داشته باشید نشان بدھید ثانياً از این نسخه بهر کس که طالب باشد
و در هر خصوص شایسته اعتماد شود باید نسخه بدھید ثالثاً بکسانی که
با عتقاد شما راسخون فی العلم شمرده میشوند باید تکلیف بکنید که اگر
بتوانند بكل مطالب کمال الدوله خواه در امور پولیتیقه خواه در امور دینیه
قریتکا بنویسند که مقصود خود کمال الدوله است یا قبول میکنند یا با لایل
رد میسازند واما در قریتکا دلایل نقلیه و نصیه هر گز مقبول نخواهد شد و

شایسته التفات نخواهد گشت رابعاً اگر کسی یارای قریتکانوشن نداشته باشد باری بیان حالتی را که از خواندن این نسخه باو رو خواهد داد البته بقلم در آورده بتوسط شما بنزد من بفرستد که بمصنف اظهار گردد .

دیگر اجمالاً در حق مصنف نسخه بجناب شما چند کلمه نوشتن لازم می‌آید. مکرم‌الیه شخصی است صاحب تصنیفات عدیده دوستدار وطن و محب ملت از تصنیف نسخه کمال‌الدوله هر اوراق‌عرض شخصی در نظر نیست بعلت اینکه نسبت بایران که وطن اوست و نسبت بملت اسلام که همدین اویند معاذ الله بغضی ندارد چون آن در کل فرنگستان وینکی دنیا این مسئله دایر است که آیا عقاید باطله یعنی اعتقادات دینیه موجب سعادت ملک و ملت است یا اینکه موجب ذلت ملک و ملت است کل فیلسوفان آن اقالیم متفقند در اینکه اعتقادات دینیه موجب ذلت ملک و ملت است در هر خصوص حتی اشهر ایشان از متاخرین حکیم انگلیسی بوقل نام که تصنیفش جهانگیر و مسلم کل شده است در این عقیده زیاده بر دیگران غور کرده است و یکی از دلایلش اینست که ملت اسپانیا یعنی اندلس و ملت شویتیسا و ملت ریم تابع پاپا که مقید در اعتقادات دینیه و پیرو اقاویل کشیشان و افسانه کویان هستند در علوم و صنایع آن‌ها فارو در تنزل می‌باشند اما سایر ملل یوروپا خصوصاً انگلیس و فرانسه وینکی دنیا که از قید اعتقادات دینیه وارسته پیرو عقل و حکمت شده‌اند در علوم و صنایع روز بروز و ساعت بساعت در ترقی هستند چه اختراعات غریب‌دوچه‌ای بجادات

عجبیه ازنتیجه علم ایشان در عالم ظهور کرده موجب سعادت و آسایش بُنی نوع بشرگردیده است و چه ترقیات باهالی یوروپا بواسطه علم و معرفت رو داده است. حکیم مذکور میگوید که انسان کامل و محب نوع بشر عبارت از دانشمندی است که در کشف اسرار حقیقت و هدم اساس اعتقادات دینیه ترس مال و جان او را مانع نباید و مراین دانشمند را بهر نوع باشد واجب است که فقط تشکیکی در حقیقت ادیان و مذاهاب بخيال مردم بیندازد بعداز آن خود خیال مشغول کار شده آهسته پی بحقیقت خواهد برد و صاحبین را از تاریکی جهالت بروشنائی معرفت خواهد ساند. مصنف کمال الدوله نیز در عقیده حکماء فرنگستان است یعنی لیبرال واژ سالکان مسلک پروقره و طالبان سیویلیزه است، منظورش اینست که فیما بین ملت او نیز در کل اصناف مردم انتشار علوم و صنایع صورت یابد و برای کامیابی ازین آرزو بقدر استطاعت خود بوسائلی چند چنگ زده است که تغییر خط اسلام نیز یکی از آن وسائل است و میخواهد که در مزرع ضمیر ملت او نیز تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن برستی و عدالت و مساوات کاشته شود و نفاق مبدل با تفاق گردد و ذلت و فقر از میان ملت ش رفع شده ثروت و مکنت برای او روی آورد و این منظور آرزوی هر گز تیسیر نخواهد پذیرفت مگر بهم اساس اعتقادات دینیه که پرده بصیرت مردم شده ایشان را از ترقیات در امور دنیویه مانع میآید لهذا باقتضای عقیده خود معلومات خود را بقلم آورده است . سبب تصنیف نسخه کمال الدوله

همین است و بس والامنظور دیگر اصلاً متصور نیست و اگر مطالب این نسخه در نظر بعضی اشخاص موجب ضرر ملک و ملت نموده شود آنرا کان- لم پکن توانند انگاشت. [نسخه چاپ نشده و منتشر نگشته است و بعدازین نیز خیال چاپ کردنش راکسی ندارد.]^۱

بواسطه عدم بصیرت و معرفت مردم از هجرت ناامروز فریبند گان عوام چه فتندها و چه شورشها در خاک ایران افکنده باعث خانه خرابی متوطنان این اقلیم شده‌اند چنان‌که درین اوخر ایام از پیروان دین باب در ایران فتنه‌های براشد و خونریزی‌ها روداد که بیانش بدین مختصر نمی‌گنجد تا کی ماییچار گان آلت ملعبه این نوع صاحب غرضان نفس پرست خواهیم شدما هنوز از خواب غفلت بیدار نشده‌ایم و بهر قسم کلمات واهیه ارباب غرض بجنیش می‌آئیم بخلاف اهل یوروپا که اگر امروز شخصی در میان ایشان برسم نبوت یا امامت ظاهر شده بسیاق پیغمبران و امامان اعصار قدیمه بنای دعوت بگذارد و برخود اسناد معجزات و خوارق و عادات و کرامات بددهد همان ساعت اورا یا از مجانین انگاشته برای معالجه بخانه‌دیوان‌گان می‌فرستند و یا اینکه اورا اگر از سلک فریبند گان و شارلاتانان باشد مورد مؤاخذه می‌سازند.^۲

۱- این جمله فقط در یکی از نسخه‌های فارسی مورد استناد آمده است.

* ب : مصنف کمال‌الدوله می‌گوید که بواسطه مرور زمان بهشت و حور درین عصر در نظرها آن جلوه سایق را ندارد که مردم باززوی آنها شو قمند شهادت یوده خودشان را در مقابل دشمنان قویدست بکشتن بدنه دد



عربها علاوه بر آنکه سلطنت هزار ساله مارا بزواں آوردند و شان و
شوکت مارا بر باد دادند و وطن مارا بطوری خراب‌اندر خراب کردند که
تا امروز آبادیش میسر نشده است خطی رانیز بگردن ما بسته‌اند که بواسطه
آن تحصیل سواد متعارف هم برای ما دشوار ترین اعمال شده است؛ چه
مصادیب از این قوم بمارسیده است که مرد با بصیرت از تذکر آنها بگریه
میافتد. وقتیکه پیشوایان این قوم در حال حیات میبودند ما از ترس
شمیر ایشان فرمانبرداری ایشان را قبول کردیم حالاکه مرده‌اند و خاک
شده‌اند باز بعیوبیت مردگان ایشان افتخار میکنیم. نگاه بکنید که حماقت
و کودنی ما در چه درجه است، در اکثر بلدان که ساکنان آنها شیعه‌مدhbند
مردم در ایام تعزیه ماه محرم علاوه بر حرکتهای سفیه‌انه بسیار از قبیل
سینه زنی کردن باز نجیر و از قبیل جنگ حیدری و نعمتی و خاک و خاکستر
افشاندن بسرو امثال آنها بدنهای خودشان را نیز باشمیر و خنجر متروح
و خون آلود کرده بدین نوع دیوانگی شکوه افزای روز عاشورا میشوند و

و بدبینو سیله اقتدار ملتی و شوکت دولتی باقی بماند. پس عقلای ملت را
درین عصر واجب است که بجهت اقتدار ملتی و حراست وطن از تسليط ملل
بیگانه در تدارک رد ذلتی که عبارت از اسیری و فقدان آزادی واستقلال است
و وقوعش درین عالم حوادث از مسکنات قریب به یقین است بوده باشند تدبیر
آن نوع ذلت منحصر است با تشارک علوم در کل اصناف ملت و کاشتن تحم
غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن پرستی در مزرع ضمیر ایشان چنانکه ملل
 قادره فرنگستان الحال بدین صفت موصوفند.

افتخار میکنند که در محبت واردات مردگان این عربها از مال و جان
میگذرند و کسی جسارت ندارد که بایشان بگوید که ای احمقان خود
همجنسان این عربها که شما ایشان را اولیای خودتان میشمارید بلکه خود
خویشاوندان ایشان درحال حیات ایشان هیچ عظمی بایشان قرار نداده
ایشان را کشتنند و عیال و اطفال ایشان را دراشد ذلت و رسوانی باسیری بردن
واصلا از اینگونه حرکت باک نداشتند بشما چه افتاده است که بعداز هزار
دویست و هشتاد سال از کاروبار خودتان دست کشیده درسو گواری ایشان
دیوانهوار رفتار میکنید این نوع سفاهت و حماقت فاشی از پیسادی و
بی علمی است که سبیش صعوبت خط حاضر ماست آلان منتهای تلاش و
آرزوی مصفف کمال الدوله اینست که ملت خودرا باری ازدست این خط
مردود و ناپاک که از آن قوم بما یادگار مانده است خلاص کرده ملتش را از
ظلمت جهالت به نورانیت معرفت برساند اگر بدین آرزو فیروز شود زی

نیکبخت خواهد شد واژد نیا کامیاب رحلت خواهد کرد.

[اما درین عصر از فیروز شدن بدین آرزو ناامید است چنانکه مضمون
یکی از مکتوبات او که برای من فرستاده است برین ناامیدی او دلالت
میکند سواده مان مکتوب مصنفرا بی کم وزی بادرای شما میفرستم.]
نه تنها ملت اسلام بواسطه خط عربها تا امروز در جهالت مانده از

۱- جملات داخل کروشه نقطه در یکی از نسخه های فارسی مورد استناد
آمده است.

ایشان در دنیا که است بلکه جمیع امم دنیا از این ظالمان تا امروز شاکی
هستند که کتب خانه مصر را سوختند و علوم و فنون قدما را معدوم کردند،
علتش پر واضح است زیرا مدار عوام فربی مؤسسان دین اسلام بر کذب
خالص بود که آنرا صورت صدق جلوه میدادند لهذا نمیخواستند که در نظر
عوام بقوت علوم پرده از کذب ایشان برداشته شود چنانکه حسن صباح
همیشه توابع خود را از تعلم و قرائت کتب علمیه منع میکرد کذا اشیر الى
هذا فی کتاب الملل والنحل شهرستانی حیث یقال ظهر حسن بن محمد الصباح
و جدد دعوة الاسماعیلیه و منع العوام من الخوض فی العلوم والخواص من
مطالعه کتاب المتقدمین خوفاً من اطلاعہم علی اکاذبه .



مکتوب دوم

برادر مکرم من ادام الله اقبال کم ، تازیان سباع خصلت و وحشی
طبعیت علاوه بر کتبخانهٔ مترجمی کتب و نامه‌های پارسیان را نیز سوخته
آثار پادشاهان فرشته کردار پارسیان را از دنیا نیست و نابود و قوانین عدالت
ایشان را بالمره از روی زمین مفقود و رسوم ذمیمه یعنی رسوم دیسپوتوی
را و دین خودشان را برشبه دین یهود بعوض آنها در کشور ایران ثابت
و برقرار کرده‌اند.

معهذا ماگولان این دشمنان نیاکان خودمان را و این دشمنان علم
و هنر را بر خودمان اولیا می‌شماریم بدان آرزوی ابله‌انه که خداوند عالم
در آخرت به شفاعت این خونخواران بما جنت خواهدداد، آب سرد خواهد
نوشانید، اگر در آخرت آب سرد هست بهل این خونخواران خودشان بنوشنند
که حسرت کش آن بودند خداوند عالم درین دنیا خود ایشان را مستحق

رحمت خود ندانسته مسکن ایشان را وادی دوزخ صفت و ذات اللہ قرار
داده خوراک ایشان را ل ZXN اف و عقار ب کرده یک جر عه آب سرد را برایشان
روان ندیده اکثر ش را العطش کویان از دنیا برد حالا چگونه شده است که
در آخرت به شفاعت اینان بما آب سرد خواهید نوشانید. افسوس از این نوع
نادانی که مادر ایم.

یحتمل که بعضی هموطنان این نوع سخت نگاری هرا جایز ندیده
بعقام اعتراض در آیند و بگویند که در دنیا بیدین و بی مذهب و بی اعتقاد و
بی ایمان زندگانی مشکل است در جواب ایشان همین فرد خواجہ علیہ الرحمه
داخواهم خواند

از قیل و قال مدرسہ حالی دلم گرفت یکچند نیز خدمت معشووقومی کنم
هزار و دویست و هشتاد سال ما بادین و مذهب و با اعتقاد و ایمان
زندگانی کرده ایم آنَا فَآنَا حالت ما بدتر شده است، آنَا فَآنَا بعماصیب و بلیات
لانعد ولا تخصی گرفتار گشته ایم یکچند نیز برای امتحان بیدین و بی مذهب
و بی ایمان با معرفت و فیلسوفیت تعیش بکنیم تا بینیم که حالت ما بدتر
می شود یا بهتر، اگر بدتر شد باز رجوع بعاید سابقه تعذر نخواهد داشت. ما
اهل ایرانیم هر کس ما را بطرف دین بخواند در متابعتش مضا یقه نداریم
مگر ندیده که در این نزدیکی اندک مانده بوده بود که اسلام را بالمره
ترک کرده کلا با بی مذهب بشویم . بی دین شدن و صاحب معرفت شدن برای

مادشوار است پی افسانه دویدن و بافسانه گویان بنده شدن عادت طبیعی ماست. شوخی را بکنار بگذاریم باز پاره‌ای هموطنان من خواهند گفت که تازیان را بالمره دشمن علوم و فنون نمیتوان شمرد در بغداد و اندلس خلفای عباسیه و امویه در ترویج علوم و صنایع اهتمام زیاد معمول میداشتند چگونه این نوع اهتمام ایشان را انکار میتوان کرد بلی راست است این فقره نیز از بابت ما من عام الا و قد خص^۱ است تازیان در زاوایل هجرت جمیع علوم مصریان و پارسیان را از عالم معده کردن بعد از دو سه صد سال از عمل خودشان پشیمان شده بمقام تلافی ماقات آمدند اما هیهات... تلافی ماقات از ممکنات نبود اهتمام خلفا در ترویج علوم عمومیت هم نداشت علوم عصر خلفاً محدود و منحصر بود بچند مدرسهٔ مخصوص، عامهٔ خلق از انوار معارف محروم بودند حرف ما اینست که اگر عربها ظهور نمیکردند و برآفریقیه و آسیا مسلط نمیشدند و علوم این اقلیم را بخاطر قرآن و بخاطر دین خودشان برباد نمیدادند امروز طوایف این اقلیم در زمرة طوایف سیوبلیزه شده و معرفت پیشه میبودند و از سعادتمندان روی زمین محسوب میشدند. فایده اهتمامی که از خلفای اسلام در ترویج بعض صنوف علوم و صنایع بعمل آمده است در جنب زیانی که بعلوم از عمر و عاص و سعد و قاص و طاهر در مصر و ایران بوقوع رسیده است مانند قطره‌ای است در جنب بر که آب مع هذا این

۱- هیچ عامی بدون خاص یعنی بدون استثنای نیست.

کیفیت را نیز فراموش نباید کرد که اصل ایجاد و تولید علوم از قدمای یونانیان و ویزانتیان^۱ و فارسیان و هندیان است نه از عربها علوم، قدمای اواسط تاریخ میلاد فیما بین مسیحیان نایم^۲ شده بود نهایت عربها این علوم را پیدار کردند و بعد خودشان باز از آنها محروم شدند و مسیحیان باعث ترویج و تکمیل آنها گشتند. به صورت آنچه شده است گذشته است بعد از این افسوس بجایی نمیرسد آن چیزی که مایه تسلی ما تواند شد اینست که تکلیف خودمان را بفهمیم و بدایم که ماهزاردویست هشتاد سال در خطابودها میم بعد از این خودمان را به مردگان تازیان بنده نشماریم بطرف بازماندگان و بادگاران نیاکان خودمان عطف نظر بکنیم یعنی پادشاهان ما واولیای دولت ایشان و جمیع فرزندان ایران بتعصب برادری و هموطنی زرده شیان ایران را مانند اولاد بشمارند و در ترفیه حال ایشان بکوشند و نگذارند که بعد از این کسی احده را از ایشان بدین اسلام بیاورد که ما خودمان نیز از این دین بیزاریم، تا اینکه تخم این گروه فرشته خصال از عالم برکنده نشود و مهاجران ایشان از هر طرف باز بوطن مینوشنان خودشان معاودت کنند و در سایه حمایت پادشاهان ایران در کمال خوشگذرانی تعیش نمایند.

۱- مردم بیزانس.

۲- بخواب رقته بود.

برادر مکرم من، تو در تهران زردشتیان را مکرر ملاقات میکنی
از قول من بگوای زردشتیان، ای برادران و هموطنان و همجنسان و همزبان
ما، ما نمیدانیم که بچه زبان از شما عذرخواهی بکنیم که امروز از نادانی
بهداخواهی و ارادت دشمنان مال و جان و وطن خودمان یعنی تازیان انواع
و اقسام مصائب و بلیات را در حق شما روا دیده‌ایم آن که کمال الدوله پرده
جهالت را از پیش نظر مبارانا داشت و اسرار حقیقت را بر ما منکشف ساخت
بکردار خودمان هزار هزار افسوس میخوریم بعدازین نسبت بشما مهر با تر
از برادر و پدر خواهیم شد و در طبایع خودمان تقليد با خلاق حمیده شما و
آباء و اجداد شما خواهیم کرد؛ احیای پیمان فرهنگ را وقوانین مهیا دیان
را و دین زردشتیان را در ایران تعهد نمیتوانیم کرد چونکه این پیمان و
قوانین و دین اعمام خودشان را با نجام رسانیده‌اند اما تخلق با خلاق شما
و نیاکان خودمان را تعهد میکنیم بعداز این شمارا برادران خودمان
خواهیم شمرد و شمارا از خودمان جدا نخواهیم دانست چونکه فقط امروز
فهمیدیم که ما فرزندان پارسیانیم و بر ما تعصب پارسیان فرض است نه اینکه
تعصب رهیان تازیان یعنی تعصب وطن و همجنسان و همزبان فرض است
نه اینکه تعصب دین، چنانکه شعار فرنگیان است دین را پوچ میشمارند
و تعصب وطن و عشیره راعلامت غیر تمندی و باعث نیکنامی میدانند؛ بعداز
این الوات واشاره ما رفتار خودشان را در حق شما تغییر داده نسبت به

شما مثل برادران رؤوف و مهربان خواهند شد و اگر مجالس تعزیه هم مثل تیاترهای فرنگستان در ایران بريا بکنیم مصائب و بلیات شما را بر شته نظم و نثر کشیده در آنها ذکر خواهیم کرد نه مصائب بیگانگان را با طفال شما در مدارس تربیت داده ایشان را بخدمت پادشاهی برداشت خواهیم کرد و بر ایشان مهمات رجوع خواهیم نمود و با ایشان در هر طرف از اطراف مملکت حکومت خواهیم داد که در اجرای عدالت و انصاف نسبت بزرگ دستان موافق شیمه^{۱۰} مرضیه نیا کان خودشان رفتار کنند و در وطن دوستی و خسرو پرستی و جفا پیشکی و رنج کشی سرمشق مسلمانان گردند و بر جهانیان ثابت نمایند که ایشان از نژاد آن نیا اند که در حق او گفته شده است

فریدون فرخ فرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکوئی
برادر مکرم من، تو تعجب مکن که من پیارسی نژادان اسناد این قدر
صفات ممدوحه میکنم، انکار نمیتوان کرد که پارسی نژادان از زرده شیان
بلکه کل فارسی زبانان ایران از مسلمانان بالفطره در حسن اخلاق و اطوار
سرآمد کل مللند، در باب نیک نفسی و خوش خلقی و اطاعت کیشی و اخلاص-
مندی و خسرو پرستی ایشان این دلیل کافی است که بواسطه همین صفات
معدوده از دور غلبه عربها بچنگ سلاطین دیسپو تیه افتاده تا امروز بانواع

۱- شیوه، روش

وأقسام جور وستم دیسپوتها وعمال بیمروت ایشان متحمل وصابرند و هرگز
مثل سایر ام دنیا در فکر آزادی نیستند با وجودیکه امروز در اغلب اقالیم
کره زمین اختیار سلطنت دیسپوتهای بالکلیه موقوف شده است یا کم و بیش
نقضان پذیرفته است.



مکتوب سیم

برادر مکرم من ادام الله تعالیٰ کم، امروز خرابی کل دنیا از این جهت است که طواف آسیا عموماً و طواویف یوروپا خصوصاً بواسطه ظهور پیغمبران از اقلیم آسیا که مولد ادیانت و ازا ینجا ادیان به یوروپا مستولی شده است و بواسطه مواعظ و صیان و امامان و نایبان و خلفای ایشان که بعد از پیغمبران بترویج ادیان ایشان کوشیده اند و در اعتقاد مردم بد درجه مقدسی و ولایت رسیده اند عقل انسانی را که اثری است از آثار انوار الوهیت و در موجودات سفلیه بالیقین و در اجرام علویه علی الظاهر وجودی بالاتر از آن متصور نیست بسبب انواع و اقسام اغراض نفسانی خودشان بالکلیه از درجه شرافت و اعتماد اند اخته تا امروز در حبس ابدی نگاه داشته در امورات و خیالات اصلاً آنرا سند و حجت نمیشمارند و نقل راهمیشه بر عقل مرجح و غالب میدانند. مثلاً عقل انسانی

بقوت علوم عقلیه قبول نمیکند که^۱ پیغمبر با آسمان رفت و قمر را منشق کرد ولیکن اولیای دین و امامان مامیگویند که بتحقیق و حکم عقل اعتماد نباید کرد حقیقت همان است که صحابه تضدیق کرده‌اند و با تواتر بما رسیده است.

طوابیف اسلام بلاتصور و تمقول قول ایشان را معتبر میشمارند و در امثال اینگونه امور هرگز عقل را حاکم نمیدانند پس سعادت و فیروزی نوع بشروقتی رو خواهد داد که عقل انسانی کلیه خواه در آسیا خواه در یوروپا از جبس ابدی نجات یابد و در امورات و خیالات تنها عقل بشری سند و حجت گردد و حاکم مطلق شود نه نقل^۲ ...

برادر مکرم من، اغلب ساکنین مملکت عثمانیه وایران طوابیف اسلام‌مند تو نباید که بدین ایشان بچسبی و نباید که بایشان بگوئی اعتقاد شما باطل است و شما در ضلالت هستید باید چنان و چنان اعتقاد را داشته باشید. شیوه هدایت و ارشاد و شیوه راهنمائی و تعلیم چنین نیست تو بدین شیوه ناملایم برای خود هزار قسم مدعی و بدگوخواهی تراشید و بمقصد خود هم نخواهی رسید هر کس از ایشان از روی لجاجت و عناد حرف تو را

-
- ازاول نامه تا اینجا نقل مطالبی است که ملکم در او اخر مارس ۱۸۷۲ به آخوند زاده گفته است. رجوع شود به «الغبای جدید و مکتوبات» از صفحه ۲۸۸ تا ۲۹۳
 - رجوع شود به همانجا

بیهوده و دلایل ترا پوج خواهد شمرد وزحمت تو عبیث و بیجا خواهد شد
تودین ایشان را در کنار بگذار و درخصوص آنها هیچ حرف مزن، ارشاد
را چنین آغاز کن:

در تواریخ قدمای ماتاریخ ایجاد این دنیارا هفت هزار سال می‌شمارند
اما امروز بموجب براهین قطعیه بر ما ثابت شده است که ایجاد این دنیا از
کرور هزار سال نیز زیاد است و قبل از ادیان اهل کتاب ادیان متعدد
باطله در دنیا ظهور داشته است از قبیل دین بت پرستی و آتش پرستی و
برهمنی و کثرت الهه یونانیان و امثال آنها، پس عقل انسانی متغیر است
که آیا بجهه سبب خداوند عالم آن نوع ادیان باطله را چندین هزار سال
قبل از ظهور ادیان اهل کتاب پایدار و برقارگذاشته است.

از تصور این حیرت عقل انسانی ناچار حکم قطعی خواهد کرد که
خداآوند عالم در ظهور آن ادیان باطله و در بقای آنها هرگز مداخله نداده است
بلکه همه آنها را مردمان زیرک و ریاست طلب بجهت نیل مقاصد
خودشان احداث نموده اند، وقتی که بطلان ادیان قدیمه به پیروان دین
اسلام روشن و مبرهن گردد ایشان خود بخود و بلا اختیار دین خودشان را
نیز از آنها قیاس خواهند کرد و خواهند فهمید که اگر دین حق در دنیا لزوم
میداشت چرا چندین هزار سال خداوند عالم پیغمبر بر حقی نفرستاد که
آن ادیان باطله را از روی زمین کم کند تا زمان حضرت موسی، مگر تا

آن زمان این دنیا و این بندگان تعلق باو نمیداشت یا مگر تا آن زمان خواهید بود بعد بیدار شده دید که ادیان باطله دنیای اورا ملوث کرده اند آنوقت بفکر فرستادن رسول برحق و کتب سماویه برآفتاد.

برادر مکرم من، خطای ما تا امروز در شناختن حق از باطل و تمیز دادن راست از کج ازین رهگذراست که ماهمیشند و قضیه مغایره را به مدیگر مخلوط کرده یک قضیه میشماریم و حال آنکه این دو قضیه مغایر یکدیگرند یکی از آنها علم است و دیگری اعتقاد مثلا علم حکم میکند که ناپالیون اول بود و به مسکو هم رفت و عاقبتش چنان و چنان شد درین باب دیگر اعتقاد هر گز لزوم ندارد چونکه قضیه مبنی بر علم قطعی است و هر قضیه که محتاج بدلیل و ثبوت نباشد و یا اینکه دلیل و ثبوتش قطعی باشد علم است دخل باعتقاد ندارد. از طرف دیگر بنابر اخبار اولیای دین، ما اعتقاد میکنیم که حضرت موسی بکوه طور رفته با پروردگار عالم مکالمه کرد و عصای خود را بر احجار زد چشمها جاری شد و امثال ذلك، این قضیه محتاج بدلیل و ثبوت است و دلیلش هم اگر باشد بهیچوجه قطعی نمیتواند شد پس ما این قضیه را نباید علم بشماریم باشد این قضیه را اعتقاد بنامیم و از روی اعتقاد نه از روی علم با آن باور بکنیم ولیکن اولیای دین ما همین نوع قضایا را نیز از اقسام علوم میشمارند چنانکه میگویند علم تفسیر

احادیث و علم کلام و امثال آنها و بعد از آن فیزیقاً و ماتماتیقاً^۱ و جغرافیا و نجوم و امثال آنها را نیز از علوم تعداد میکنند گویا که اولین بیز نظری این آخرین است و حال آنکه مغایرت این آخرین از اولین [از] آفتاب روشن تراست، ما باید اولین را از امور اعتقادیه حساب بکنیم و تنها آخرین [را] از امور علمیه بشماریم.

برادر مکرم من، باید دانسته باشی که هر دین متنضم سه گونه امر مختلف است: اعتقاد و عبادات و اخلاق؛ مقصود اصلی از ایجاد هر دین امر سیمین است اعتقاد و عبادات نسبت بآن مقصود اصلی فرعند از برای آنکه آدم [صاحب اخلاق حسن] بشود مارا لازم است که وجودی فرض بکنیم خیالی که^۲ باید صاحب اخلاق حسن و صاحب عظمت و جبروت و صاحب قدرت و رحمت و سخط و مستوجب تعظیم و ستایش باشد تا اینکه مانیز با اخلاق او اتصف بجهوئیم و این وجود را پروردگار عالم و خالق کائنات مینامیم بعد از آنکه این چنین وجود را فرض کردیم و اورا مستوجب تعظیم و ستایش شمردیم لازم میدانیم که رسوم تعظیم و ستایش را نسبت باو عمل بیاوریم از قبیل نماز و روزه و حج و زکوه و امثال ذلك و بعد از آنکه این چنین

۱- فیزیک و ماتماتیک یعنی ریاضی

۲- مطالب داخل کروشه از قلم نسخه نویس افتاده بود که با استفاده از نسخه ترکی نصحیح شد.

وجود را فرض کردیم ورسوم تعظیم وستایش را درحق او بعمل آور دیم لازم میشماریم که بر حمت او امیدوار بشویم وازسخط او بترسیم، بعداز آنکه بر حمت این چنین وجود امیدوار شدیم وازسخط او بترسیدیم لازم میانگاریم که متخلق با خلاق حسنَه او بشویم وهرگز مصدر سیثات نباشیم تا اینکه مستحق رحمت او بگردیم ومستوجب سخط او نشویم پس اگر ما وسیله‌ای پیدا نکنیم که بدون فرض وجود مستوجب التعظیم والتعبد صاحب اخلاق حسنَه بشویم آنوقت فروعات دوگانه اصل مقصود که عبارت از اعتقاد وعبادات است ازما ساقط است.

دراکثر ممالک یوروپا وینکی دیما انتشار علوم مردم را بهجهت اکتساب حسن اخلاق از اعتقاد وعبادات که شرط دوگانه هر دین است مستغنى داشته است اما در آسیا علوم انتشار ندارد و بدین جهت فروعات دوگانه شفوقات وزوايدلا تحصی پیدا کرده است و بر اصل مقصود بشدتی غلبه نموده است که راه انتشار علوم بواسطه آنها بالمره مسدود شد است.^۱

- ازاول مكتوب سیم تاینجا عینا از حرفهای ملکم است. در آرشیو آخوندزاده یادداشت‌هایی وجود دارد که نوشته وقتی ملکم از عثمانی بتهران میرفته در اوآخر مارس ۱۸۷۲ این مطالب را باو گفته است. رجوع شود به «القبای جدید و مکتوبات» صفحه ۱۶۲ وصفحات ۲۸۸ تا ۲۹۴. بعلاوه آخوندزاده در یادداشت بی تاریخی بنام ملکم که هرگز برای او فرستاده نشد خطاب باو نوشته است «چیزها در ملحقات از خود شما بیاد گاری داخل شده است. نمیدانم در خاطر دارید یانه». همانجا صفحه ۳۲۲

برادرمکرم من، جمیع مطالب این مکتوب را وهم آن دومکتوب سابق را از تلقین مصنف کمال الدوّله بالمشافهه^۱ یادگرفته بتو نوشته‌ام امیدوارم که معتبر شمرده باشد و از تلقین مصنف یکی هم بیان سببیت بروجود دلیل بطلان آنست که درین مکتوب آخرین بتحریر آن اقدام می‌کنم.^۲ هر وجود مستلزم سبب است زیرا که هیچ وجود خود بخود بعرصه وجود نمی‌تواند آمد پس این کاینات که وجود است در وجود خود محتاج سبب است و همان سبب صانع آنست.

این عقیده‌ای است که بواسطه آن متشرعون در مقابل حکمای طبیعیین برای انبات الوهیت استدلال می‌کنند.

به رد این عقیده، طبیعیون جواب میدهند: درینصورت خود سبب نیز بحیثیتی که وجود است باید مستلزم سبب دیگر باشد و آن سبب دیگر نیز هکذا هلم جرا^۳ بلاهها و این کیفیت منافي عقل است زیرا که بحکم عقل سلسله سببها باید در جائی توقف بکند و الاتسلسل لازم می‌آید پس بحکم عقل استدلال متشرعین در باب اینکه هر وجود باید مستلزم سبب

-
- ۱- زبانی.
 - ۲- از اینجا تا پایان عبارت «تسلسل دربرا برچشم است» باتفاقاتی بسیار اندک درمقاله‌ای که «جواب هیوم» عنوان گرفته آمده است.
 - ۳- بگیر و بکش. یعنی بر همین قیاس کن.

باشد باطل است.

وفي الواقع ستي استدلال سببيت بوجود اظهار من الشمس است.

طبعيون به متشرعین میگویند سلسله سببها باید بلا انتها امتداد یابد؛ یا باید شمار در جائی توقف بکنید و معترف باشید که وجودی از وجودها مستلزم سبب نیست در صورت اولی تسلسل لازم می‌آید، در صورت ثانیه سببیت بوجود رفع میشود و ثابت میگردد که وجود بی‌سبب تواند شد پس بچه دلیل مانصدیق نخواهیم کرد که همان وجود بی‌سبب خود این کاینات مرئی و محسوس است نه وجود موهوم و مظنوں، وبهجه تماسک شما خواهید گفت که بوجود کاینات باید سببی مقدم باشد و از آنجاکه باعتقاد ما او شما در جائی توقف ناگزیر است در آن صورت آیا بتجویز خرد خردمندان سزاوار نیست که در وجود خود این کاینات توقف بکنیم. متشرعون از رد این اعتراض عاجز شده ناچار جواب میدهند:

ما وجود را بردو قسم میدانیم یکی از آنها ممکن الوجود است که این کاینات است و این مستلزم سبب است، دیگری واجب الوجود است که جناب باری است و این مستلزم سبب نیست. نعم ما از خوف تسلسل لابدیم که در جائی توقف بکنیم پس ما در ممکن الوجود که این کاینات است توقف نمیکنیم چونکه آن مستلزم سبب است بلکه در واجب الوجود که

جناب باری است توقف خواهیم کرد که سبب ممکن الوجود است اما خودش مستلزم سبب نیست پس بدین دلیل اثبات الوهیت دشوار نمیشود.

این دلیل را در صورتی معتبر میتوان شمرد که وجه انقسام وجود بر ممکن و واجب معتبر باشد ملاحظه بکنیم که متشرعون بچه اعتبار وجود را بر ممکن و واجب منقسم میسازند. ایشان میگویند:

ما اشیا را محتاج به سبب می بینیم، مثلاً نطفه محتاج بحوالد است و جبه محتاج بدرخت است پس این کائنات که مجمع اشیا است مستلزم سبب میباشد در اینصورت کائنات ممکن الوجود میشود و توقف در آن ممتنع میگردد بدین تصور ما حکم خواهیم کرد که وجودی باید بشود که مستلزم سبب نباشد و در آن واجب الوجود است که در وجود خود محتاج بوجود دیگر نیست اما خودش سبب ممکن الوجود است که عبارت ازین کائنات باشدو درین وجود واجب توقف خواهیم کرد و آنرا سبب کل ما سواه خواهیم شمرد.

طبعیون این اعتقاد را بدین دلیل از درجه اعتبار ساقط میسازند؛ اشیا در تنوعات و انتقالات خود محتاج به سبب است نه در ماهیت و ذات خود مثلاً نطفه و جبه در تنوع و انتقال خود از یک حالت به حالت دیگر محتاج بحوالد و درخت است نه در ماهیت و ذات خود، تنازع مادر تنوعات و انتقالات نیست، مراد ما از وجود ماهیت اشیا است و این ماهیت من حيث آنها

وجود ضد عدم صرف است و من حيث الكل وجود واحد و كامل و محيط است يعني جامع مادة جميع كثارات است و كثراتش در تنوعات و انتقالات خود تحتاج بيكديگر ند پس ماهيت اشيا واجب الوجود است و كاينات که مجمع اشياست من حيث الماهيه تحتاج بماهيت دیگر نیست و مستلزم سبب نیست و كاينات را من حيث الماهيه ممکن الوجود نميتوان شمرد و تحتاج بسبب نميتوان انگاشت والسلسل دربراير چشم است^۱

حقيقة اينست که بيان شد أصحاب آين عقیده را آنا اينست^۲ مینامند يعني منکران صانع ودين وايمان واغلب مردم بر مصنف نسخه طعنه میکنند که در دنيا بيدیني و بي ايماني باعث ناميدي است از حيات اخروي و سعادت سرمدي، و میگويند مگر نصيب ما از حيات دنيوي همين بنج روزه تعيش است و بس.

چه باید کرد، مصنف چه تقصیر دارد که دين وايمان باعلم و حکمت دو حالت متناقضند که هر گز در يك ذات جمع نميتوانند شد اگر آدم دين وايمان داشته باشد عالم و حکيم شمرده نميشود و اگر علم و حکمت داشته باشد ديندار و مؤمن نخواهد بود هر که طالب دين وايمان است باید اصلا

۱- از عبارت «هر وجود مستلزم سبب است» تا اينجا با تفاوتی بسيار اندک در مقابله «جواب هيوم» آمده است.
۲- آنه ايست.

بگرد معرفت نگردد و هر که طالب معرفت است ناچار و بلا اختیار باید از دین و ایمان مهجور شود. از یکطرف اولیای دین اسلام باشدت تمام تأکید میکنند که ما دین و ایمان را باید ترک نکنیم تا اینکه از امید حیات اخروی و سعادت سرمدی محروم نشویم از طرف دیگر علماء و حکماء یوروپا فریاد میزند که ما باید از عالم بربریت و وحشیت و جهالت بیرون بیائیم.

اگر بحرف اولیای دین اسلام گوش بدھیم [و دین و ایمان داشته در دنیا چند روز با امید حیات سرمدی زندگانی بکنیم]^۱ باید لامحاله از انوار علوم و سیویلیزاسیون محروم بشویم چنانکه هستیم و اگر بحرف علماء و حکماء یوروپا گوش داده قدم بدایره علوم و سیویلیزاسیون بگذاریم و طالب نجات از بربریت و وحشیت وجهالت باشیم در آن صورت خدا حافظ دین ما و آرزوهای شیرین ما که در شوق دیدار حوران بهشتی میداریم، یعنی در آن صورت امید حیات اخروی و سعادت سرمدی خود بخود زایل میشود؛ خوشابحال کسی که این دو حالت متناقضه رادر ذات خود جمع تواند گرد اما بمنظر من محال می‌آید؛ تا امروز ترجیح ما بحرف اولیای دین بوده است و بخاطر دین و ایمان از هجرت تا امروز مرتب چه نوع امور شنبیه شده‌ایم که ذکر آنها و حشت افزالت از قبیل سوختن کتب خانه‌های علوم

۱- عبارت داخل کروشه دریکی از نسخه‌های فارسی آمده است.

که ازملل تربیت یافته مانده بود و از قبیل سفك دماء^۱ و امثال ذلك و دین وایمان خودمان را نگاه داشته‌ایم با شرکت بر بریت و وحشیت و چهالت که نتیجه دین و ایمان است و اگر بعدازین نیز همین ترجیح باقی باشد حالت ماهرگز تغییر نخواهد یافت و ترقی برای ما در دنیا از ممتنعات است و حسن اخلاق برای ما محالست.

دیگر مصنف نمی‌خواهد که مردم آنا است بشوندو دین و ایمان نداشته باشند بلکه حرف مصنف اینست که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه بر پر استانتیزم محتاج است، پر استانتیزم کامل موافق شروط پروقره و سیویلیزاسیون متنضم هر دو نوع آزادی و مساوات حقوقیه بشر^۲، مخفف^۳ دیسپو تیزم سلطانین مشرقیه در ضمن تنظیمات حکیمانه و مقرر^۴ و جوب سواد در کل افراد اسلام ذکوراً و اناناً.



-
- ۱- ریختن خون‌ها.
 - ۲- در نسخه اساس نوشته شده بود «متضمن آزادی و مساوات حقوقیه هر دو نوع بشر».
 - ۳- تحفیف دهنده.
 - ۴- برقرار کننده.



۰

مرگز بخت

کتابفروشی بامداد — چهارراه شاه — مقابل سینما آسما